



شلیک به قلب خاورمیانه



این پرونده شامل ۸ کشور و یک محور مشترک به نام خاورمیانه است

ایران



- ۱. ژنرال قاسم / زینب طهرانی مقدم
- ۲. سلیمانی و هاشمی هرگز جدا نشدند / محمد هاشمی رفسنجانی
- ۴. ترورِ نمادِ یک ملت / تقی آزاد ارمکی
- ۶. کاریزمای مانا / علیرضا رجایی
- ۸. مذاکره بله، اما... / غلامرضا زکیانی
- ۱۰. چرا ایران؛ عربستان نشد؟ / محمدصادق کوشکی
- ۱۲. گلوله داعش شأن او نبود / علی منیع‌خانی
- ۱۴. اسلام از آن شما؛ طلا مال ما / اشرف بروجرودی

خاورمیانه



- ۱۷. رویارویی دو ابرقدرت استکبار - مقاومت / محمد مهدی شریعتمداری
- ۱۹. دکترین کشتن / حسین خَلَف رضایی
- ۲۱. آمریکا نگران شرکا / حمید ملک‌زاده
- ۲۳. خاورمیانه رأس راهبردهای آمریکایی / غلامرضا ظریفیان
- ۲۵. مدال صلح سلیمانی بر سینه‌ی ترامپ / عباس گلرو
- ۲۷. امپریالیسم بدون زایش بحران می‌میرد / علی بیگدلی
- ۲۹. در جستجوی هومر / موسی دیباج

عراق



- ۳۱. معمار مقاومت / حسن دانایی‌فر
- ۳۳. کشورداری شیعه بر مدارِ مثلثِ فتوای مرجعیت، بسیج مردمی و اسلام علوی / علی الکاظمی
- ۳۵. جای خالی حاجی در صحنه‌ی عراق / کاطع النجمان الرکابی
- ۳۷. عبورِ عراق از خطر با فرماندهی از ایران / معین الکاظمی

سوریه



- ۳۹. کشتار مشروع برای آمریکایی‌ها! / محمد امین رجا
- ۴۱. پرونده‌ی ترور باز است / علی مقصود



ویژه نامه سالروز شهادت سردار قاسم سلیمانی



خبرگزاری کار ایران

مدیر مسئول

مسعود حیدری

زیر نظر

زهرا حاج محمدی

همکاران

مهرداد احمدی / سمیه ماستری فراهانی

فرشاد گلزاری / سبا حیدرخانی

پیام عابدی / کیانوش درویشی

علی خسروجرودی / علی نعیمی

گرافیک و صفحه آرایی

آرمان وارثی

لبنان



- ♦ ۴۲ از جبهه‌ی مقاومت تا پروژه‌ی صهیو-آمریکا / ولید سکریه
- ♦ ۴۵ مردی که اسیر اتاق‌های عملیات نماند / ابراهیم الموسوی

یمن



- ♦ ۴۶ قاسم و ابومهدی / علی القحوم
- ♦ ۴۷ یمنی خالص / حزام الاسد

افغانستان



- ♦ ۴۸ دیپلماسی بحران / ابوالفضل ظهروند

مصر



- ♦ ۵۱ حق انتقام محفوظ است / محمد محمود رفعت

تونس



- ♦ ۵۲ شکست محاسبات ژئوپلیتیکی استعمار / مبارکه البراهمی





ژنرال قاسم



زینب طهرانی مقدم

فرزند شهید حسن طهرانی مقدم

«زینب طهرانی مقدم» فرزند ارشد شهید «حسن طهرانی مقدم» است. او که رسالت خود را پاسداری از خون پدر می‌داند همواره بر آن است که آرمان‌های پدر شهیدش را به جوانان یادآوری کند، شهیدی که از فرماندهان سپاه پاسداران در جنگ ایران و عراق بوده و به عنوان یکی از پایه‌گذاران برنامه‌ی موشکی در سپاه پاسداران شناخته می‌شود تا جایی که به او لقب پدر موشکی ایران را دادند. شهید حسن طهرانی مقدم در سال ۹۰ بر اثر انفجار زاغه مهمات در پادگان مدرس ملارد به شهادت رسید. از آنجا که او از سال‌های دور تا زمان شهادتش ارتباط و آشنایی نزدیکی با سردار قاسم سلیمانی داشت، این ارتباط و آشنایی به فرزندش نیز انتقال یافته است. این یادداشت بخش‌هایی از دل‌تنگی‌های او را دنبال می‌کند. نگارش ورودی این پرونده (شلیک به قلب خاور میانه) به او سپرده شد.



حضور مدام

شهید حاج قاسم سلیمانی سال‌ها بود که فرماندهی نیروی قدس بودند و پدر من هم خیلی نسبت به عزت و اقتدار شیعه و نیز مسلمانان در منطقه حساس، پس چون هر دو بزرگوار هدف مشترکی داشتند و از این رو جلسات و ارتباطات کاری زیادی با یکدیگر داشتند، علاوه کنیز بر این همکاری و مشاورت‌های کاری، همسایگی ما را. سال‌ها همسایه‌ی هم بودیم و من بارها می‌دیدم که پدرم و حاج قاسم صحبت و ارتباط دایم دارند، گرچه درباره جزئیات سخنان‌شان و نوع همکاری‌شان چیز زیادی نمی‌دانستم - هم سنم کم بود و هم صلاح نبود بسیاری از مباحثی که بین‌شان رد و بدل می‌شد، در منزل بازگو شود - با این حال به واسطه‌ی رابطه‌ی رفاقت میان‌شان، می‌دیدم که باهم به مسجد می‌روند، بحث‌ها و گفت‌وگوهای طولانی دارند، آموخته‌های مدام دارند و این همبستگی مدام برقرار بود. البته بماند که پدرم، ایشان را بسیار دوست داشت و همچنین قبول.

پدر آن روزها می‌گفت اگر روزی کارم تمام شود و در قسمت موشکی نیازی به من نباشد، حتماً سر باز حاج قاسم می‌شوم. گاهی هم «ژنرال قاسم» صداپیش می‌کرد. مدت‌ها گذشت، وقتی پدرم شهید شد، حاج قاسم و خانواده‌ی محترم مش مدام به خانه‌مان می‌آمدند و سر می‌زدند. همدردی‌شان همیشگی بود تا زمان شهادت‌شان.

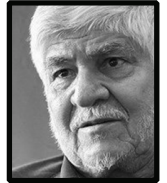
زینب حاج حسن

با شهادت پدر، خانواده شد خانواده‌ی شهید و من فرزند شهید. اهمیت این موضوع از آن روست که رسالت سختی هست بر گردن ما. از آن لحظه باید به این پرسش پاسخ می‌دادیم که آیا می‌شود فرزندان شهدا هم مثل پدران شهیدشان باشند؟ در راستای فرمایشات مقام معظم رهبری که فرمودند: «باید یاد شهدا زنده نگه داشته شود» و سخنان پدرم که همیشه گوشزد می‌کرد: «اگر دوست دارید در آن دنیا با شهدا باشید، نباید این دنیا با آن‌ها غریبه باشید. باید به آن‌ها توسل کنید و از آن‌ها کمک بخواهید»، این رسالتی است اول بر دوش خانواده‌ی شهدا تا بتوانند این حس که آن‌ها زنده هستند را اول به خود القاء کرده و سعی کنند حضورشان را برای خود دایمی کنند و بعد به جامعه آن را یادآور شوند. من خود این حضور دایمی شهدا را تجربه کرده‌ام؛ هر گاه که گرفتار غفلت می‌شدم، تذکراتی از طرف ایشان دریافت می‌کردم. البته که راه دریافتش متفاوت با زندگی روزمره است مثلاً فیلم یا دست‌نوشته‌ای از ایشان به دستم می‌رسید که در آن نکته‌ای می‌یافتم مبنی بر آنچه باید بر آن وقوف می‌یافتم. این یعنی ما باید ارتباط دائمی با شهدا را حس کنیم تا بتوانیم رنگ و بوی‌شان را بگیریم و البته که کار سختی است، به‌ویژه برای فرزندان شهدا از این حیث که دیگر حضور پدر را کنار خود احساس نمی‌کنند، با این وجود از آن‌ها توقع می‌رود همچون پدران‌شان باشند. شاید از همین روست که همیشه دوست دارم «زینب حاج حسن» صداپیش کنند تا یادم نرود که هستم و رسالتی که بر عهده دارم، چیست؟

خط مقدم

در کتاب «خط مقدم» که به همراه دوست عزیزم خانم حدادی آن را تدوین کردیم و ایشان زحمات نگارش آن را کشید، سعی کردم خاطرات پدر را جمع‌آوری کنم. کتاب؛ برگزیده‌ی جشنواره دفاع مقدس هم شد و به خاطر تبلیغی که برایش شد جزو پرمخاطب‌ترین و پرفروش‌ترین کتاب‌های حوزه دفاع مقدس. در کتاب به جنبه‌های مختلفی از زندگی پدرم اشاره شده که فقط نظامی نیست بلکه ابعاد عاطفی و خانوادگی او را مرور می‌کند، از فعالیت‌های ورزشی و فرهنگی گرفته تا علاقه‌اش به شادی، کار خیر، حفظ قرآن و البته در این اثر که به خاطرات سال‌های ۶۳ می‌پردازد، هنوز جای سردار سلیمانی خالی‌ست چون عمدتاً بحث‌های آن دوران ایشان جزء موارد امنیتی محسوب می‌شد. اما این جای خالی پر خواهد شد با کتاب جامع دیگری که قرار است منتشر شود. در کتاب دوم حتماً به روابط سردار قاسم سلیمانی با پدرم ورود خواهیم کرد؛ سرداری که به حقیقت سردار دل‌ها بود، کسی که تمام زندگی‌اش را وقف اسلام کرده و جهادگونه زیست و رفت. به تعبیر من؛ شهید سلیمانی، مردی با روح عالی و متعالی بود و عشقی عمیق به خانواده‌ی شهدا و محرومان، خوب چنین کسی حتماً هم در زمان حیاتش مورد علاقه است و هم پس از شهادتش و این را به چشم دیدیم، همان‌روز که همگان احساس کردند پدر از دست داده‌اند و در این میان فرزندان شهدا بیش از همه احساس یتیمی داشتند. اما هنوز باید شکر گزار بود که این داغ با وجود سنگینی‌اش، موجب حیات معنوی جامعه شد. شهادت سردار؛ بیداری جهان را به دنبال داشت و عاملی بود برای همه‌ی آزادی‌خواهان و عدالت‌خواهان تا رسیدن به وحدت بیشتر. در این میان اگر دشمنان ایران و اسلام با کوتاه‌بینی و افکار سطحی فکر می‌کنند با حذف افراد مؤثر در سرکوب نظام موفق خواهند بود فقط برای آن است که از سخن خداوند بی‌خبرند که خداوند در خون شهید برکتی نهاده که بعد از مرگ ظاهری‌شان حیات خود را ادامه می‌دهد، انشاءالله. ■

سلیمانی و هاشمی هرگز جدا نشدند



محمد هاشمی رفسنجانی

عضو سابق مجمع تشخیص مصلحت نظام

اسناد و مدارک جنگ ایران و عراق نشان می‌دهد که در برخی موارد اختلاف نظرها و اختلاف دیدگاه‌هایی در باب ادامه جنگ میان مسئولان وجود داشته است و البته در این دوران آیت‌الله هاشمی به عنوان معتمد امام بیشترین نقش را در هدایتگری مسیر جنگ بر عهده داشته‌اند. در همین دوران سردار سلیمانی نیز از فرماندهان جنگ بود. نگاه و دیدگاه مرحوم هاشمی و سردار سلیمانی به جنگ و پس از آن صلح ایران و عراق چه همخوانی‌هایی با یکدیگر داشت؟ آیا تفاوتی در نوع نگاه آن‌ها به این دو مقوله وجود داشت یا هر دو در اکثریت موارد دارای رویکرد و نگاه مشترکی بودند؟

● در خصوص بحث جنگ ایران و عراق باید عرض کنم؛ زمانی که عراق به کشور ما حمله کرد، طراحی این عملیات و تهاجم در نظام بین‌الملل با توطئه کشورهای آمریکا و حتی شوروی و کشورهای مختلف شکل گرفته بود و آن‌ها با همکاری یکدیگر مجموعه‌ای طراحی کرده بودند تا علیه انقلاب و نظام اسلامی جنگی به راه بیندازند و همه اینها بر اساس این دیدگاه و ارزیابی شکل گرفته که ایران بعد از انقلاب هنوز دارای ساختارهای نظامی ضعیفی است و ارتش قوی برای مقابله ندارد، لذا ارزیابی‌شان اینگونه بود که در سه روز اول خوزستان و بخشی از غرب و کردستان و گیلان غرب و قصر شیرین را می‌گیرند. در واقع صدام تصور می‌کرد چون خوزستانی‌ها عرب هستند، نسبت به صدام وفادارند و از او حمایت می‌کنند و در این فکر بود

«محمد هاشمی رفسنجانی» برادر کوچک‌تر مرحوم آیت‌الله علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و از سیاستمداران کشور بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است. او از سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۲ ریاست سازمان صداوسیما را بر عهده داشت و در فاصله سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۰ در دولت‌های ششم و هفتم به عنوان معاون رئیس‌جمهور در امور اجرایی فعالیت می‌کرد. وی همچنین به مدت ۱۵ سال (از ۷۵ تا ۹۰) عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. از این شخصیت سیاسی در خصوص نوع دیدگاه و روابط بین شهید قاسم سلیمانی و مرحوم آیت‌الله هاشمی پرسیدیم.

محمد محمودی (دبیر پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی) در جایی نقل کرده: «سال ۹۲ یا ۹۳ بود که برای اولین بار سردار قاسم سلیمانی را از نزدیک دیدم، درست‌تر بگویم شنیدم! چون در دفتر آیت‌الله هاشمی نشسته بودم که گفتند مهمان ویژه‌ای می‌آید و چند دقیقه‌ای نگذشته بود که سردار آمد و مستقیم به دفتر رئیس فقید مجمع تشخیص مصلحت نظام رفت، هنوز در اتاق آیت‌الله کاملاً بسته نشده بود که صدای کوبیدن پای قیاق و نظامی در تمام سراسر پیچید، من که از تعجب مات مانده بود از یکی از محافظان پرسیدم: این صدایی که آمد، صدای احترام نظامی بود؟ که پاسخ داد: تمام سرداران قدیم سپاه هنوز به آیت‌الله هاشمی، احترام نظامی می‌گذارند! آن جلسه یک ساعتی طول کشید تا سردار سلیمانی بیرون آمد. جالب است آیت‌الله برخلاف معمول، ایشان را تا دم در مشایعت کرد و با مهریانی تمام دستش را فشرده. گویی فرزند رزمنده خود را برای نبرد بدرقه می‌کرد... این یعنی سردار قاسم سلیمانی و مرحوم آیت‌الله هاشمی با یکدیگر ارتباط خاصی داشتند. اگر چه باید قبول کرد که بعدها میان آیت‌الله با برخی مسئولان و نظامیان باید اختلافاتی ایجاد شده باشد اما رابطه‌ی میان ایشان با سردار گویا برای همیشه برقرار ماند. این ارتباط که در بین این دو مسئول ارشد جمهوری اسلامی ایران از چه زمانی آغاز شد و دقیقاً تا چه زمانی ادامه یافت؟

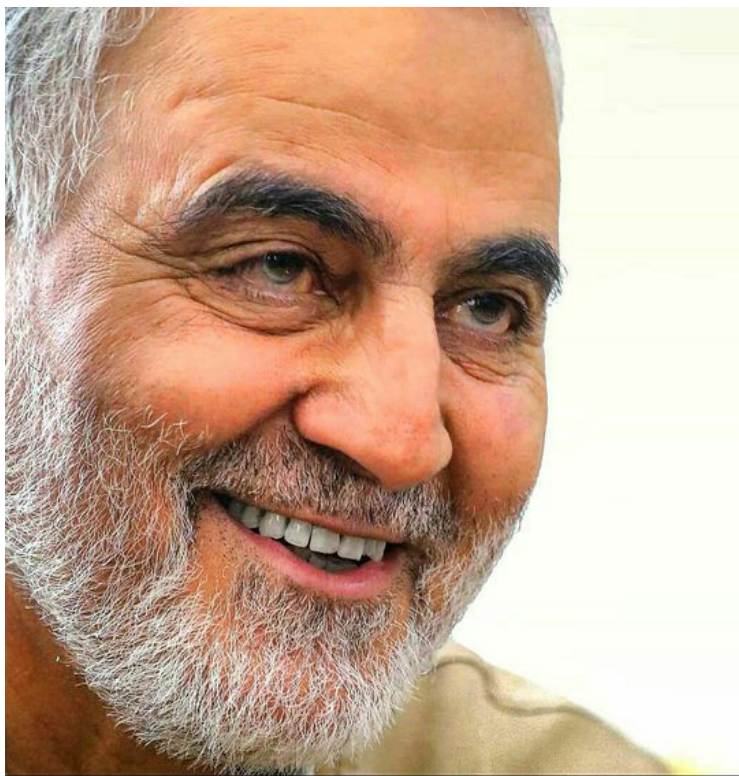
● سردار قاسم سلیمانی از جمله سرداران سپاه بودند که در زمان جنگ فرماندهی یکی از لشکرهای سپاه را بر عهده داشتند. البته در آغاز از پاسداری شروع کرده بود، روستازاده‌ای از خانواده‌ای متدین بود که بعدها وارد سپاه شد و در زمان جنگ به تدریج مراتب ارتقا طی کرد. او از زمان جنگ که فرماندهی یکی از لشکرهای سپاه کرمان شد با مرحوم هاشمی آشنایی نزدیکی پیدا کرده بود. سردار سلیمانی جزء نیروهایی بود که در زمان جنگ که مرحوم آیت‌الله هاشمی به عنوان نماینده رهبر در شورای عالی دفاع مسئولیت داشته و فرماندهی نیروهای مسلح را بر عهده داشتند، به اقتضای شرایط فرماندهی مثل بقیه فرماندهان سپاه، با یکدیگر ارتباط برقرار کرده بودند. با این حال بعد از جنگ و بعد از تغییر شرایط سیاسی کشور، بسیاری از فرماندهان سپاهی دیگر با آیت‌الله هاشمی ارتباطی نداشتند و کمتر به سراغ آقای هاشمی می‌آمدند اما سردار سلیمانی در هر شرایطی به‌طور منظم به دیدار آقای هاشمی می‌آمد و مسائل را با ایشان در میان می‌گذاشت، مشورت می‌کرد و گزارش می‌داد. او از جمله فرماندهان باوقایی بود که نسبت به آرمان‌های آقای هاشمی و نسبت به شخصیت ایشان وفادار باقی ماند و این رابطه درست تا قبل از رحلت مرحوم آقای هاشمی هم برقرار بود. دقیقاً یادم نیست اما حدود سه یا چهار روز قبل از رحلت آقای هاشمی، سردار قاسم سلیمانی به مجمع تشخیص مصلحت آمده بود و با مرحوم هاشمی هم گفتگو داشت و گزارشی از کارهایش می‌داد. در واقع این رابطه تا زمان رحلت آقای هاشمی ادامه داشت.

که در تصرف خوزستان مشکلی ندارم و به راحتی می‌توانم این منطقه را بگیرم. صدام روی حمایت و استقبال اعراب خوزستانی بسیار حساب کرده بود، اما برعکس آنچه تصور کرده بود، وقتی وارد صحنه عمل شد حتی نیروهای مردمی خوزستان علیه صدام قیام کردند و اجازه ندادند که او به اهدافش برسد.

برنامه دوم صدام هم این بود که در طول پنج روز تهران را بگیرد تا آنجا که در بغداد به خبرنگارها گفته بود من تا جمعه یعنی پنج روز دیگر در تهران با شما مصاحبه می‌کنم، اما نتوانست به هدفش برسد. چه صدام و چه هم‌پیمانانش برداشت نادرستی از نیروهای نظامی ایران و ایران بعد از انقلاب و ایستادگی مردم در برابر حمله‌های نظامی داشتند. در این میان، همه ایرانی‌ها در زمان حمله عراق یکپارچه شدند، نیروها را سازماندهی کردند و ما از آن زمان دیگر چیزی به عنوان جنگ نداشتیم و هر چه بود دفاع بود. در دفاع مقدس مردم ایستادند و دفاع کردند و در واژه‌ی دفاع همه مشترک بودند. حضرت امام (ره) همین را می‌گفتند، رؤسای جمهور و فرماندهان نظامی همین عنوان را به کار می‌بردند و همه یک دیدگاه داشتند، بنابراین به کار بردن عنوان جنگ از آن طرفی بود که جنگ را به ما تحمیل کرده بود زیرا این جنگ برای



● از نظر ویژگی‌های رفتاری، ایشان دارای صفات بسیار خوب و والایی بود، یک انسان بسیار اخلاق‌مداری بود و همین صفات باعث جذب افراد می‌شد. پیغمبر (ص) می‌گویند من مبعوث شدم برای تکریم اخلاق، یعنی دین ما اخلاق مدار و اخلاق محور است، ایشان نیز به تأسی از پیغمبر (ص) یک مسلمان متدین و یک شخصیت اخلاق مدار بود، نه به کسی زور می‌گفت، نه حق کسی را ضایع می‌کرد، نه به کسی بی‌احترامی می‌کرد. خوب شما می‌بینید که در تربیون‌های مختلف چگونه آبرو و حیثیت مردم را می‌برند و چه اتهاماتی می‌زنند، ولی او هرگز این کارها را انجام نمی‌داد، او در حد توان خودش انسان خدمتگزاری بود و از جهت‌گیری‌های سیاسی به دور بود، شخصیت ویژه‌ای داشت



و انسان اخلاق‌مداری بود، ضمن اینکه روابط عمومی قوی هم داشت، نگاه کنید به نوع روابطشان با علمای قم، ایشان را می‌بینید که چراغ خاموش و بدون تبلیغات رسانه‌ای به قم می‌رفت و با همه علما و روحانیون دیدار می‌کرد و بعد هم در حرم حضرت معصومه (ع) بی‌تکلف و رو در رو با مردم صحبت می‌کرد. یا در همین اتفاق سیل خوزستان که داشتیم، سردار سلیمانی نیروهایش را برای کمک به آنجا برد و خودش هم شخصا برای کمک به مردم حضور داشت، مثلاً فیلمی منتشر شد که خبرنگار خانمی که می‌خواست با ایشان مصاحبه کند، مرتب دنبالش بود اما موفق به صحبت با ایشان نمی‌شد، در نهایت چون این خانم دلش شکسته بود که سردار با ایشان مصاحبه نکرده بود، سردار برای اینکه ناراحت نشود، ایستاد و با او مصاحبه کرد و حتی واژه دخترم را برای او به کار برد. نکته مهمش این است که این مسلمان اخلاق‌مدار با چنین شیوه‌ای که داشت نه قدرت چشمش را گرفته بود، نه سوءاستفاده‌های مالی یا امکاناتی از قدرت می‌کرد. سردار قاسم سلیمانی به تعبیری انسان بسیار خاکی بود، چون ایشان کرمانی بود و خانواده همسر من هم کرمانی هستند، ایشان با برادر همسر من از زمان سربازی رابطه نزدیکی داشتند، لذا به این جهت ما زیاد یکدیگر را می‌دیدیم و من از نزدیک مشاهده می‌کردم که بسیار خاکی و بی‌تکلف کار می‌کند، در ضمن خیلی اهل بیتی بود، هر سال در ایام محرم و فاطمیه در منزل شخصی‌اش مراسم روضه خوانی و عزاداری داشت و همه از هم‌رمزهایش تا مردم را برای مراسم دعوت می‌کرد، به هر حال مجموع این ویژگی‌ها بود که کسی احساس نمی‌کرد که سردار سلیمانی در حق او بدی کرده یا توهینی کرده یا تنیدی از ناحیه وی با او شده است، همه اینها باعث شده بود که مردم هم این انسان خدمتگذار را دوست داشته باشند و در مراسم تشییع این سردار بزرگ نیز این چنین خالصانه به او ادای احترام کنند. ■

ما دفاع مقدس بود، دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن و این واژه دفاع مقدس در بین سرباز تا سردار تا شخص حضرت امام (ع) واژه مشترکی بود. البته بعدها بعضی از اصطلاحات دیگری بیان شد مثل «جنگ برای صلح» که در بعضی از جاها پیدا شد. وقتی من مرحوم آقای هاشمی از واژه‌ی صلح استفاده می‌کردند، می‌گفتند جنگ برای صلح پایدار، که من دیدم باز هم سردار سلیمانی بعضی جاها از این واژه استفاده کردند که جنگ برای صلح. اما واژه‌ی مشترک بین همه اقشار از ارتش، سپاهی، جهادی تا مردم و بسیج همه یک چیز بود و همه از یک واژه استفاده می‌کردند از جمله سردار سلیمانی و آقای هاشمی و بقیه سرداران سپاه و ارتش و همه با هم در این زمینه یک دیدگاه مشترک داشتند و آن دفاع از آرمان‌های انقلاب و پاسداری از خاک وطن بود.

در خصوص تحولات منطقه‌ی قطور، آیا در سال‌های اخیر دیدگاه‌های سردار سلیمانی و مرحوم هاشمی مشترک بود؟ آیا آن‌ها درباره اتفاقات این منطقه باهم اشتراک نظر داشتند؟

● من از این مسائل اطلاع دقیقی ندارم و فقط این نکته را می‌دانم که سردار سلیمانی دیدارهای منظمی با آقای هاشمی داشتند که حتی در سال‌های اخیر که جنگ تمام شده بود نیز ادامه داشت. خوب آقای هاشمی یک سال‌هایی در رأس قدرت بود، فرمانده نیروهای مسلح و نماینده حضرت امام (ره) در شورای عالی دفاع، رئیس مجلس شورای اسلامی و رئیس جمهور بودند، در شرایطی که آقای هاشمی در قدرت بود خیلی‌ها مرتب به سراغ ایشان می‌آمدند، اما در شرایطی که بعد از سال‌های ۷۶ که ایشان دیگر در رأس قدرت نبود و در مجمع بود و به امور سیاست‌گذاری و تدوین سیاست‌های کلی نظام و مسائل کشور می‌پرداخت، دیگر از روی ملاحظات سیاسی تعداد دیدارهای افرادی که از سپاه و ارتش و نیروهای نظامی، انتظامی و حتی بعضی از شخصیت‌های دیگر با ایشان داشتند، خیلی کم شده بود، اما از جمله نیروهای نظامی و سپاهی که همچنان مرتب به دیدار آقای هاشمی می‌آمدند و وفادار به ایشان بودند، یکی سردار سلیمانی بود. ایشان به هر جهت حالا جنبه آشنایی با همشهری بودن یا همفکر بودن یا هر چیز دیگر همچنان می‌آمد و حتی مهمان‌هایی را به دیدار آقای هاشمی می‌آوردند. بهر روی سردار سلیمانی به دلیل جایگاهی که داشت و همچنین فرماندهی سپاه قدس، همواره میهمانان ویژه‌ای از کشورهای خارجی مثل لبنان، عراق، فعالان عربستان، سوریه، یمن و انقلابیون داشت که گاه آن‌ها را به دیدار حاج آقا هم می‌آورد تا با مرحوم آقای هاشمی گفتگو داشته باشند، درست بر خلاف زمانی که آقای احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور بود، چون رؤسای جمهوری که از کشورهای منطقه و سایر نقاط جهان به ایران می‌آمدند عموماً به دلیل آشنایی قبلی که با آقای هاشمی داشتند، یکی از درخواست‌هایشان ملاقات با مرحوم هاشمی بود اما وزارت خارجه احمدی‌نژاد به دروغ به آن‌ها می‌گفتند که مادرخواست کردیم و آقای هاشمی جواب رد دادند، در واقع به نوعی سعی می‌کردند که آقای هاشمی در انزوا باشند و کسی به دیدار ایشان و ملاقات‌شان نیاید، ولی سردار سلیمانی هم میهمانان خودشان را به دیدار ایشان می‌آوردند و هم خودش مرتب با ایشان دیدار داشت. حال در این جلسات خصوصی چه مطالبی بین‌شان رد و بدل می‌شد، من هیچگاه در جلسات حضور نداشتم و اطلاع چندانی هم از موضوعات مورد بحث ندارم.

مرور کارنامه‌ی کاری سردار سلیمانی حکایت از آن دارد که دامنه‌ی تاثیرگذاری او از مرزهای ایران فراتر رفته و در خاورمیانه نمود یافته است. توفیق در همگرایی گروه‌های سیاسی سنی و شیعه و احزاب مختلف در لبنان و یمن و سوریه و عراق و نیز تأثیری که ایشان در اجماع روحانیت عراق برای ایجاد حشدالشعبی داشت، دامنه‌ی این توانایی را نشان می‌دهد. فکر می‌کنید مرحوم سلیمانی چگونه موفق شد طیف‌های مختلف سیاسی و کنشگران را جذب و با یکدیگر متحد کند؟

ترور نماد یک ملت



تقی آزادارمکی

جامعه‌شناس و استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

«تقی آزادارمکی» جامعه‌شناس و استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران است. او که از پژوهشگران و محققان فعال در حوزه علوم اجتماعی به شمار می‌آید، تاکنون علاوه بر تدریس بیش از ۲۰ کتاب و بیش از یک صد مقاله و گزارش تحقیقی را در این حوزه منتشر کرده است. با توجه به اینکه شخصیت و مراسم تشییع سردار شهید قاسم سلیمانی واکنش‌های بین‌المللی فراوانی داشت، درباره ابعاد مختلف این مراسم و شخصیت سردار از او سؤالاتی پرسیدیم.

احترام به او. یعنی از کسی که خیلی خیلی مذهبی است تا کسی که کمتر مذهبی است و کسی که از گروه‌های سیاسی فاصله گرفته یا کسی که از گروه‌های سیاسی است، همه به او ادای احترام خواهند داشت. مسئله این است که او در شرایطی شهید شد که به عنوان معیار ایران و سرزمین ایران و فرهنگ ایرانی، اسلام و شیعه به معنای ایرانی‌اش قلمداد شد و به این معنا هم همه آدم‌هایی که در جامعه بودند و حتی از ایرانیت، اسلامیت و فرهنگ ایرانی داشتند از سردار حاج قاسم سلیمانی تجلیل کردند و همین طور اعلام انزجار خود را از رژیم یا کسانی که باعث کشته شدن این شخصیت بزرگ بود، اعلام کردند.

آن تشییع برخاسته از خواست‌های ملی‌گرایانه بود یا شیعی؟

● به نظر من هر دو، در ایران، شیعی و ملی از هم متمایز نیست، شیعه‌ای ایرانی هدیه به ما و در اصل هویت ملی ماست.

در ایران بعد از انقلاب به نوعی تمامی انواع و اشکال آیین‌های اسلامی و بویژه شیعی به کار گرفته شد و بسیاری از نمادها که متعلق به دوران قبل از انقلاب بوده یا به کلی از بین رفت یا به کارگیری آن بسیار کم‌رنگ شد. اینجاست که منتقدان این پرسش را مطرح می‌کنند که باید دید آیا این جایگزینی توانایی اتحاد و کسب مشروعیت را دارد یا خیر؟ حال با اتفاقی که در این تشییع افتاد می‌توان پاسخ درخوری برای این پرسش یافت و باز هم سوال کرد که چگونه یک نظامی توانست طیف‌های متعددی از نیروهای سیاسی و کنشگران را با هم متحد کند و اساساً کارکرد نمادین چنین شخصیتی در میان لایه‌های اجتماعی چه بود؟

● معمولاً ما در تاریخ بعد از انقلاب مان آدم‌هایی که داشتیم؛ کسانی بودند که طیفی با آن‌ها برخورد شده و جناحی از آن‌ها حمایت کردند و جناح دیگر هم شروع می‌کردند به نقد و بررسی کردن و اعتراض به عملکرد و جبهه‌گیری‌های مختلف علیه شخصیت و رفتار آن‌ها، اما در مورد ایشان اینطور نیست به این دلیل که چون ما در یک دوره در مقابله با دشمن قرار داشتیم و در یک جنگ اعلام نشده و کسی که سردار سپاه دشمن است مثل ترامپ دستور شلیک مستقیم به نماد این طرف سپاه و کسی که در صف‌آرایی مقابل قرار گرفته می‌دهد و این بدان معناست که همین موضوع به سرعت از سردار سلیمانی یک شخصیت فراگروهی و فراجناحی می‌سازد، که البته این آدم هم، خودش استعداد و شرایط این مسئله را داشت چرا که در منازعات سیاسی مداخله نمی‌کرد، به حاشیه نمی‌رفت، کار خودش را به عنوان یک فرد وظیفه‌مند انجام می‌داد و از ساحت وظیفه و کار خودش هم خارج نمی‌شد.

مثلاً شما نگاه کنید خیلی از مسئولان ایران به سرمایه‌گذاری مشهورند، خیلی از سرداران به دنبال آیت‌الله شدن و دکتر شدن هستند، یا فرزندان‌شان چه کردند؟ اما ایشان هیچ‌کدام از این شبه‌ها و شائبه‌ها را نداشت، نه به دنبال ثروت بود، نه به دنبال آیت‌الله شدن و دکتر شدن بود و فقط وظایف و کار خودش را پیش می‌برد و این موضوع در افکار عمومی شکل گرفته بود و مردم این را باور کرده بودند که یک چنین آدمی وجود دارد و در جامعه ایران کسانی هم هستند که آلوده نیستند و درگیر مسائل حاشیه‌ای و پول و ثروت و چنین چیزهایی نیستند و خداوند هم به ایشان عنایت کرده بود و برایشان یک شهرت ملی ایجاد کرده بود که حلال مشکلات بزرگ قلمداد می‌شد، یعنی حتی در دوره‌ای که ایشان شهید نشده بود، او را به عنوان کسی که می‌تواند رئیس‌جمهور شود و از این مشکلات عبور کند و از این جناح‌گرایی در سیاست رد شود قلمداد می‌کردند، مردم تا حدودی این طور فکر می‌کردند و لاقلاً دغدغه ذهنی‌شان این بود که به او پناه ببرند، آن هم به عنوان رئیس‌جمهوری که بتواند ایران را به طور ملی و فراگیر نجات دهد و تعارضاتی که در نظام سیاسی است را کاهش دهد و بیشتر به عمل و وظیفه بپردازد. سردار قاسم سلیمانی هم در شخصیتش و هم در سابقه‌ی کارش از این به حاشیه رفتن‌ها اجتناب کرده بود و از این آلودگی‌ها نداشت و وظیفه خودش را به خوبی انجام می‌داد، از طرف دیگر برای ایران هم یک اقتدار منطقه‌ای ایجاد کرده بود.

سردار با هوشمندی، درایت و تمرکز بر کارش موجب شده بود که ایران در منطقه یک اقتدار مهم پیدا کند و نظام جمهوری اسلامی این اقتدار را مرون تلاش و زحمات و جدیت این آدم بود. مردم هم همین‌ها را می‌دیدند و این خودش برای ایشان یک ابهتی ایجاد کرده



روسیا الیوم درباره تشییع پیکر سردار سلیمانی نوشت که این بزرگترین مراسم تشییع در تاریخ است، خبرنگار نیویورک تایمز نوشت که در طول ۲۵ سال فعالیت در ایران تاکنون چنین چیزی ندیده‌ام! الجزیره انگلیسی آن را دریای سوگواران توصیف کرد و خبرنگار شبکه العربی آن را به قیامت شبیه دانست. برآستی وسعت جمعیت چه کاربردی دارد؟ آیا شماره‌ی حاضرشدگان در یک مراسم تشییع؛ نماد کامل یک مشروعیت سیاسی و اجتماعی است؟ آیا این نماد در حوزه سیاسی و اجتماعی ابزار یکپارچگی و قدرت‌نمایی محسوب می‌شود و حامل خوبی برای باورها و اعتقادات مردم است؟

● اینکه این تشییع چه پیامدهایی داشت و اینکه خود پدیده چه بود دو بحث جداست، در خصوص اینکه این پدیده چه بود، باید عرض کنم قطعاً یک پدیده ملی بود و نگاه جامعه هم به ایشان به عنوان یک شخصیت ملی است. وقتی که سردار قاسم سلیمانی شهید شدند و مراسم تشییع ایشان برگزار شد، مردم او را به عنوان یک شخصیت فراجناحی قلمداد کردند، نه به عنوان یک فردی که از جناح و گروهی خاص تبعیت می‌کند، همه او را به عنوان فردی که سرباز ایران است قلمداد کردند، برخی او را سردار بزرگ وطن دانستند، بعضی از سلاله‌ی انقلابیون و کسی که حفظ ایران برایش اهمیت دارد، هر کسی به تعبیر خاصی از او یاد کرد و خوب طبیعی است که وقتی شخصی نماد ملتی می‌شود، هویت ملی و وطنی می‌شود، شخصیتش زمینه‌ای می‌شود برای مشارکت و حضور همه در تشییع پیکرش برای ادای



قله‌های متعددی وجود دارد که یک قله بلندش سردار سلیمانی است، اگر چنین نگاهی به تاریخ خودمان بکنیم آن وقت می‌توانیم بگوئیم این اتفاق همچنان عامل انسجام‌بخش و جمعی است.

به نظر شما پروژه‌ی ترور دولتی در سیاست امروز جهان چقدر کارکرد دارد؟ مسلم شده که آمریکا و رژیم صهیونیستی ترور رهبران سیاسی و نظامی جنبش‌های آزادیبخش و کشورهای مخالف خود را به عنوان یکی از سیاست‌های اصلی خود در خارج از مرزها دنبال می‌کنند، آیا اتخاذ سیاست‌های مقابله‌ای می‌تواند از سوی طرف مقابل دنبال شود؟

● سیاست ترور؛ سیاستی است که دشمن قصد دارد ما را به آن سمت بکشد، اما اینکه ما هم در دنیا برویم شروع کنیم که ترور کنیم نشان می‌دهد که اسرائیل برنده است، اگر این راه را برویم در مسیری قدم گذاشتیم که آن‌ها می‌خواهند لذا نباید به ترور توجه کنیم، باید برویم سراغ راه‌های دیگر آن وقت به نظر من ما برنده هستیم. غرب می‌خواهد این اتفاقات را به سیاست ترور با ترور و نهایتاً جنگ بین دولت‌ها تبدیل کند، اما ما باید شیوه‌های خودمان را داشته باشیم، نباید با روش‌های آن‌ها عمل کنیم، پروژه تقویت بنیان‌های دفاعی و نظامی کشور را داشته باشیم و آن را تمام کنیم و نتیجه آن را هم اعلام کنیم، باید این پروژه سریع پیش برود، نه اینکه این مسیر را رها کنیم، باید برویم سراغ افراد کارشناس و متخصصان را به این پروژه‌ها و برنامه‌ها تزریق کنیم، اگر دست از کار اصلی برداشته شود، در این حوزه به جایی نمی‌رسیم.

خاور میانه خواه ناخواه در سیاست خارجه آمریکا جایگاه بسیار حساسی دارد، وجود نفت و امنیت اسرائیل موجب می‌شود که آمریکا هرگز از دخالت بنیانی در این منطقه دست برندارد اما در مقابل این اقدامات به واکنش کشورهای منطقه بستگی تام و تمام دارد. براساس شواهد آیا اساساً امکان اتحاد کشورهای خاورمیانه برای پایان دادن به جنگ و خونریزی قابل تصور است؟

● نه خیر؛ اتحاد اساساً نیازمند ضرورت‌هاست، دولت‌های منطقه همه سیراب ثروت ناشی از نفت و جهل مردم هستند، اگر این دو عنصر از بین برود و دیگر در میان نباشد آن وقت زمان می‌برد تا شرایط تبدیل بشود به ایجاد ضرورت‌های فرهنگی و اجتماعی، سرزمینی یا حتی تمدنی، آن وقت فضایی با عنوان تمدن اسلامی در مقابل غرب شکل می‌گیرد، آن زمان است که اگر قوی‌شدی دیگر دعوی هم نیست.

به هر روی تلاش آمریکا برای دستیابی به اهداف خود در خاورمیانه و به ویژه ایران و برای آنکه نقاط ژئواکونومیک خاورمیانه از جمله خلیج فارس را زیر کنترل سیاسی-امنیتی خویش درآورد، هم نیازمند همراهی کشورهای منطقه است و هم نیازمند وارد کردن کشورهای همچون انگلستان، فرانسه و ترکیه به نظم امنیتی منطقه. آمریکا در این مسیر برای تمامی اقدامات خود در منطقه حتی ترور سردار سلیمانی نیازمند تایید این کشورهاست. حال اقدام او برای ترور سلیمانی برایش موفقیتی در پی داشت و آیا او توانست به اجماعی که می‌خواست بر علیه ایران دست پیدا کند؟

● نه هرگز نرسید، و اینکه چرا نرسید، به این دلیل است که آمریکا بیشتر به دنبال شو و نمایش بود، یک شو که ترامپ به دنبال آن بود و اگر موفق شده بود که امروز نباید ترامپ بازنده این انتخابات می‌شد، این نشان می‌دهد که تصمیمات و شیوه‌های آمریکایی‌ها درست نیست. آن‌ها می‌خواهند با خشونت دنیا را پیش ببرند، درحالی که دنیا دیگر خیلی به خشونت میلی ندارد، در آمریکا هم ندارد در ایران هم ندارد. نگاه کنید در ایران هم آدم‌هایی که خیلی خشونت‌آمیز رفتار می‌کنند به سرعت دچار فروپاشی می‌شوند، این است که اتفاقاً ترامپ بازنده‌ی این بازی بود به این دلیل که می‌خواست به هر نحوی جنگ راه بیندازد و اگر تئوری ایجاد جنگ برنده بود، امروز این شکاف در همان جامعه آمریکا پیش نمی‌آمد که یک دوگانگی بزرگ برای‌شان ایجاد شود که ترامپ نماد خشونت شود و بایدن نماد دموکراسی. شهادت سردار سلیمانی یک شاخص عمری و نهایی است که شما نباید این کار را می‌کردید. درست است که آمریکایی‌ها مثل مادر مقابل این اقدام واکنش نشان ندادند اما خوشحال هم نشدند به این خاطر که می‌دانستند که آمریکا در منطقه گیر است و اقداماتش می‌تواند منشأ خشونت‌های دیگری شود و ممکن است در منطقه مقابله‌های دیگری صورت بگیرد که خیلی برای‌شان دردسر ساز باشد، با این اوصاف قطعاً بازنده اصلی آن‌ها هستند. ■

بود، به همین دلیل هم، دشمنان ما به ویژه آمریکا به قدرت ایران در بیرون از مرزها بیشتر توجه کرده بود تا داخل، با اینکه تحریم را به عنوان سیاستی بر علیه ایران پیشه کرده بود تا داخل را بزند ولی مسئله‌اش این بود که چرا ما در بیرون از مرزها هم هستیم و علاوه بر حضور، نفوذ هم داریم، و این خیلی مسأله مهمی بود و الاً آن همه تلاشش با این وضعیت جدیدی که ایجاد کرده، با این رابطه‌ای که با عربستان و امارات و بحرین ایجاد کرده، می‌کند تا ایران را خارج از مرزهایش تحت تأثیر قرار دهد و با آن مبارزه کند، در داخل مرزها هم که بحث تحریم و ترور را پیش گرفته، ولی مهم این است که سردار قاسم سلیمانی و یارانش نوعی اقتدار فرامرزی برای ایران ایجاد کردند و این اقتدار دشمن را تحت فشار قرار می‌داد و به همین دلیل او را شهید کردند، گویی که می‌خواستند فقط این اقتدار از بین برود، لذا سیاست دیگری پیش گرفتند، در واقع تلاشی که سردار سلیمانی در فراسوی مرزها داشت و نیرویی که ایجاد کرده بود تا به این وسیله نفوذ ایران را به آن سوی مرزها ببرد، یک اتفاق بسیار مهمی است که به نظر من؛ قابل تجلیل و دفاع است و باید به آن افتخار کرد.

آیا حضور امروز اسرائیل در منطقه می‌تواند به دلیل خلأ وجود چنین شخصیتی باشد؟

● نه این طور نیست، بالاخره اسرائیل هم تلاشش را می‌کند، او می‌خواهد جنگ را از کانال فنی و تخصصی به جنگ رو در رو و جنگ دولت‌ها ببرد تا جنگ مناسبات بین ملت‌ها و گروه‌های اجتماعی که کاری از پیش نمی‌برد. تلاش اسرائیل این است که مسیر جنگ را عوض کند و آن را به یک جنگ رو در روی بین دولت‌ها بکشانند، مثلاً همین شهید فخری زاده، کسی بود که در زمینه فن آوری کار می‌کرد، او که نرفته بود جایی بمب بگذارد یا نرفته بود کسی را بکشد که این طور شهید کردند، کار او تقویت بنیان‌های فنی، تکنیکی و اقتصادی و سیاسی این کشور بود. آمریکا در پی آن است که جنگ دیگری راه بیندازد، اما این آدم‌ها با استفاده از دانش و تکنولوژی رفتند کار دیگری کردند، نه آمریکا و نه اسرائیل هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. البته که ما هم اذیت می‌شویم و آدم‌هایی را از دست می‌دهیم و قطعاً ممکن است در این راه نیروهای مهم و ویژه‌ای را هم از دست بدهیم، اما این موجب نمی‌شود که سیاست‌های ما عوض شود، همان طور که مقام معظم رهبری هم می‌گوید باید انتقام بگیریم اما نمی‌گوید که باید مسیر را عوض کنیم، نباید برویم سراغ جنگ دیگری که اسرائیل می‌خواهد در آن جنگ وارد شویم تا دنیا هم با ما به نزاع بپردازد و علیه ما اجماع

کند، نه، ما کارمان را می‌کنیم انتقام هم می‌گیریم، ما کارمان را از دست نمی‌دهیم، اینجا نشان می‌دهد که بزرگان در این کشور کار درستی کردند و راه درستی را در پیش گرفتند که موجب شوند یک اقتدار بزرگ برای ایران در منطقه و جهان به وجود آید و این است که برای دشمن خطرناک و وحشتناک است.

ویژگی آیین‌های مشترک اجتماعی از جمله عزاداری‌های بزرگ این است که دل‌های مردم رؤف‌تر و گرد آمدن بر محور وحدت شدنی تر باشد. در چنین مناسکی مردم با رهبران خود عجین شده و نزدیکی آنها بیشتر ممکن می‌شود اما گاه لزوماً این همگرایی به نزدیکی گروه‌های رقیب منجر نخواهد شد. با این وجود شهادت سردار سلیمانی و آنچه در این ایام بر مردم گذشت حکایت از آن داشت که برای مدتی همگرایی در میان اقشار و گروه‌ها و طیف‌های مختلف سیاسی به وجود آمده است و همگان در تقویت رژیم سیاسی و نظامی خود و مقابله با تجاوزات اتفاق نظر دارند. اما آیا این همگرایی حفظ هم شد؟

● جوی که حالت احساسی و عاطفی پیدامی‌کند زود فرو می‌ریزد، لذا باید به دنبال وجهه‌های فرهنگی، نظامی و سیاسی بروید تا از آن جهات فرد را برجسته کنید، ولی چون رسانه صداوسیما فضای مجازی خیلی توانایی تبدیل افراد به یک اسطوره را ندارند که به واسطه آن بتوانند یک کنشگری فعال اجتماعی ایجاد کنند، این را تبدیل به یک امر احساسی و آئینی می‌کنند و آئین گراها هم می‌آیند و تمام می‌شوند، چرا که عوامل احساسی تمام می‌شوند و بعد که تمام شدند می‌بینیم که شخصیت هم دچار میرایی شده، لذا اول اینکه باید کاری کنیم که این شخصیت دچار میرایی نشود و دوم اینکه باید راه دیگری را طی کرد، باید در تاریخ برویم سراغ افرادی که در برهه‌های مختلف اثربخش بوده و حادثه‌ای ایجاد کردند و آنها را آنقدر مطرح کرد و مطرح کرد تا جامعه ذهنش برود به سراغ مجموعه‌ای از سرداران و بزرگان که قله آن سردار سلیمانی است، نه اینکه کشور فقط یک قله دارد به نام سردار قاسم سلیمانی، بعضی‌ها این طور جا می‌اندازند که مکتب سلیمانی یعنی یک قله وجود دارد، درحالی که

کرده بود. مرحوم آقای هاشمی بارها تا پای شهادت رفته بودند شکنجه شده، حتی تا پای اعدام رفتند که با وساطت گروهی از علما تخفیف گرفتند یا نحوه ارتباطش با امام خمینی (ره).

در واقع بعضی از شخصیت‌ها مانایی بیشتری دارند، البته این موضوع زمان‌بندی خاصی هم دارد چون شخصیت‌های کاریزماتیک هر کدام با هم متفاوت هستند، در مورد امام یک جور است و در مورد شخصیت‌های دیگر هم درجات متفاوتی دارد، بنابراین سردار قاسم سلیمانی به دلیل شخصیت و وجوه فردی خودش یک مانایی پیدا کرد، البته شهادت مظلومانه‌ی او توسط آمریکا در یک کشور خارجی هم باعث شد این قضیه بر شدت محبوبیت و مانایی این شخصیت تأثیرگذار باشد. اما آن چیزی که شهید قاسم سلیمانی را در ذهن مردم برجسته کرد سلامت، پاکی و پرتلاشی و اعتدالش بود، یعنی یک شخصیت معتدل بود، خط کشی‌های مرسوم جامعه را نمی‌پسندید این را نمی‌پسندید که افراد را خودی و ناخودی بکنند و در حقیقت این رفتار او به دل مردم نشست و غلظت کاریزماتیکی شخصیت ایشان را در ذهن مردم به حق بیشتر کرد. آدم‌هایی از این دست خود به خود در بعضی از خصیصه‌هایشان به شاخص تبدیل می‌شوند و

کاریزمای مانا



علیرضا رجایی
روزنامه‌نگار و فعال سیاسی

«علیرضا رجایی» روزنامه‌نگار و از فعالان سیاسی کشور است. او دارای دکترای علوم سیاسی از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است، راجایی مدیریت گروه سیاسی هیئت تحریریه روزنامه‌های اصلاح‌طلب را در زمان دولت اصلاحات برعهده داشت و همچنین مدیر انتشارات گام نو بود. تجربه‌ی منظر سیاسی یک اصلاح‌طلب از شخصیتی چون قاسم سلیمانی در شرایطی که بسیاری دیگر تحفظ پیشه کردند، ما را به سمت وسوی گفتگو با او رهنمون شد.



به نظر می‌رسد در جوامع مذهبی و سنتی کارکرد خصلت‌های انگیزشی و کاریزماتیک بخش مهمی از تجارب اجتماعی و سیاسی را به خود اختصاص می‌دهد، در این معنار هبران کاریزماتیک به واسطه‌ای توصیفی که از چهره‌ی قهرمانی و سرمشق بودن‌شان در میان پیروان‌شان ارایه می‌شود، مشروعیت عمومی یافته و از پشتیبانی جامعه در سطح گسترده برخوردار می‌شوند اما گاه این مانایی؛ تأثیرات کوتاه‌مدت به دنبال دارد و گاه بلندمدت و از سوی دیگر تأثیرات آن گاه فقط در چارچوب‌های مرزی می‌گنجد و گاه خارج از مرزها هم نمودهای عینی پیدا می‌کند و باز اینکه اگر این میزان از مشروعیت در میان عوام فقط دیده شود طبعاً در سطوح بالا و خط و مشی سیاسی کارکردی از خود بروز نمی‌دهد اما وقتی به سطوح بالا و رهبران تراز بالا نیاز می‌یابد یعنی که تأیید یک کشور را برای خود دارد. به اعتقاد شما اگر قرار باشد برای شخصیتی همچون سردار سلیمانی یک تأثیرگذاری کاریزماتیک قابل‌باشیم، کارکردهای سیاسی آن چیست؟

● من فکر می‌کنم این تعریف یک تعریف نسبی و عمدتاً معلول یک شرایطی است. در مورد شهید قاسم سلیمانی هم نقش ایشان در جنگ و به خصوص دوران پس از جنگ که ایشان وارد حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش و مستضعفان در کشورهای اسلامی منطقه شد، این ویژگی کاریزماتیک در ایشان تجلی پیدا کرد. می‌شود گفت ما یک قاسم سلیمانی قبل از جنگ داریم، یک قاسم سلیمانی در خلال جنگ داریم و یک قاسم سلیمانی بعد از جنگ. شهید قاسم سلیمانی فردی بود که شخصیتش بعد از جنگ نشست نکرد یعنی این طور نبود که بعد از جنگ دیگر با او کاری نداشته باشند، چون بعضی بعد از جنگ نشست کردند و کناره گرفتند اما او با همان انرژی و تلاش تا لحظه شهادت ادامه داد. برداشت من از شخصیت سردار قاسم سلیمانی طبق نتیجه‌گیری از این سه مرحله است، چرا که علی‌القاعده چنین آدم‌هایی میرایی ندارند و یک مانایی در طول تاریخ پیدا می‌کنند به وسعت و بزرگی شخصیت‌شان. مثل خیلی از شخصیت‌هایی که در جمهوری اسلامی داشتیم که از دنیا رفتند، انگار هرگز نبودند، حالا برخی اهل مجلس خبرگان بودند یا حتی ریاست برخی از مراکز و نهادهای مهم نظام را برعهده داشتند، ما از این افراد بسیار داشته‌ایم. مثل شرایط زندان رفتن برای برخی شخصیت‌های جمهوری اسلامی. مبارزات قبل از انقلاب یک خصوصیتی را مثلاً برای فردی مثل آقای مرحوم هاشمی یا شهید مطهری ایجاد کرد که اینها قاعده‌ها را دیگران متمایز می‌شدند، یعنی اگر آن شرایط زندان و مبارزه با شاه نبود طبیعتاً این بخش از شخصیت آن‌ها هم مغفول می‌ماند، زندان آن‌ها را آبدیده

آن چیزی که شهید قاسم سلیمانی را در ذهن مردم

برجسته کرد؛ سلامت، پاکی، تلاش و اعتدالش بود

یعنی یک شخصیت معتدل بود

همین ماندگارشان می‌کند. یعنی اگر بعدها هم بخواهند مثالی بزنند از اینها مثال می‌زنند مثل صحبت‌هایی که در مورد شهید بهشتی می‌کنند یا مثال‌هایی که در خصوص خدمات آقای هاشمی می‌زنند طبیعتاً اینها در ذهن مردم به عنوان شاخص و شاقول و معیار مطرح می‌شوند. به نظرم این‌طور است که هر اندازه‌ای که انسان‌ها از خودشان شاخص و شاقول می‌گذارند، می‌توانند در جامعه مانایی داشته باشند.

آیا صرفاً همین وجوه کاریزماتیک موجب شد در روزهای پس از شهادت او آن میزان از همبستگی در کشور به وجود آید و جریان‌های مختلف به معنایی کانونی برای گفتگو پیدا کنند؟

● به عقیده من؛ این همبستگی محدود بود، همبستگی در جامعه با این چیزها ایجاد نمی‌شود، مردم به صورت مشترک حرف ایشان را می‌زنند اما هنوز دسته‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌ها به جای خودشان هست. من به این قائل نیستم که ایشان جناح‌ها را به هم نزدیک کرد بلکه مظلومیت و معصومیتی که در شخصیت و بعد هم در شهادت ایشان بود، باعث شد یک عده حرف مشترک در مورد ایشان بزنند، بنابراین جامعه به بعضی چیزهایی که در سردار قاسم سلیمانی دید و پسند کرد، نمره داد و از آن‌ها حرف زد و چون حرف‌ها مشترک شد، علی‌القاعده باعث نزدیکی مردم و جامعه به یکدیگر هم شد، نخبگان به مردم، مردم به نخبگان، سیاسیون به مردم و به سیاسیون و همه اینها به طبع روی یک محور است و آن اینکه ایشان دارای خصال برجسته و ویژگی‌های رفتاری ستوده و پسندیده بود، آدم پرتلاشی بود و مظلومانه هم به شهادت رسید و قاعده‌ها همه آحاد و گروه‌ها در این قضیه و وجوه؛ مشترک بودند و ایشان را به عنوان یک شخصیت بی‌بدیل نظامی قبول داشتند و به همین دلیل هم هست که ایشان تا مدت‌ها این مانایی را خواهد داشت.

با تعریفی که از رژیم‌های کاریزماتیک در جهان امروز ارایه شد، آیا می‌توان گفت که سیاست‌ورزی در ایران حول شخصیت‌های کاریزماتیک صورت می‌گیرد، برای مثال در دوره‌ای شخصیتی مثل آقای خاتمی مورد توجه قرار می‌گیرد و در یک دوره آیت‌الله هاشمی یا سیاسیون دیگر؟

● شخصیت آقای خاتمی را کسی نمی‌تواند محدود کند، شخصیت کاریزماتیکی چیزی نیست که بتوان آن را محدود کرد. برخی سعی کردند شخصیت ایشان را تخریب کرده و با محدودیت‌هایی که ایجاد می‌کنند ارتباطشان را با جامعه کمتر کنند ولی به نظر من شخصیت‌هایی که به این حد از تأثیرگذاری می‌رسند را نمی‌توان محدود کرد. محبوبیتی که آقای خاتمی داشت کمتر رئیس‌جمهوری در این چهل ساله داشته، این برای مردم یک افزوده و آورده‌ی گرانبهاست و من فکر می‌کنم اگر فرصت خوبی در اختیار آقای خاتمی گذاشته شود بسیار می‌تواند هم در عرصه داخلی و هم در عرصه خارجی نقش آفرینی کند. در حال حاضر شخصیت‌هایی مثل آقای خاتمی به دلیل جاهتی که داشتند بسیار در عرصه سیاست خارجی تأثیر گذارند. ما فراموش نکنیم که پیشنهاد گفتگوی تمدن‌های آقای خاتمی را سازمان ملل



تأیید و مصوب کرد و دنیا روی آن مهر تأیید زد این کم دستاوردی برای ایران نبود که رئیس‌جمهورش پیشنهادی را مطرح کند که سازمان ملل آن را تأیید کند و معلوم نیست که حالا حالاها چنین اتفاقی بیفتد بنابراین باید قدر این ظرفیت را بدانیم.

در ماجرای شهادت سردار سلیمانی و البته سال‌ها پیش از آن واکنش‌های داخلی و به‌خصوص منطقه‌ای خاورمیانه نسبت به شخصیت قاسم سلیمانی بروز یافت و این واکنش‌ها حکایت از نوعی علاقمندی به او و اهداف آزادی‌خواهانه‌ی ایشان داشت. در حوزه‌ی ایران هم از کسی همچون اردشیر زاهدی تا جریان‌های رادیکال داخلی؛ از شخصیت سلیمانی ستایش کردند. آیا این ستایش را نوعی بیدار شدن ناسیونالیسم می‌دانید یا ابعاد دیگری به همراه دارد؟

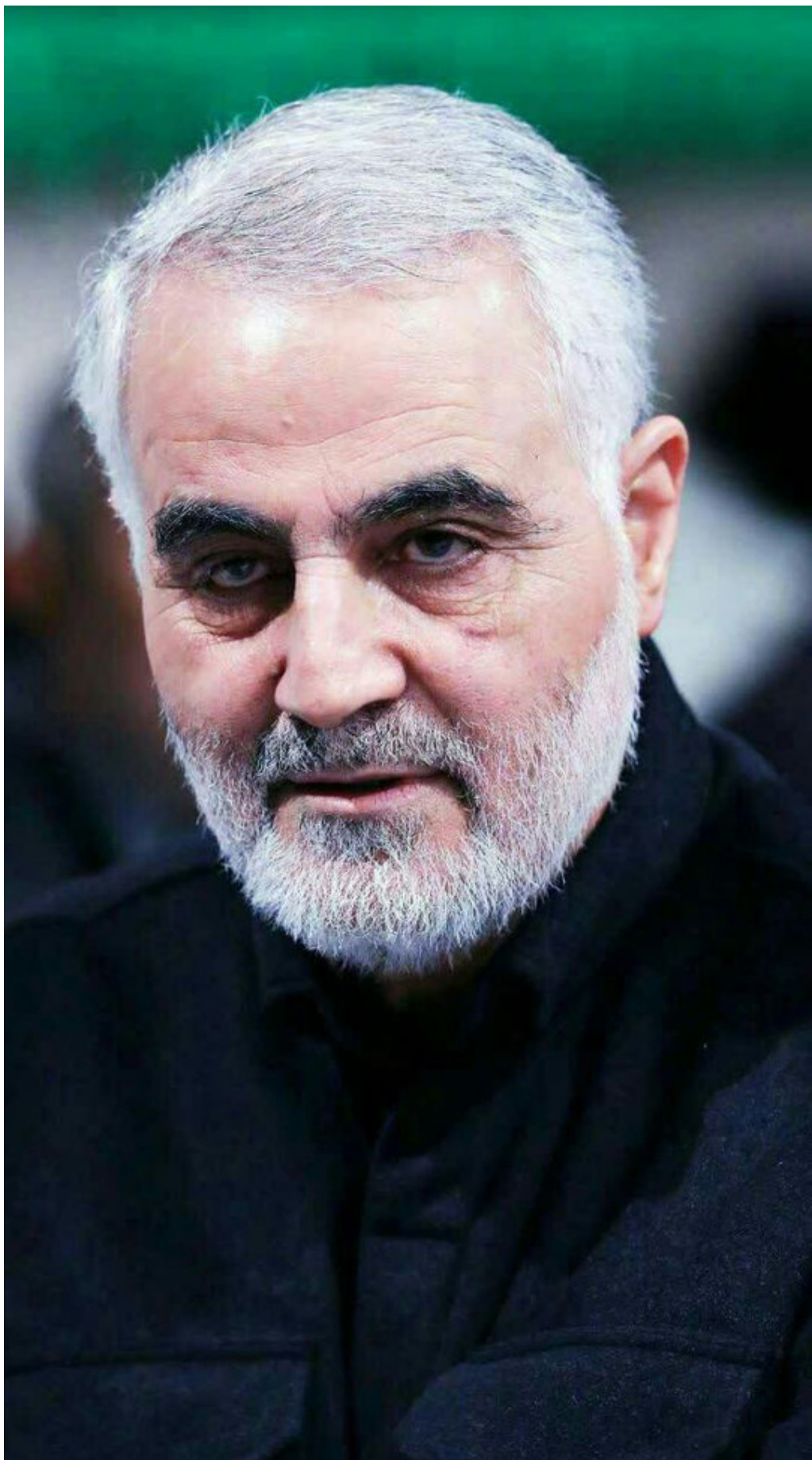
● توجه کنید که ناسیونالیسم بخشی از این قضیه است، ناسیونالیسم را اسلام تخطئه نمی‌کند، این ایرانتی ما را خود امام هم تأیید می‌کردند، این جنگی که در دفاع از کشور رخ داد برای این بود که ما یک وجب از خاک ایران را از دست ندهیم، برای این که ما متعلق به این خاک هستیم به آن وابسته‌ایم و هویت ما در این خاک است، حالا انگیزه افرادی امثال زاهدی را من نمی‌دانم اما به هر حال در میزانی که با مردم موافقت می‌کنند باید در این قضیه مواضع‌شان را تأیید کرد و پسندید، به هر حال با هر انگیزه‌ای که باشد وقتی با آمال و آرزوهای مردم کشورشان هماهنگ می‌شوند و همزمان دشمن را تخطئه می‌کنند، باید تأیید شود.

امروز به اعتقاد برخی آمریکا از دیگر نقاط جهان دست کشیده و فقط خود را با خاورمیانه سرگرم ساخته است اما برخی می‌گویند آمریکا هرگز توانش را در یک منطقه مصروف نمی‌کند و نفت نیز نمی‌تواند بهانه‌ی تمام و کاملی باشد برای اینکه تنها به خاورمیانه فکر کند. اما حتی اگر فقط یکی از دغدغه‌های آمریکا؛ خاورمیانه باشد یا اگر تنها دغدغه‌ی این کشور اکنون خاورمیانه باشد باید برای تصمیمات خطرناکش حاضر به پرداخت بهای سنگینی باشد. قطعاً ترور سردار سلیمانی یکی از آن تصمیمات خطرناک بود. به نظر تان سردار سلیمانی چرا این اندازه برای آمریکا دارای اهمیت بود که حاضر به پذیرش عواقب چنین اقدامی شد؟

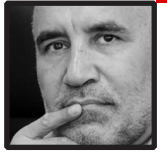
● علی‌القاعده همین که این شخصیت بزرگ اینگونه به شهادت رسید و بعد شخص ترامپ مسئولیت شهادت او را برعهده گرفت، نشان می‌دهد که ایشان همان‌طور که در رسانه‌های خارجی گفته شده و در مراکز دیپلماسی دنیا تأیید شده است؛ یکی از معدود شخصیت‌های برجسته نظامی دنیا بود، نه اینکه فقط به واسطه‌ی ایرانی بودن؛ نگاه ملی خودمان را به این شخصیت داشته باشیم، سردار قاسم سلیمانی اگر در یک کشور دیگر هم بود و چنین نقش‌آفرینی داشت ما همین حرف‌ها را درباره او می‌زدیم. امروز همه اذعان دارند که ایشان یک شخصیت استثنایی در تحولات منطقه به شمار می‌آمد.

● و این پیام مخابره شده به ایران و خاورمیانه چیست؟ آمریکا به دنبال بیان کدام حرف بود؟

پیام این ترور این است که استکبار جهانی سرعت نمی‌آید و تا مردم و ملت‌های منطقه بیدار نشوند و متوجه نشوند که اینها مهره‌ی ارزشمندی مثل قاسم سلیمانی را از دست‌شان می‌گیرند، آمریکا هم به تاختن و جولان و یکه‌تازی خودش ادامه می‌دهد. گرچه فکر می‌کنم خون شهید قاسم سلیمانی و شهید ابومهدی مهندس؛ واقعیت‌های استکبار را برای ملت‌های منطقه روشن کرد و این کم دستاوردی نبود که مردم ببینند و آگاه شوند که استکبار با عناصر خدومی مثل این دو عزیز بزرگوار که برای دو کشور ایران و عراق بسیار مهم بودند، چه رفتاری کردند و چگونه وحشیانه آن‌ها را از ملت‌های خودشان گرفتند. ■



مذاکره بله، اما...



■ غلامرضا کیانی

رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه

«غلامرضا کیانی» عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی و رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه است که تاکنون چندین کتاب از جمله مبانی منطقی استقرا، جستاری در مطالعات اربعین پژوهی، فن الاستدلال و مقالات متعددی از او منتشر شده. با او از محور مقاومت به رهبری سردار قاسم سلیمانی صحبت کردیم.



هم هست که وقتی با آن وضع عجیب به شهادت می‌رسد، دوستداران و هوادانش و کسانی که ایران را دوست داشتند، نمی‌توانستند جلوی سر زدن اشک‌هایشان را بگیرند. من در تشییع جنازه ایشان شاهد بودم که چه تیپ‌های مختلفی آمده و از خود بی خود شده بودند. صحنه‌هایی که مشابه آن را شاید تنها در مراسم رحلت امام خمینی (ره) دیده بودم. این نشان دهنده پیوند متقابل بین ملت قدرشناس و یکی از خدمتگزاران و سر بازانش است که خالصانه تمام عمر و هستی‌اش را در راه این انقلاب و ملت نثار کرد. حقیقتاً در برابر چنین نیروها و افراد خالصی که صرفاً خدمت می‌کنند و هدف دیگری جز این ندارند، ملت هم قدرشناس‌اند و البته به شدت به چنین شخصیت‌هایی هم نیاز دارند.

سازندگان افکار عامه، روشنفکران، سیاستمداران، تحلیلگران امور خارجی و مردم عادی در تمام این سال‌ها در تلاش بوده‌اند تا مفهوم ترورهای گسترده‌ی سیاسی که در این سال‌ها آمریکا بانی آن بوده است را درک کنند. آن‌ها در این امر اتفاق نظر دارند که سیاست قربانی کردن برای آمریکایی‌ها گویا پایانی ندارد چه در خاک این کشور یا این سوی خاورمیانه در دل پاکستان یا افغانستان یا به‌بهانه‌ی جنگ با دولتی که تلاش می‌شود آن را مخالف ملت خود به دنیا بشناساند در سوریه. با این وجود رسم نبوده که یک کشور، ترور یک فرماندهی بلندپایه از کشور دیگری، آن‌هم در خاک کشور سوم را آشکارا تبلیغ و به آن اعتراف کند. آیا با روشی که آمریکا در منطقه در پیش گرفته، مذاکره تأثیرگذاری خود را در سیاست امروز دنیا از دست داده است؟ آیا باید از این پس در انتظار جنگ‌هایی در قالب ترورهای دارای پیام خاص به ملت‌ها بود؟

● در روابط بین ملت‌ها مخصوصاً اگر به صورت بلوکی تقسیم‌بندی شده و عده‌ای به عنوان جهان اول و عده‌ای به عنوان جهان دوم و سوم شناخته شوند، منطق روابط بین‌الملل این است که کشورهایی که قدرتمندند به سادگی کشورهای جهان دوم و سوم را به رسمیت نمی‌شناسند؛ به این معنا که بیایند بنشینند پشت میز مذاکره و تبادل نظر کنند. منطق روابط بین‌الملل، منطق قدرت است و هر گروه و کشور و بلوکی دنبال منافعش است و در منافع هم بحث قدرت مطرح است و هر کسی به اندازه نفوذ و اقتداری که دارد، پای میز مذاکره و معامله می‌آید و با دیگران رفتار دیپلماتی در پیش می‌گیرد بنابراین این عبارت که ما با مذاکره می‌توانیم مشکلات مان را حل کنیم، به نظرم؛ ندیدن بخشی از موضوع است. اگر اقتدار ملی و قدرت داخلی را نبینیم یا قدرت مان صرفاً متکی به یکی از بلوک‌های شرق یا غرب باشد و با آن بخواهیم با قدرت‌های دیگر وارد مذاکره شویم، طبیعی است که باید امتیازاتی هم بدهیم. بنابراین فارغ از جناح‌ها، این منطق روابط بین کشورهاست و طبیعتاً باید قدرت داشته باشیم که وقتی پای میز مذاکره می‌رویم طرف مقابل بداند چیزهایی داریم که مال خودمان است و قابل معامله کردن نیست و باید آن‌ها را رعایت کنند.

بعد از شهادت سردار سلیمانی مقداری از ویژگی و خصوصیات ایشان بر ما معلوم شد؛ به خصوص در مصاحبه‌ی سیدحسن نصرالله در اربعین سردار. آنجا که سیدحسن از رفتاری که سردار در بُعد مذاکرات و گفتگوهای سیاسی داشته، سخن گفت و بر مهارتی از او اقرار کرد که می‌دانست کجا و چه وقت باید چه رفتاری کند و این خیلی بالاتر از توانمندی‌های نظامی او بود. اتفاقاً این بُعد از شخصیت سردار سلیمانی مغفول واقع شده و خیلی‌ها ایشان را بیشتر به عنوان عنصری نظامی می‌شناسند تا سیاسی. درحالی که ایشان در بُعد سیاسی هم با روابط بین‌الملل آشنا بود و شناخت عمیقی از مسائل داشت، برای همین هم بود که هم از ابزار سیاسی و هم از ابزار نظامی استفاده کرده و بیشترین موفقیت‌ها را کسب می‌کرد. با چنین شاخصی؛ من هم حرفی در مورد انتقام گرفتن از شهادت ایشان ندارم اما می‌خواهم بگویم سردار سرافراز ایران در طول بیست سالی که فرماندهی نیروی قدس را به عهده داشت، با توانمندی‌هایی که از او سراغ داریم، نشان داد که در عرصه‌ی سیاست هم بسیار توانمند بود.

آمریکایی‌ها وقتی داعش را تربیت کردند، تلاش داشتند آن‌ها را جنگجویان آزادی‌خواهی جلوه دهند که در برابر رژیم‌های خود کامه علیه ملت‌های خود قذع‌لم کرده‌اند اما خوشبختی که

برای شروع بحث؛ ابتدا به کنش‌گری سردار سلیمانی پس از واقعه‌ی شهادتش می‌پردازیم. به اعتقاد شما، آیا واکنش‌ها به شهادت سردار سلیمانی در داخل ایران توانست پاسخ مناسبی به آمریکایی‌ها باشد؟ آیا او موفق شد دست کم در میان هموطنان خودش به اتحادی که در تمام عمر مبارزاتی خود برای آن تلاش کرد، دست یابد؟

● به دلیل نوع برخوردی که سردار سلیمانی پیش از شهادتش داشت، حضورش در رسانه‌ها کمتر بود و آن چنان که باید او را نمی‌شناختیم. البته این اواخر، اخباری از کارهای ایشان بیرون می‌آمد اما واکنشی که بعد از شهادتش در افشار مختلف ایران، عراق، منطقه و جهان دیدیم، بسیار قابل تأمل بود. سیل جمعیت و افرادی را مشاهده کردیم که به تعبیر مقام معظم رهبری اصلاً انتظار نمی‌رفت بخواهند به خاطر شهادت یکی از سرداران سپاه اینطور ابراز احساسات کنند و این حضور باید مورد تحلیل و بررسی قرار بگیرد. سردار سلیمانی حقیقتاً، کاملاً آگاهانه تلاش کرد عنوان مقدسی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از جنگ؛ از سپاه و بسیج داشتیم را حفظ کند و به هیچ وجه وارد مسائل سیاسی و اقتصادی نشود. ما امروز این موضوع را دست کم می‌گیریم درحالی که مطلب بسیار اساسی و مهمی است، چون همین فراجناحی و فرااقتصادی بودن سردار سلیمانی باعث می‌شد در بحث‌های سیاسی و اقتصادی از او اسمی نشنویم و با اینکه در تمام جناح‌های سیاسی رفیق و آشنا داشت، موضعی نگیرد، و همین موارد باعث شد شهادت او ناگهان کل مملکت را تکان داده و وجدان ایرانی را بیدار کند. این اتفاق باید سبب شود که ما در رویکردها و عملکرد سردار سلیمانی یک بازشناسی کنیم و یادمان نرود که همه ملت‌ها احتیاج به قهرمان و اسطوره دارند. می‌دانیم که جوان ایرانی و این نسل، احتیاج به اسطوره‌ای دارند که آموزه‌های اخلاقی، دینی، اعتقادی، ملی و فراملی را در خود مجسم کرده باشد. ما همه اینها را در شخصیت سردار سلیمانی می‌بینیم و برای همین



زمین گیر کرده بود و آرمان «از نیل تا فرات» را در سر می‌پروراند و چند کشور رسمی نتوانستند مقابلش بایستند اما حزب الله لبنان و حماس زمین گیرش کردند. بنابراین این آرزو را باید به خواب ببیند که از نیل تا فرات را فتح کند و برای تمام کشورهای منطقه خط و نشان بکشد، چون محور مقاومت تقویت شده است. البته محور مقاومت با معماری رهبر معظم انقلاب و فرماندهی فرماندهان بزرگی مانند سردار سلیمانی انصافاً موفق شد و سیاست موفق‌تری هم در مهار کردن رژیم صهیونیستی بود. یکی از افتخارات سردار سلیمانی و جمهوری اسلامی این بوده که توانست چنین محور مقاومتی ایجاد کرده و



اسرائیلی که در جنگ شش روزه کلیه کشورهای عربی

را زمین گیر کرده بود و آرمان «از نیل تا فرات» را در سر

می‌پروراند و چند کشور رسمی نتوانستند مقابلش

بایستند، حزب الله لبنان و حماس زمین گیرش کردند



نقشه منطقه را عوض کند و برای همین است که می‌بینیم در جبهه‌ی مقابل، رژیم صهیونیستی برای اینکه از لاک دفاعی خودش خارج شود؛ سیاست محور مقاومت را پیاده می‌کند به این معنا که با هزینه‌های گزاف؛ کشورهایی مانند امارات، بحرین، سودان و عربستان را فعال می‌کند تا بتواند محور مقاومتی در مقابل محور مقاومت منطقه ایجاد کند غافل از اینکه محور مقاومتی که با کانون و محوریت ایران شکل گرفته و مودت و محبتی که در کشورهای اسلامی نسبت به یکدیگر و رهبری ایران شکل گرفته، در محور آن‌ها وجود ندارد. رژیم صهیونیستی را چه کسی به عنوان رهبر می‌پذیرد؟ معلوم است که این محور موفق نخواهد شد و با شکست روبه‌رو می‌شود فقط احتیاج به این دارد که ما در داخل کشور بدانیم این مقاومت و مبارزه‌ای که بین دو محور وجود دارد اصلاً شوخی نیست و صرفاً با مذاکره و گفتگو حل نمی‌شود. گفتگو حتماً لازم است اما باید پشت آن اقتدار، قدرت، قوت منطقه‌ای باشد تا به صورت مساوی پای میز مذاکره نشست. ■

این گروه‌ها آن را خلق کردند خیلی زود نوک پیکان تروریسم را به سمت خود این گروه‌ها و سپس حامیان آن‌ها در آمریکا و غرب تغییر جهت داد. اشتباه آمریکا و البته غرب در تشخیص تفاوت میان مقاومت مشروع و مقاومت غیر مشروع از نگاه ملت‌های منطقه چیست؟ آیا عمد آن‌ها در سرپوش گذاشتن و تحریف این مشروعیت آینده‌ای موفق برایشان رقم زده است؟

● نه تنها کشورهای منطقه بلکه دول غربی و آمریکا اعتراف کرده‌اند که داعش را خودشان درست کردند، پس معلوم می‌شود داعش و اعوان و انصار آن با اسامی مختلف را آمریکایی‌ها ساخته و به جان منطقه انداخته‌اند و حقیقتاً می‌خواستند، سوریه، عراق و حزب الله را از بین ببرند، همچنان که تلاش می‌کنند یمن را سرکوب کنند. این سیاست عجیب کل دنیا در خاورمیانه است و طبیعی هم هست که این همه هزینه‌ی نفری و نظامی برایش کنند که بر کسی هم پوشیده نیست. سیاست‌های بزرگ امپراطوری غرب را در منطقه خاورمیانه که عمق استراتژیک هم غرب و هم جمهوری اسلامی است، ببینید. می‌خواستند دولت بشار اسد را سرنگون و حزب الله را زمین گیر کنند و در عراق حاکمی بیاورند که تحت سلطه خودشان باشد اما سردار سلیمانی با مهارت‌های سیاسی و نظامی‌اش تقریباً تمام این سیاست‌ها را خنثی کرد و حتی باعث شد لبنان از جنگ ۳۳ روزه با پیروزی بیرون بیاید و سوریه را با وجود محاصره آن تادمشوق، با استفاده از نیروهای مستشاری نجات دهد و داعش را در آن منطقه از بین برد. اینها چیزهایی نیست که کسی بتواند کتمان کند. سردار سلیمانی که کشورهای منطقه به او افتخار می‌کنند، سیاست‌های اصلی امپراطوری آمریکایی و صهیونیستی را با خاک یکسان کرد و طبیعتاً برای همین هم هست که پس از تهدیدهای بسیار، پای خود آمریکا و رئیس‌جمهورش وسط آمد و پذیرفتند که برنامه ترور سردار را فرماندهی کرده‌اند و فکر می‌کنند در آن موفق هم شده‌اند. قطعاً ما باید مراقبت کنیم و چنین حفره‌های امنیتی نداشته باشیم اما در مقام قیاس، معتقدم ضربه‌ای که سردار سلیمانی به آن‌ها زد و نقشه‌هایشان را خنثی کرد، بسیار بیشتر از ضربه‌ای بود که آن‌ها در ترور و شهید کردن سردار عزیز ما زدند. برای همین هم هست که به تعبیر مقام معظم رهبری این انتقام صورت خواهد گرفت اما واقعه‌ی این است که اگر بخواهیم در ترازو بگذاریم، قابل قیاس نیست چرا که سردار سلیمانی تمامی سیاست‌های آمریکا را زمین گیر کرد.

به اعتقاد شما دلایل اختلافات دیرینه آمریکا و غرب با ایران چیست؟ آیا عملکرد ایران بعد از انقلاب در جدایی کامل از آمریکا دلیل اصلی آن است؟ آیا این بحران ریشه در ناکامی سیاست‌گذاران آمریکا برای نفوذ به منطقه خاور میانه دارد؟

● ماجرای محور مقاومت که ایران در کانون آن قرار دارد، چیز کمی نیست. نمی‌خواهم شعار بدهم اما واقعه‌ی این است که اسرائیلی که در جنگ شش روزه کلیه کشورهای عربی را



چرا ایران؛ عربستان نشد؟



■ محمدصادق کوشکی

عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

«محمدصادق کوشکی» عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است. او که دارای مدرک کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه امام صادق (ع) و دکترای اندیشه سیاسی از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است، مقالات و تألیفات بسیاری در زمینه‌های سبک زندگی دینی و انقلابی، امور بین‌الملل و روابط خارجه، تحولات سیاسی و همچنین جبهه مقاومت داشته است. کوشکی به عنوان کارشناس مسائل سیاسی نیز شناخته شده است.

عملکرد آمریکا در قرن اخیر حکایت از آن دارد که ترور و تروریسم سیاست متقن آمریکاست و این کشور برای کسب دستاوردهای موردنظرش حتی گاه در خاک خودش به این اقدام ولو برای شخص اول کشورش متوسل شده است. زمانی احساس می‌شد که حقوق بین‌الملل راهکارهایی برای استفاده از سیاست ترور و تروریسم در مرزهای دیگر کشورها ارائه داده و مطابق آنچه که می‌گوید «هیچ کشوری حق ندارد از سفارتخانه خود در خاک کشور دیگری عملیات نظامی انجام دهد و نظامیان مرتکب ترور، هیچ مصونیت سیاسی ندارند» می‌تواند مانعی برای اقدامات تمامی کشورها و از جمله آمریکا باشد. با این وجود آمریکا این قانون بین‌الملل را نیز به نفع خود سال‌هاست وتو کرده. این کشور هیچ معنی برای اهداف سیاسی و اقتصادی خود در جهان سراغ ندارد در این میان افکار عمومی نیز کوچکترین جایگاهی در سیاست‌های خارجی این کشور ندارند. به اعتقاد شما اندیشه‌ی سیاسی موجود در آمریکا از چه آشخوری تامین می‌شود و در این اندیشه، ترور چه جایگاه و چه کاربردی با چه حدی از محدودیت‌ها و منع‌ها دارد؟

● به عنوان شخصی که در حوزه علوم سیاسی مطالعه دارد، این را می‌دانم که سیاست آمریکا یک سیاست عمل‌گراست و این سیاست برای رسیدن به هدف هر وسیله‌ای را مجاز می‌داند. اگر نگاهی اجمالی به تاریخ معاصر آمریکا داشته باشیم، می‌بینیم که حاکمیت آمریکایی‌ها برای رسیدن به اهداف و منافع‌شان و بر اساس آنچه که آن را منافع جهانی آمریکا نام گذاشته‌اند، در این مسیر حرکت کرده‌اند. آمریکایی‌ها این بحث را از دهه ۱۹۹۰ میلادی در سرتاسر جهان مطرح کردند که این کشور در سطح جهان منفعی دارد و به همین خاطر بود که از غرب جهان به فیلیپین در شرق جهان لشکر کشی کردند و بعد ویتنام. از همین رو بعدها حتی به خود اجازه دادند در نقاط مختلف جهان حضور نظامی داشته باشند و همه این‌ها به دلیل رسیدن به اهدافی بود که آن را منافع جهانی آمریکا نام گذاشته بودند. آن‌ها برای رسیدن به این اهداف از روش‌های خیلی متنوعی استفاده کردند، روش‌هایی که هیچ کدام‌شان در هیچ جای حقوق بین‌الملل یا حقوق بشر نمی‌گنجد. مثلاً آمریکایی‌ها به بیش از ۱۵ کشور تجاوز مستقیم نظامی کردند، یعنی به این وسیله حتی حاکمیت کشورها که اولین اصل حقوق بین‌الملل است را نادیده گرفتند. یا مثلاً اگر نگاه کنیم در کشورهای متعددی توسط آمریکا و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا کودتا انجام شده، یعنی باز حقوق و سرنوشت مردم به این وسیله نادیده گرفته شده و دولت‌های مردمی مثل دولت‌های آلمند در شیلی سرنگون شده و دولت‌های دیکتاتور دست‌نشانده آمریکا روی کار آمده است. این مثال‌ها تنها نمونه‌ای است از جمله ابزارهایی که در طول تاریخ خودشان به ویژه از مقطعی که چهره بین‌المللی پیدا کردند، یعنی قرن بیستم تا الان به کار برده‌اند.

در این راستایی که ابزارهایی که هر وقت تشخیص دادند در جهت منافع‌شان از آن استفاده کردند، بحث ترور بوده است. حالا ترور مخالفان باشد یا حتی فعالان سیاسی خود آمریکا و ترور چهره‌هایی مثل مارتین لوتر کینگ در داخل خود آمریکا یا ترور کسانی که مخالف آمریکا بودند، در واقع به شکل‌های متفاوتی هر کجا که چیزی را مغایر با منافع و اهداف‌شان تشخیص

داده‌اند آن را از بین برده‌اند. اگر در تاریخ ۱۲۰ سال گذشته و از ابتدای قرن بیستم تا حالا را نگاه کنیم در نقاط مختلف دنیا این ترورها به شیوه‌های مختلف توسط آمریکایی‌ها اتفاق افتاده و مسئولیت بسیاری از آن‌ها را هم بر عهده گرفتند و ابایی هم نداشتند از اینکه بگویند چنین کارهای را انجام می‌دهند. از جمله اینها یکی هم ترور سردار قاسم سلیمانی بوده. به همین خاطر منطق حاکم بر سیاست آمریکا منطق پراگماتیسم است و اینکه اهداف را با هر وسیله‌ای می‌توان به دست آورد و هیچ وسیله‌ای برای به دست آوردن اهداف آمریکا بد نیست، هر وسیله‌ای که مفید و خوب باشد حتی اگر با حقوق کشورها، ملت‌ها و حقوق بشر مغایرت داشته باشد، مشکلی ایجاد نمی‌کند.

از آنجا که هدف پایدار هر ناسیونالیستی کسب قدرت و اعتبار بیشتر ولو به بهانه‌ی ملت یا واحدی است که او خویش را در آن غرق کرده است، آیا در جامعه‌ی جهانی این ناسیونالیسم به خشونت منجر نمی‌شود؟

● به نظر من؛ ناسیونالیسم الزاماً همیشه منجر به خشونت نمی‌شود بلکه بستگی به این دارد که چه تفسیری از ناسیونالیسم ارائه دهیم، ناسیونالیسم افراطی می‌تواند منجر به خشونت شود ولی ناسیونالیسم به معنی یک ایده‌ی صرف خودش الزاماً منجر به خشونت نخواهد شد بلکه بستگی به این دارد که چه برداشت و تفسیری از ناسیونالیسم بشود، اما این نیست که الزاماً هر ناسیونالیسمی به خشونت برسد.



اما وقتی این ناسیونالیسم به علاقه برای داشتن قدرت بلامنازع در جهان در مسیر نظامی یا فضیلت سیاسی منجر می‌شود و وقتی با احساسات شدید وطنی پشتیبانی می‌شود، در این صورت امکان تبدیل ناسیونالیسم به فاشیسم وجود دارد همانطور که امروز از حرکت ناسیونالیسم ترامپی به سمت فاشیسم سخن گفته می‌شود؟

● این تفسیر، تفسیر دقیقی نیست، حالا شاید دوستانی که در این زمینه کار می‌کنند و کارشناس حوزه آمریکا هستند خیلی بهتر بتوانند این را توضیح دهند اما به عقیده من نمی‌شود گفت ناسیونالیسم ترامپی، چرا که ناسیونالیسم و شعار اول آمریکا شعار ترامپ نیست، همه رئیس‌جمهوران آمریکا این رویه را دارند که منافع ملی آمریکا را از همه مفاهیم دموکراتیک، حقوق بشری و در واقع همه مفاهیم حقوق بین‌الملل برتر می‌دانند. این رویه همه رئیس‌جمهوران آمریکا بوده اما ترامپ در این زمینه بیشتر صحبت و تبلیغات کرده چون از ابتدا خیلی دوست داشته در رسانه جلوه کند، حال آنکه همه رئیس‌جمهوران آمریکا این روش و خصوصیت‌های آمریکایی و این ناسیونالیسم افراطی را داشته‌اند. ناسیونالیسم افراطی در آمریکا در واقع این است که آمریکا و سیاستمداران و بخشی از جامعه آمریکا خودشان را ملت برتر و برگزیده جهان می‌دانند و به همین دلیل است که خودشان را مجاز می‌دانند برای رسیدن به اهداف‌شان و حفاظت از منافع‌شان به هر اقدامی دست بزنند اما این اختصاص به ترامپ ندارد.

گروه‌های ترور محورهای خود را به سه دسته ترورهای مردمی، سیاسی و علمی تقسیم کرده‌اند و به نظر می‌رسد حذف؛ کمترین هدفی است که از سوی تروریست‌ها در این شیوه از عملیات‌ها دنبال می‌شود. آن‌ها قطع به یقین به دنبال دادن پیام به کشور موردنظر خود



همین طور است. اما ایران کشوری قدرتمند و مستقل است و به همین دلیل طبیعتاً برای آمریکا نه مفیده بوده و نه مفید خواهد بود. با این حال اگر ایران در اندازه و سائز عربستان به عنوان یک گاو شیرده باشد چرا، در این صورت می تواند برای آمریکا مفید فایده هم قرار گیرد.

حال که بحث نفوذ و تروریسم در خاور میانه مصایب خودش را به تمامی کشورهای منطقه نشان داده و آثار شومش را در تمامی بخش ها بروز داده است، آیا امکان اتحاد و صف آرایی کشورهای خاور میانه برای پایان دادن به جنگ و خونریزی وجود دارد؟ آیا می توان به کنار گذاشتن اختلافات و جمع شدن دور یک میز برای آن ها خوش بین بود؟

● به عقیده من؛ جنگ و خونریزی یک اتفاق درونی نیست. جنگ و خونریزی در غرب آسیا و منطقه خاور میانه محصول دخالت های آمریکا، اروپایی ها و رژیم صهیونیستی است. اگر در واقع رژیم صهیونیستی به عنوان یک عنصر مداخله گر از صحنه غرب آسیا حذف شود آن وقت می توانیم شاهد کاهش دخالت های منفعت طلبانه آمریکا و اروپا باشیم، اگر این دخالت های منفعت طلبانه کاهش پیدا کند و تبدیل به روابطی با منافع دوجانبه شود، آن وقت منطقه غرب آسیا هم می تواند مثل خیلی از مناطق دنیا یک زندگی مسالمت آمیز و حتی باهم گرایی را شاهد باشد. اما همه اینها بستگی به این دارد که ما بخواهیم به یک خاور میانه (که البته درستش منطقه غرب آسیاست، چون خاور میانه هم یک واژه تحمیلی است) متحد برسیم، ما به این نقطه و هدف خواهیم رسید. اگر کشورهای غرب آسیا به این هماهنگی فکری برسند، چرا که اتفاقاً این کشورها و ملت ها برای همزیستی و صلح زمینه های مشترک بسیاری دارند، ما دارای تاریخ مشترک هستیم، فرهنگ سیاسی مان بسیار به هم نزدیک است، مشکلات و امکانات مان شبیه هم است و در موارد بسیاری ما در تاریخ مان با این کشورها همزیستی و همکاری داشته ایم، به همین دلیل اگر ملت ها و دولت ها به این جمع بندی برسند که عناصر مداخله گر را حذف کنند، آن زمان برای رسیدن به صلح عمومی و هم گرایی و زیست سالم و با ثبات در منطقه مانع جدی وجود نخواهد داشت. ■



هستند و سعی دارند با مخابره ای این پیام، چالش های سیاسی و نظامی در کشور مورد نظر را هم در معرض دید بگذارند. به نظر شما اصلی ترین پیام سیاسی ترور یک مقام رسمی چیست؟

● ترور سردار شهید قاسم سلیمانی در واقع ترور یک مقام رسمی بود که مهمان یک کشور دیگر است. اینجا چند اتفاق افتاده یکی اینکه حق حاکمیت عراق نقض شد، یعنی نقض حاکمیت کشور عراق. اتفاق دومی که افتاده نقض حقوق دیپلماتیک و کنوانسیون وین است. به هر حال آقای سلیمانی در آن سفر به دعوت نخست وزیر عراق به آن کشور رفته بود و قرار دیدار و ملاقات با مقامات رسمی آن کشور را داشت. یعنی در خاک یک کشور به میهمان آن کشور حمله نظامی شده. این در عین حال که تعرض به ملت ایران شمرده می شود، چون به یک دیپلمات ایرانی عملاً تعرض و تهاجم شده، به علاوه اینکه تهاجم به ملت ایران است و به این دلیل که این ترور در خاک عراق بوده و حق حاکمیت عراق هم نقض شده، تهاجم به ملت عراق نیز به شمار می رود. در واقع تهاجم و ترور آقای سلیمانی نوک پیکانش هم به ملت عراق و هم به ملت ایران آسیب زده است.



● حالا غیر از اینکه حاج ابومهدی مهندس که ایشان هم از مسؤولان رسمی در بسیج مردمی عراق و یک مقام رسمی دولت عراق محسوب می شدند و جانشین و قائم مقام حشد الشعبی بودند که بخشی از نیروهای مسلح عراق است، هم مورد تهاجم قرار گرفتند که از این طریق هم دوباره تعرض به ملت عراق شده است، یعنی این ترور یک ترور چند بعدی و چند وجهی بوده و صرفاً ملت ایران در این ترور آسیب ندیده، بلکه کشور عراق و حاکمیت و ملت عراق هم در آن آسیب دیده است.

از نگاه شما چرا داعش و گروه های افراطی برای آمریکایی ها تا این اندازه مفید هستند؟ آن ها حاضرند گفتگو با یک کشور مانند ایران را همیشه از آینده ی سیاست های خارجی خود حذف کنند و به جای آن با گروه هایی سر و کار پیدا کنند که تجربه نشان داده کنترل آن ها در طولانی مدت غیر ممکن خواهد بود؟

● ایران به طور عادی که برای آمریکا مفید نیست، بلکه آمریکا ایرانی را می خواهد در حد عربستان که به عنوان گاو شیری به آن نگاه کند، والا اگر ایران با هر کشوری بخواهد به عنوان یک کشور مقتدر، یک کشور مستقل و کشور صاحب اراده باشد، اصلاً برای آمریکا مفید که نیست هیچ، مضر هم خواهد بود. اما گروه های افراطی در واقع برای آن ها به عنوان ابزار هستند نه متحد، وقتی هم که از این گروه های افراطی استفاده لازم را کردند به راحتی حذف شان می کنند، همانطور که عرب افغان ها را در افغانستان حذف کردند، همانطور که از القاعده استفاده ابزاری کردند و بعد هم کارشان با آن ها تمام شد و کنارشان گذاشتند، داعش هم

گلوله داعش شآن او نبود



علی صنیع خانی

از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

«علی صنیع خانی» از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ست که معتقد است: سردار سلیمانی توانست فرماندهی خود را به رهبری تبدیل کند و به همین دلیل در تمام فرماندهی یاران خود توانمند بود.



شما شخصیت سردار سلیمانی را چگونه ارزیابی می کنید و فکر می کنید او چگونه نقش فرماندهی قوای جبهه مقاومت را بر عهده گرفت؟

● در ابتدا، باید به این نکته اشاره کنم که انجام امور نظامی برعهده یک نفر نیست بلکه کاری گروهی است. یک تیم نظامی متشکل از واحدهایی از جمله طرح و برنامه، اطلاعات و عملیات، مهندسی، مخابرات، لجستیک و... است که هر گونه عملیات های آفندی و یا پدافندی را انجام می دهند. در صحنه عمل مجموعه ای از افراد باید در کنار یکدیگر ایفای نقش نمایند. عملیات های نظامی ایران در منطقه نیز کار اختصاصی شهید سلیمانی نبود، بلکه او یک تیم را مدیریت می کرد. تفکر حاکم بر عملیات های منطقه نیز تنها تفکر اختصاصی حاج قاسم سلیمانی نبوده، بلکه مجموعه ای از «تفکرات تیمی» است که در حاج قاسم سلیمانی متبلور می شود. طبیعا اگر یک مجموعه، فرماندهی خود را همراهی نکند، به طور قطع فرمانده نمی تواند امور را پیش ببرد. پس حاج قاسم سلیمانی، یک شخص نبود، بلکه هر کدام از افراد او که در منطقه کاری انجام می دادند، «حاج قاسمی» بودند.

ما باید بدانیم شهید سلیمانی چه ویژگی هایی داشته که از او چنین شخصیت ممتازی ساخته است. دانستن این نکته بسیار مهم است. شهید سلیمانی؛ انسانی هنرمند بود، او توانست از تمام نیروهای تحت امر خود، یک حاج قاسم سلیمانی بسازد. او فرماندهی خود را تبدیل به رهبری کرد، از همین رو اگر یک رزمنده ی افغانستانی به تیم شهید سلیمانی ملحق می شد، خودش را از حاج قاسم جدا نمی دید. در این مدت؛ کلیپ های بسیاری از او منتشر شده است. تصویری که از آن شهید در این کلیپ ها می بینیم، واقعی است. شهید سلیمانی در این کلیپ ها بازی نکرده بلکه سیمای واقعی خود را نشان می دهد. حاج قاسم به معنای واقعی از

دیگران متمایز بود، او برای خوشایند دیگران سخنی نمی گفت بلکه تمام سخنانش از دل برمی آمد.

باید یادآور شوم که از ابتدای انقلاب، سلیقه های مختلفی در همه مجموعه ها وجود داشت، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز با سلیقه های مختلف شکل گرفت. سازمان های تحت امر ایشان نیز از این امر مستثنی نبود. سردار سلیمانی توانست سلیقه های مختلف را برای پیشبرد اهداف مورد نظر همراه کند. همراه کردن سلیقه های مختلف برای یک هدف مشترک، هنر شهید سلیمانی بود. او فراتر از دسته بندی ها و سلیقه های سیاسی بود و هرگز به دنبال استفاده ی ابزاری از عملکرد و اقدامات خود نبود.

یادآوری این نکته ضروری است که در دوران دفاع مقدس، حاج قاسم سلیمانی هم ردیف سایر فرماندهان لشکرها بود و چه بسا فرماندهانی نسبت به او برتری داشتند، از آن جمله شهید مهدی باکری. من در جلسه ای شاهد غبطه خوردن حاج قاسم نسبت به ویژگی های شهید مهدی باکری بودم. در زمان ما آنچه که شهید سلیمانی را متمایز از سایر فرماندهان نمود داشتن ثبات قدم و حفظ همان روحیات دوران دفاع مقدس و حرکت او بر همان صراط بوده است. رفتار برخی از فرماندهان با ترفیع مقام تغییر می کند ولی شهید سلیمانی چنین ویژگی نداشت. باید گفت شهید سلیمانی هیچ وقت به فکر منافع خود نبود ولی علی رغم اینکه خود مقهور منافع دنیوی نشد از هیچ کوششی جهت رسیدگی به امور معیشتی زیر مجموعه خود دریغ نداشت. زمانی که من در نیروی زمینی مسئولیت داشتم، شاهد اقدامات او در این باره بودم.

حاج قاسم سلیمانی حتی زمانی که در کرمان مسئولیتی نداشت، باز هم به یاد دوستانش بود. ایشان در مدیریت سانحه ی هواپیمای ایلوشین ۷۶ سپاه پاسداران (پروازی از میدا زاهدان به مقصد کرمان بود که در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۸۱ در جنوب کرمان در نزدیکی روستای سیرچ سقوط کرد) نقش پررنگی داشت. شهید سلیمانی و تیم او مدت زمان زیادی را در کوه های کرمان برای جمع آوری پیکرهای جانبختگان حادثه (جمعی لشکر ۴۱ ثارالله) و انتقال به پایین سپری نمودند. چنین فعالیت هایی علی رغم وظایف رسمی او بود ولی کوچکترین اثری از خودنمایی و ریا در آن مشاهده نمی شد و این تنها کار خارج از وظایف سازمانی او نبود. حضورش در هر عرصه ای از خدمت به مردم در حوادث غیر مترقبه و سایر عرصه های خدماتی اینگونه بود. حاج قاسم؛ فرماندهی را تبدیل به رهبری نموده و بر دل ها حکمرانی می کرد. عراقی ها، سوری ها و لبنانی ها به او عشق می ورزیدند.

مردم ما بر این باورند که شهید سلیمانی مخلصانه برای دین و کشور خدمت کرد. حاج قاسم به معنای واقعی بزرگ بود. این بزرگ مرد نباید با گلوله ی داعشیان به شهادت می رسید و اینگونه هم نشد. او به دستور شخص دونالد ترامپ در یک عملیات تروریستی ناجوانمردانه به شهادت رسید. ما باید به این موضوع توجه کنیم که شهید سلیمانی که بود و چه تاثیری در منطقه داشت که رئیس جمهور آمریکا شخصا دستور ترور او را صادر کرد. در بیان منزلت او همین بس که تنها در تهران حدود هشت میلیون نفر در تشییع پیکر مطهر او شرکت کردند که گواه بر بزرگی این انسان است. در بین تشییع کنندگان کم نبودند افرادی که نسبت به عملکرد مسئولین نظام معترض بوده ولی خود را مدیون حاج قاسم می دانستند. معلم بازنشسته ای با سنی متجاوز از هفتاد سال به من گفت: بعد از رحلت آیت الله طالقانی و امام خمینی (ره) این سومین حضور من در تشییع جنازه مسئولی در نظام است. هم او گفت من هشت ساعت در جمع مشایعت کنندگان قرار داشتم! ما باید این همدلی و همراهی مردم را توسعه داده و پایدار می کردیم که متأسفانه غفلت شد.

توسعه دید حاج قاسم و سیاست جذب حداکثری و دفع اقلی و همه جانبه نگر، او را از سایرین متمایز نموده بود و این اقبال عمومی را به دنبال داشت. برخی برای اثبات رهبری به دنبال نفی و نادیده گرفتن دیگران هستند ولی حاج قاسم فاقد چنین دیدگاهی بود. حاج قاسم ضمن تبعیت خالصانه از رهبری، نسبت به مرحوم هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی و سایر دلسوزان انقلاب هم ارادت داشت. او از اولین نفراتی بود که شب رحلت آقای هاشمی در منزل ایشان حضور پیدا کرد و در مراسم تشییع و یادبود ایشان شرکت فعال داشت در حالی که عدم حضور فرماندهان و مسئولینی از سپاه احساس می شد. نگرش و رفتار شهید سلیمانی باید الگوی مسئولین و دست اندر کاران نظام به ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی باشد.

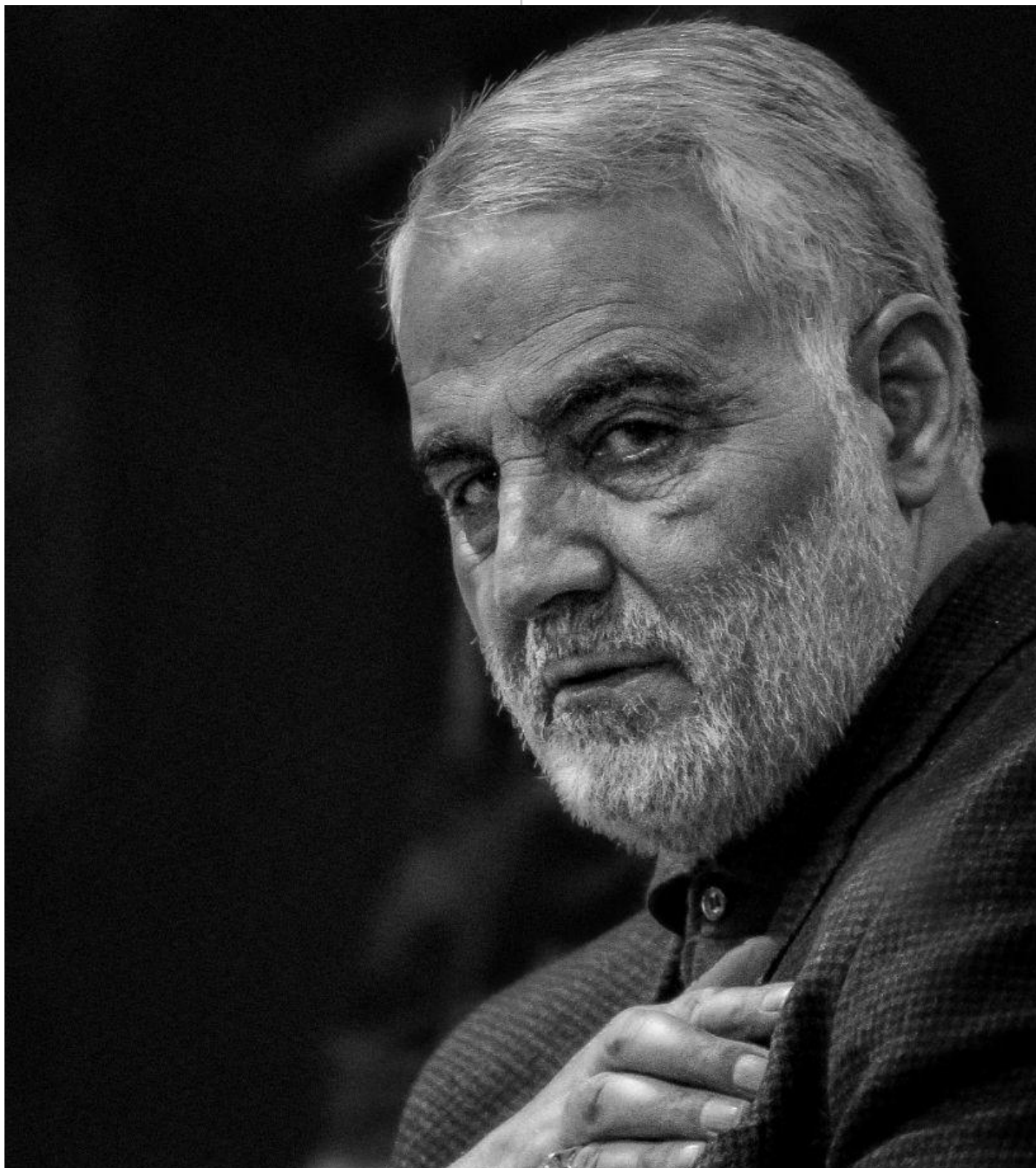
سردار سلیمانی با داعش در منطقه جنگید و شعار «جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم» را مطرح کرد که البته در آن برهه، انتقاداتی به این موضوع وارد شد. با توجه به مجموعه شرایط، عملکرد سردار سلیمانی واقع گرایانه یا ایده آل گرا بود؟



● مواجهه‌ی سردار سلیمانی با دشمنانی مثل آمریکا چگونه بود؟ اگر چه ایالات متحده دشمن ایران است ولی برای مبارزه با داعش با ایران همکاری کرد. شکل مواجهه‌ی سردار سلیمانی با این دشمن چگونه بود؟

● داعش دست پرورده ایالات متحده امریکا است و قطعاً آن‌ها به دنبال موفقیت‌های داعش بوده و هستند. قبول پیشنهاد تاکتیکی آمریکا برای همکاری با ایران جهت مبارزه با داعش، از دید ما خلع سلاح کردن آمریکا بوده و البته در این رویکرد آمریکا هم به دنبال منافع خود بوده است. ■

● باید به این مهم توجه کرد، در شرایطی که داعش با پشتیبانی‌های ایالات متحده آمریکا، رژیم اشغالگر قدس، عربستان و اذنانب داخلی‌شان آن فجایع را در عراق و سوریه به انجام رسانده و به سرعت به اهداف جنایتکارانه‌شان نزدیک می‌شدند آیا جمهوری اسلامی می‌توانست نسبت به درخواست کمک کشورهای سوریه و عراق بی‌توجه باشد؟! قطعاً این بی‌توجهی با آموزه‌های دینی ما منافات داشت که «من أصبح و لم یهتم بأمور المسلمین فلیس بمسلم». از طرف دیگر رسیدن داعش به مرزهای ایران برای ما گران‌تر از حضورمان در عراق و سوریه تمام می‌شد. بر این اساس اقدام نظام و حضور نیروی قدس سپاه قطعاً کاری واقع‌گرایانه بوده است. ما هیچگاه بنایی برای کشور گشایی نداشته و نخواهیم داشت و توجیهی هم در بر ندارد.



اسلام از آن شما طلا مال ما



■ اشرف بروجردی

رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

کمک می کند تا بتوانیم موضوع دخالت را حل کنیم، تعامل با کشورهاست. این سهم ما است اما در این میان نقش «سازمان ملل» گم شده است. امروز سازمان ملل نه در منطقه ما و نه در هیچ کجای دنیا این نقش را ایفا نمی کند. سازمان ملل یک مجموعه عریض و طویل است که در موضوعات مختلف «فصل الخطاب» قرار گرفته است؛ ولی این وظیفه و رسالت را انجام نمی دهد. لذا اگر قرار است در منطقه به آرامش برسیم این آرامش، در گرو تعامل با کشورهای منطقه است اما واقعیت غیر از این است، اینکه در نبود راهبری سازمان ملل، کشورها یارگیری می کنند و بر اساس یارگیری ها منافع شان را تامین می کنند و منافع شان را از دل ملت ها بیرون می کشند. در نتیجه فضا به صورت آشوب زده باقی می ماند. برای اینکه از این هرج و مرج خارج شویم باید به یک زبان مشترک دست پیدا کنیم. زبان مشترک کمک می کند تا به رفع ابهام در گفتگو کمک کند. بنابراین ما هم ناگزیریم که به این سمت حرکت کنیم بدون اینکه در این راه بخواهیم کسی را تحقیر یا متهم کنیم. باید از این رویه ها پرهیز کنیم؛ البته این به معنای عدول از حق مان نیست. طبیعتاً برای ملت ایران؛ منافعش بسیار مهم است اما آنچه که می تواند این منافع را تامین کند «تعامل منطقه ای» است. این امر کمک می کند که به منافع خود دست یابیم. این امر موجب می شود که آشوب ها کاهش پیدا کند و به قول معروف «هر کی به هر کی» نباشد و کشورهای منطقه از شرایطی که امروز در آن قرار گرفته اند، رها شوند و در بند هرج و مرجی که برایشان طرح ریزی کرده اند، نیفتند.



آیا شهید حاج قاسم سلیمانی توانست با حرکت هایی که در منطقه انجام داد و ارتباطی که در دیپلماسی سیاسی و نظامی با کشورهای منطقه در پیش گرفت، این زبان مشترک و گفتگوی مشترک را آغاز کند و به جایی برساند؟

● فکر می کنم اگر این نقش را نداشتند، ایشان را با آن طرح ریزی قبلی به شهادت نمی رساندند. یعنی آن کسانی که به دنبال شهادت ایشان بودند، اثرگذاری حرکتشان را دیده بودند. زمانی که داعش به شهرهای مختلف عراق از جمله مناطق کردنشین لشکر کشی می کرد و ساکنان ایزدی منطقه را اسیر و آواره کرده بود و در این میان آمریکایی ها سکوت کرده بودند تا این ظلم اتفاق بی افتد و منطقه به پایگاه نظامی داعش تبدیل شود، این شهید حاج قاسم سلیمانی بود که با هدایت خود ملت عراق را نجات داد. به همین دلیل روحیه دوستی بین کردهای عراق و مردم ایران ایجاد شد. در نتیجه این سهم نفوذ و سهم روحیه هویت طلبی سردار شهید سلیمانی بود، که منافع آمریکا را در عراق به خطر انداخته بود. ایشان تاثیرگذاری داشتند و اقداماتی که انجام می دادند، تامین کننده منافع آمریکا نبود. در نتیجه آمریکایی ها نوک قله را زدند تا برسند به جایی که خواسته ها و منافعشان دنبال شود. می خواستند منطقه را به آشوب بکشاند. زمانی که آمریکایی ها، سفارتشان را به بیت المقدس منتقل کردند هم خواستند منطقه را به هرج و مرج بکشاند. در واقع سعی می کردند، یک نوع تقابل را با مردم منطقه ایجاد کنند. هرگاه کسی را می بینند که اقتدار و اثرگذاریش بیشتر است، او را نشانه می گیرند؛ در حالی که تلاش شهید سلیمانی این بود که بساط داعش را جمع کند تا منطقه در صلح و ثبات باشد. پس طبیعی ست که چنین انسانی را به شهادت برسانند تا به منافعشان ضربه وارد نشود.

به هر روی خاورمیانه به کانون آشوب برای جهان غرب و آمریکا بدل شده و از آنجا که این کشورها در تاسیس، تجهیز و بازسازی گروه های ترور در منطقه نقش اصلی را ایفا کرده اند، آیا می توان از پایداری گروه هایی مانند داعش و النصره و القاعده و... در نظم آینده منطقه صحبت کرد به گونه ای که نتوان برای منطقه بدون آن ها سر نوشت و برنامه ای داشت؟

اشرف بروجردی «رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی است که دکترای فقه سیاسی از دانشگاه بیروت دارد. به اعتقاد او؛ نظامی گری آمریکا و متحدان استراتژیک و غیراستراتژیک آن به منظور هویت زدایی از ملت هایی صورت می گیرد که با وجود نقد داشتن به دولت های خود، استقلال هویتی را در پیوند با فرهنگ اسلامی خود به عنوان یک روح مشترک، طلب می کنند. در گفتگو با او به چالش هایی پرداختیم که نظامی گری و «تروریسم پیمانکاری» برای هویت یابی ملت های منطقه ایجاد کرده است.

شاید حادثه ۱۱ سپتامبر؛ دنیا را در مورد «ترور» و «تروریسم» از خواب غفلت بیدار کرد ولی پس از آن عملاً سیاست قربانی کردن پایان نیافت. به اعتقاد شما این ماجرا چه پایانی برای علم سیاست و گفتگو در دنیا همراه دارد؟

● ۱۱ سپتامبر یک عملیات طراحی شده بود، اما این موضوع که چه کسی آن را هدایت کرد و هدایت گر راس آن چه کسانی بودند، در جای خود نیاز به بحث دارد. در کل، ۱۱ سپتامبر اتفاق سازمان یافته ای بود که طراحان آن می خواستند، به نتایجی منتج شود که از پیش طراحی کرده بودند. مهم ترین این نتایج هم مداخله ی نظامی در افغانستان و عراق بود. در واقع توجیهی برای این مداخله ها فراهم کردند. به نظر من؛ تجربه ی بشری و جنگ های دنیا نشان داده اند که جنگ، ترور، تهاجم و کشتار هرگز منتج به یک فضای امن و آرام نخواهد شد و نهایتاً کشورها برای پایان دادن به جنگ هایی که آن ها را آغاز کرده اند، مجبور به باز کردن باب گفتگو، معامله و تفاهم می شوند؛ چرا که می خواهند از آن جنگ ثمره ای داشته باشند که برای ملت هایشان مفید به فایده باشد. پس در پاسخ به این سوال می توانم بگویم ترور و تروریسم راه به جایی نمی برد و نهایتاً منتج به ثبات نمی شود در حالی که ثبات امری است که ملت ها، طالبش هستند و زیست صلح آمیز تنها اینگونه قابل دست یافتن است، به همین دلیل این روش نمی تواند باب گفتگو و سیاست ورزی را ببندد و هنوز گفتگو مهم ترین نتیجه برای دولت هاست.

با این وجود و در شرایط موجود؛ آیا می توان گفت که فضای خاورمیانه و البته جهان در مسیر یک وضعیت آناشیک و آشوب تمام عیار است؟ آیا از این پس مذاکره تاثیر گذاری خود در سیاست منطقه از دست داده و باید در انتظار جنگ های متناوب و ترورهای دارای پیام خاص بود؟

● مهم ترین باوری که ما باید بتوانیم روی آن مانور دهیم این است که هر کس حریمی دارد و حریمش باید حفظ شود و دیگران حق مداخله در حریم دیگری را ندارند اما در حال حاضر، آنچه ما در خاورمیانه می بینیم مداخله ی ابرقدرت ها در خاورمیانه است. حال باید دید که این حق را چه کسانی به آن ها داده اند؟ و چه کسی می تواند دست آن ها را کوتاه کند؟ با تمام رویدادهای منطقه، مشخص است تعاملی که میان کشورهای منطقه وجود دارد، می تواند دست بیگانگان را از آن خطه، سرزمین ها و منطقه کوتاه کند و تجربه ی گذشته هم به ما نشان می دهد، اگر حکمرانان خوبی داشته باشیم و اگر تعاملی با یکدیگر به عنوان کشورهای همسایه و منطقه داشته باشیم، به مقدار زیادی از مداخله ی دیگران کاسته شود. شما حالا می بیند که با کمک آمریکا، اسرائیل به عنوان یک کشور غاصب به کشورهای منطقه به وفاء رسیده است، مسلم است که این امر تخصص پرانگیز و هشدار دهنده است، در مقابل امری که



کنند و به پایگاه نظامی آن‌ها تبدیل نشوند، از فضای مجازی آسیب بسیاری می‌بینند و مجبور می‌شوند که از مواضع قبلی عدول کنند و به سمت بده‌بستان با برخی از کشورها بروند تا آسیب کمتری را متحمل شوند.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، آمریکا و متحدانش با اسلام طوری برخورد کردند که امکان هیچ گفتگویی فراهم نباشد. از این دوره است که برچسب‌های ارتجاعی، دیکتاتور مسلک، خفقان‌آور و عقب‌افتاده به شدت در گفتمان آمریکا و پیامد آن اروپا مورد استفاده قرار گرفت اما آمریکا تنها به برچسب‌زنی اکتفا نکرد و خیلی زود فرصتی فراهم شد تا باب لشکرکشی به دنیای اسلام و حاکمیت بر جهان اسلام را برای خود هموار کند، البته این پدرخواندگی با دشواری‌های زیادی مواجه شد اما باید دقیق‌تر پرسید که آیا آمریکا در منطقه به راستی شکست خورد؟ چرا شکست خورد آن‌هم وقتی تقریباً بیشتر کشورها در خاورمیانه زیر کفش سربازان آمریکایی قرار داشت؟ چرا آن‌ها نتوانستند در منطقه نتیجه‌ی دلخواهشان را بگیرند؟

● باید بگویم که این‌ها همچنان در منطقه حضور خواهند داشت و به انحاء مختلف قدرت خود را تحمیل می‌کنند؛ چرا که می‌خواهند توان تکیه‌های منطقه به هویت خودشان را از میان

● حتماً داعش یا گروه‌هایی مانند آن دست بردار نیستند و به توسعه طلبی نظامی و تروریستی خود با حمایت قدرت‌های بزرگ ادامه می‌دهند؛ اما حضور این گروه‌ها مانع از حضور نظامی آمریکا و دیگر کشورها در منطقه نمی‌شود یا آن‌ها از حملات سایبری و دیگر اشکال تهاجم دست نمی‌کشند و منطقه را از دخالت‌های مستقیم خود بی‌نصیب نمی‌گذارند. در همین حال در آینده، حضور خود در منطقه را تقویت می‌کنند اما این امر لزوماً برابر با ورود به جنگی جدید نیست و اساساً راه انداختن یک جنگ جدید، عاقلانه نیست؛ چرا که مردم دنیا آرام نمی‌نشینند. همین چند روز پیش که انفجاری بزرگ در خیابان‌های آمریکا رخ داد، دریافتیم که زوال به سراغ این کشور آمده است و زوالی هم که از پیش در آن وجود داشت، ریشه دوانده است. بنابراین به نفع‌شان نیست که بخواهند جنگی را آغاز کنند و جنگی هم محقق نخواهد شد اما رعب آن را در دل مردم منطقه ایجاد می‌کنند، تا ملت‌ها را نسبت به عقب نشینی از خواسته‌هایشان وادار کنند. در مجموع این موارد موجب می‌شوند که به این جمع‌بندی برسیم که ابرقدرت‌ها در منطقه حضور دارند و حضورشان به انحاء مختلف تقویت شده است. در حقیقت گرفتاری‌هایی که امروز در منطقه شاهد آن‌ها هستیم، از جنس همان دخالت‌های گذشته در اروپای شرقی است. آن‌ها همانگونه که تلاش کردند آن مناطق را به آشوب بکشانند، خاورمیانه را هم به همین روز بی‌اندازند. قاعدتا این‌ها منافعشان را طلب می‌کنند و این به معنای این نیست که از حمایت از گروه‌های نظامی تروریستی حاضر در



برند. البته ملت‌ها امروز بیدار شدند و ملت‌های گذشته نیستند که از خواسته دشمن تمکین کنند و سعی می‌کند خواسته‌های خودشان و خواسته ملت را به ثمر بنشانند. دولت‌ها اگر واقعا بخواهند به توان ملت متکی باشند باید ارتباط تنگاتنگی را با آن‌ها برقرار کنند. در کل این‌ها نه در گیر شکست مطلق شده‌اند و نه اینکه به پیروزی مطلق دست یافته‌اند که اگر اینگونه بود بحث بالا رفتن هزینه‌های نظامی حضور در منطقه را پیش نمی‌کشیدند. اما امروز نه اسمش را شکست مطلق می‌گذارند و نه پیروزی مطلق، قطعاً در برخی جاها پیروزی با ملت‌هاست و برخی موارد پیروزی به ابرقدرت‌ها می‌رسد که توانستند حرف زورشان را به کرسی بنشانند.

منطقه چشم‌پوشی کنند اما مایل هم نیستند که این گروه‌ها را از تمام جنبه‌ها تقویت کنند اما از توان لجستیکی آن‌ها برای قتل و غارت در خاورمیانه استفاده می‌کنند و از این فرصت برای تحریک و تهییج ایدئولوژیک آن‌ها، و اجازه نمی‌دهند که اتفاقات منطقه علیه‌شان رقم بخورد. بنابراین دخالت‌های خارجی و تحریک جوامع تروریستی پایه پای یکدیگر پیش خواهند رفت. در این میان فضای مجازی ابزار تحکیم این تهاجم تروریستی-امپریالیستی می‌شود و به کانون توسعه ایدئولوژیک «جنگ هویتی» تبدیل می‌شود. قاعدتا کشورهایی که می‌خواهند استقلال خود را از این تهاجم نرم (جنگ تبلیغاتی) و سخت (حضور نظامی) حفظ

نهادینه کرد، به ترور مجوز بین المللی داد و با هتک حرمت اسلام در اروپا و آمریکا کامل شد؟ آیا یک جنگ تمام عیار با اسلام در پیش گرفته شده یا فقط رویای نفت دلیل کافی بر این همه برنامهریزی وسیع است؟

● من اعتقاد دارم بیداری در میان ملت‌ها ایجاد شده است که دیگر به سادگی گذشته امکان تهاجم به آن‌ها را ندارند. اعتقاد ما بر این است که جلوی اراده‌ی الهی را نمی‌توانند بگیرند و حاکمیت جهانی دین اسلام رخ خواهد داد؛ هرچند آن‌ها سر تخاصم با اسلام را ندارند و تخاصم با مسلمانان مانع رسیدن آن‌ها به منافعشان می‌شود. آن‌ها دنبال این هستند که حیات و هستی‌شان را از دل منابعی تأمین کنند که از کشورهای مختلف استخراج می‌کنند از معادن بگیرند، تا ذخایر زیرزمینی. من در سفری که به افغانستان داشتم متوجه شدم، که در محدوده هوایی منطقه بامیان امکان عبور هواپیما، وجود ندارد. زمانی که با تعجب موضوع را از همراهانم پرسیدم، پاسخ دادند که آمریکایی‌ها در این منطقه یک معدن اورانیوم را اداره می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که هیچ هواپیمایی از این منطقه رد شود. کسانی که امروز لشگرکشی می‌کنند، مترصد تصرف منابع غنی منطقه هستند. اینها از طلا و سایر منابع روزمینی و زیرزمینی منطقه ارتزاق می‌کنند.

البته اعتقاد دارم که با خود اسلام جنگ ندارند؛ بلکه با مسلمانانی که مانع دست‌یابی آن‌ها به منابع منطقه می‌شوند، مشکل دارند. زمانی که انگلیسی‌ها عراق را تصرف کردند و پا به این سرزمین گذاشتند در مواجهه با اسلام دچار هراس شدند اما زمانی که صدای اذان را شنیدند، پرسیدند آیا این صدا بر علیه منافع انگلیس است؟! در چنین موقعیتی مهم است که مسلمانان به فهم واحد و مشترک برسند تا زیر بار پذیرش قدرت‌های بزرگ نروند. دین اسلام می‌گوید مسلمانان حق ندارند که کافر را بر خودشان مسلط کنند و حاکم هم حق ندارد که منافع ملت را در اختیار بیگانگان قرار دهد. اسلام تأکید دارد که حاکم سرزمین‌های اسلامی؛ امت مسلمان هستند نه بیگانگان و حاکم نباید مالکیت سرزمین‌های اسلامی و برداشت از منابع آن‌ها را در اختیار غیرمسلمانان بگذارد. در نتیجه تا حد زیادی به عملکرد خودمان بستگی دارد که چه می‌کنیم و چه چیزی را می‌پذیریم و چه چیزی را نمی‌پذیریم.

فکر می‌کنید الگوی ارتباطی شبکه‌های آشوب چه اندازه به ساختارهای نظامی و چه اندازه به تبلیغات دینی و مذهبی و نیز رسانه‌ها وابسته است؟

● به نظر من؛ سهم تبلیغات مذهبی و فرهنگی بیشتر از تبلیغات نظامی و سیاسی است چراکه تبلیغات باورها را شکل می‌دهد و باورها به رفتار منتهی می‌شود و رفتار به طلب آن ملت از بیگانه و خودش تبدیل می‌شود. همه‌ی این‌ها کاملاً متکی به همان تبلیغات دینی و سیاسی است. اگر رسانه؛ هویت ملت را تقویت کند و سهم درستی از مبنای دینی ارائه دهد، اثرگذاری تبلیغات سیاسی و فرهنگی بیگانه از میان می‌رود.

در نهایت سرانجام سیاست ترورها و لشگرکشی‌ها در خاور میانه چگونه خواهد بود؟

● باید به خداوند امیدوار باشیم تا مکرشان را به خودشان برگرداند. این ترورها و لشگرکشی‌ها به ملت‌ها آسیب رسانده است و ملت‌ها را هم به لحاظ روحی و هم به لحاظ برخورداری و بهره‌برداری از منابع مادی تضعیف کرده، اما اگر با همین روال پیش برویم استکبار آهنگ خودش را می‌نوازد و همان سیطره و سلطه را طلب می‌کند که آینده‌ی ملت‌ها و دولت‌ها به این راحتی روشن نمی‌شود، مگر اینکه ملت‌ها تحولی در رابطه خود ایجاد کنند و تعامل داشته باشند. ■

برای اینکه ارزیابی بهتری از عملکرد آن‌ها داشته باشیم باید زمان بگذرد اما پیروزی آن‌ها در جنگ به معنای شکست ملت‌ها در ترسیم هویت ملی‌شان نیست. اعتقاد و باور ما بر این است که هر ملتی دوران طلایی را تجربه می‌کند و بعد افول پیدا می‌کند که حالا این دوره، دوره‌ی افول آمریکاست. حالا اینکه این افول چه قدر زمان می‌برد و چه خسارت‌هایی را به ملت آمریکا تحمیل می‌کند، نیازمند بررسی در بلندمدت است. مهم این است که ما چقدر

خودمان را مقتدر به حساب آوریم و مقتدر کنیم؟ من همیشه مثالی می‌زنم که بدانیم باید به چه فهمی از توان یک ملت برسیم و آن را به نوعی برای خود سرلوحه قرار دهیم. زمانی که در جریان سفری به ژاپن از ژاپنی‌ها پرسیدیم چرا با وجود تمام ظلم‌هایی که بر شما از جانب آمریکا رفت، هنوز استانداردهای صنعتی و تکنولوژیک خود را با آمریکایی‌ها مقایسه می‌کنید و تابع آن‌ها هستید و حتی وضعیت اجتماعی خود را با آن‌ها مقایسه می‌کنید، که پاسخ دادند: «ما خودمان را مقتدر کردیم و با اقتدارمان آمریکا را پس می‌زنیم. زمانی که می‌بینیم رئیس‌جمهور آمریکا روی میز در «کاخ سفید» تلفن «پاناسونیک» می‌گذارد که ما آن را تولید می‌کنیم، این بهترین جواب به آمریکاست. ما خودمان را مقتدر می‌کنیم و با همان معیار با آمریکایی‌ها صحبت می‌کنیم. به نظر این حرفی درستی است». در ایران هم اگر بنای ما بر این است که به نقطه‌ی اوج خودمان برسیم، ملت باید در تلاش باشد که از داشته‌های خودش استفاده و آن‌ها را تقویت کند.

به اعتقاد شما تلاش آمریکا برای از دست رفتن کارکرد دولت ملی، ملیت و هویت در منطقه خاور میانه چه اندازه مثرم ثمر بوده است؟ اصولاً کدام عامل باعث می‌شود هویت ملی از دست برود؟

● اینکه چه عاملی موجب تضعیف و از دست رفتن عدالت می‌شود، قاعداً به این بستگی دارد که تحقیر و نادیده گرفتن توان ملت‌ها تا چه اندازه هویت جمعی آن را زیر سوال می‌برد اما اگر کشورها بر داشته‌های خودشان متمرکز شوند و سابقه دیرینه خود را به عنوان «حافظه ملت» مدنظر قرار دهند، این امر کمک می‌کند هویت خود را در قالب یک «برند ملی» احیا کنند و «هویت سازی» را به مثابه یک طرح بلندمدت در دستور کار خود قرار دهند. به نظر من منطقه به این بلوغ رسیده است که هویت خودش را احیا و اثبات کند. اگر چه ممکن است که ملت‌ها از دولت‌های خود راضی نباشند و آن‌ها را مقصر بشناسند اما به دنبال این هستند که هویت خود را باز یابی کنند و تعریفی از هویت ملی خود ارائه کنند. لذا اگر آمریکایی‌ها به «حکومت جهانی» و «دهکده جهانی» می‌اندیشند، این دهکده جهانی نمی‌تواند هویت ملت‌ها را از آن‌ها بگیرد و این حکومت چه با زور و چه با جهانگشایی امپریالیستی از بین نمی‌رود. حفظ هویت یک نوع رویگردانی را نسبت به ابرقدرت‌ها ایجاد می‌کند. مردم ایران هم اگر منتقد دولت و حاکمیت هستند نباید توجه خود را به هویت ملی‌شان از دست بدهند. در کل همه ملت‌ها به دنبال هویت‌یابی هستند و این مسیری است که به لاجرم ملت ایران را هم در آن قرار می‌گیرند.

آمریکا و غرب تنها به غیر مشروع جلوه دادن دولت‌های منطقه در خاور میانه قانع نشده‌اند و همین این اشتباه را در جنگ آشکار با اسلام در خیابان‌های خود تکرار کردند؛ نشر کارتون‌های دامنارکی، کاریکاتورهای فرانسوی و... که آشکارا مسلمانان در سراسر جهان را هدف گرفته است، با همین هدف صورت می‌گیرد. برداشت شما از فرضیه‌ای که آن‌ها در تناقض با آزادی بیان و دموکراسی بنا کرده‌اند، چیست، فرضیه‌ای که لشگرکشی به کشورهای خاور میانه را



در عرصه‌ی سیاست هم بسیار دانا، کار کشته، نکته‌سنج بود و در بزنگاه‌ها تلفیق بین سیاست و نظامی‌گری را به بالاترین و بهترین شکل انجام داد.

آمریکایی‌ها با وجود تلاش بسیار برای از سر راه برداشتن حاج قاسم، به دنبال موقعیتی بودند تا حکومت بشار اسد در سوریه را نابود کنند و عراق را به تروریست‌ها بسپارند تا اهدافشان را در این منطقه هم در ایران و هم در عراق فراهم کنند. اما نه تنها در این دو کشور راهبردی موفق نداشتند بلکه در کمتر زمانی قاسم سلیمانی محور مقاومت را در منطقه شکل داد. زینیون در پاکستان، فاطمیون در افغانستان، حشدالشعبی در عراق، حزب‌الله در لبنان، نیروهای دفاع ملی (قوات الدفاع الوطنی) در سوریه و انصارالله یمن بخشی از سربازان چندملیتی بودند که در این منطقه و یمن راهبرد مقاومت را پیش می‌بردند. قاسم سلیمانی

در مقابل انبوهی از امکانات، جنگ افزارها، دلارها و تکنولوژی‌های آمریکایی محور مقاومت در منطقه را سازماندهی کرد و با رهبران سیاسی و نظامی و مذهبی منطقه رابطه برقرار کرد. چگونه؟ این تجمیع چگونه به دست آمد؟

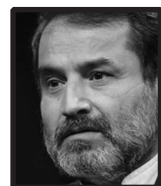
● درست است و البته نمونه‌ی دیگری از این روابط، مرادفات ایشان با پوتین رئیس‌جمهور روسیه بود که باعث شد ایشان وارد بحران سوریه شود و خوب؛ هم‌پیمانی روسیه با جبهه مقاومت معادلات نظامی را در صحنه تغییر داد. از این نمونه‌ها، مثال‌های زیادی را می‌توان برشمرد و لذا تصور می‌کنم که شهادت ایشان و تروری که صورت گرفت صرفاً ترور یک فرمانده نظامی نبود. می‌دانید که آمریکایی‌ها ادعا کردند که ایشان یک تروریست بوده و ما یک تروریست را به قتل رساندیم در حالی که درست برعکس؛ ایشان در عرصه‌ی سیاست و در عرصه‌ی مذاکرات، در عرصه‌ی صلح و توجه به همه اقشار اجتماعی در کشورها، با همه ادیان و مذاهب و نحله‌های سیاسی، اقلیت‌ها و حمایت از اقلیت‌های مذهبی، اقلیت‌های مسیحی و ایزدی در سوریه و لبنان

همکاری و تعامل داشت و با همه جناح‌های سیاسی که اوج آن را در عراق شاهد هستیم که ایشان با همه از جمله شیعه و سنی و کرد و همه احزاب پیشرو بوده و در تعامل با همه آن‌ها بود. علاوه بر این حتی در بحث نظامی‌گری هم ایشان مبارزه با تروریست را سرلوحه خودش قرار داد. مهمترین دستورش پایان دادن به جریان تروریسم و تکفیری‌ها در منطقه بود و تحقق پیروزی بر این تروریسم مورد حمایت استکبار جهانی بود که نتیجه‌ی آن هم تحقق آرامش و ثبات و صلح در منطقه بود، نتیجه آن از بین رفتن جنگ‌ها و خونریزی‌ها و منازعات در منطقه، چه در لبنان، چه در سوریه و چه در عراق و در جاهای دیگر بود، بنابراین باید از ایشان به عنوان قهرمان صلح یاد کرد.

شیوه‌ی فرماندهی در منطقه‌ای با این وسعت چگونه طراحی شد؟ بهرحال هریک از این گروه‌ها سلاقی و خواست‌های خود را داشتند؟

● ایشان بدون شک یک فرماندهی فوق‌العاده نظامی بود اما علاوه بر نظامی‌گری، در عرصه‌ی سیاست هم بسیار قهار بود و بزرگترین هنرش تلفیق بین این دو بود. ثانیا در عرصه‌ی نظامی‌گری هدف او مثل خیلی از فرماندهان نظامی دنیا؛ لشگر کشی و کشور گشایی، قتل‌عام و ارتکاب جنایت نبوده است، بلکه حمایت از ملت‌های منطقه و حمایت از مظلومان، رفع محاصره محاصره‌شدگان در جاهای مختلف بود که یک نمونه‌ی آن در سوریه اتفاق افتاد. حمایت از موجودیت اقلیت‌های دینی و مذهبی و سیاسی در منطقه از دیگر اقدامات برجسته ایشان است، بنابراین ایشان حتی در وجهی نظامی‌اش هم حامی و مرد صلح بود.

رویارویی دو ابر قدرت استکبار - مقاومت



محمد مهدی شریعتمدار

نویسنده، پژوهشگر، تحلیلگر سیاسی و کارشناس ارشد غرب

«محمد مهدی شریعتمدار» نویسنده، پژوهشگر، تحلیلگر سیاسی و کارشناس ارشد غرب آسیاست. او که به عنوان رایزن فرهنگی ایران در لبنان فعال است، در سمت‌هایی از جمله قائم مقام دبیر کل اتحادیه رادیو و تلویزیون‌های کشورهای اسلامی، مشاور بین‌الملل رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس هیئت امنای مؤسسه بین‌المللی مطالعاتی نهج‌البلاغه نیز فعالیت داشته و همچنین مبتکر پروژه دین، رسانه و کودک است. با توجه به آشنایی شریعتمدار با تحولات غرب آسیا و همچنین فعالیت‌هایش در لبنان، در خصوص ویژگی‌های فرماندهی و نقش سردار قاسم سلیمانی در این منطقه استراتژیک با او گفتگو کردیم.

طرح ترور سردار سلیمانی قبلاً هم در دولت‌های «بوش» و «اوباما» مطرح بود و در بهار سال ۲۰۱۷ در دولت ترامپ هم مطرح شده بود اما با مخالفت وزیر دفاع وقت آمریکا مواجه و ترامپ را منصرف کرد با این وجود سرانجام او تصمیمش را گرفت. چرا آمریکا چنین تصمیمی گرفت آنهم با وجود آن همه هشدار که پیامدهای چنین اتفاقی غیرقابل پیش‌بینی است؟ چه تحولاتی در دولت آمریکا و منطقه رخ داد که آن‌ها را به این برداشت رساند که اگر این اقدام را انجام دهند، به آن مرحله بحرانی نمی‌رسند؟ و آیا در نتیجه‌ی آن ترامپ موفق شد توازن را به منطقه بازگرداند؟

● هنر بزرگ سردار سلیمانی در تلفیق دو مقوله نظامی‌گری و سیاست‌ورزی بوده است. سردار سلیمانی در تعریف دشمن تلاش می‌کرد که یک تعریف حداقلی داشته باشد و بی‌جهت نیروها را به سمت اردوگاه دشمن بیرون نراند، بلکه آن‌ها را به سمت جبهه‌ی خودی جذب کند و این نمونه‌های بسیاری دارد، این امر حتی در مورد برخی کشورها و قدرت‌ها، نیروهای سیاسی و احزابی که با جمهوری اسلامی ایران زاویه و اختلاف نظرهایی داشتند هم صادق بود. تلاش سردار سلیمانی این بود که هم‌گرایی حداکثری را به وجود بیاورد، اما در عین حال جبهه‌ی دشمن را دقیق تشخیص می‌داد و بر اساس تشخیص و درک درست خودش، بعد از تشخیص نسبت به دشمن، جنگ بی‌محایا و همه‌جانبه و بدون هیچ‌گونه مجامله‌ای را در رویارویی با دشمن انجام می‌داد که البته شجاعت و ابتکارات ایشان در جنگ‌های منطقه بی‌نظیر است. ورود او به مناطقی که ۳۶۰ درجه در محاصره‌ی دشمن بود، حضور میدانی‌اش در بسیاری از نقاط سوریه و عراق، حضور در جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶ که می‌توان گفت از اول تا پایان جنگ در اتاق فرماندهی جنگ حضور داشت و از نزدیک عملیات را پیگیری می‌کرد، به راستی او را در قامت تمام عیار کل جبهه جنگ قرار می‌داد، اما خوب در جایی که لازم بود حتی از روش‌های سیاسی یا از روش مذاکره استفاده کند، هیچ وقت دریغ نمی‌کرد. نوع رویکرد و نگاه او در جریان کودتایی که در ترکیه صورت گرفت و ارتباط مستمری که با دستگاه دیپلماسی‌مان داشت و نهایتاً باعث عدم موفقیت کودتا شد، شناخته شده است. این در حالی است که ما با ترکیه اختلاف‌نظر جدی در خصوص مهمترین حوزه‌ی سیاست خارجی‌مان یعنی بحران سوریه داشتیم با این حال سلیمانی یعنی همان کسی که فرماندهی مقاومت در جریانات تکفیری و تروریستی بود، در حل مشکل ترکیه هم همکاری می‌کرد. آنهم در حالی که جریانات تکفیری و تروریستی که حداقل از تسهیلاتی که ترکیه فراهم می‌کرد، استفاده می‌کردند و ترکیه نیز در بحران سوریه نقش جدی و غیرقابل انکاری داشت، اما ما می‌بینیم که در جریان کودتای نافرجام در ترکیه تعامل ایشان با سیستم حاکم در ترکیه در بالاترین سطح ممکن بود و هیچکس همانند او چنین نقشی را ایفا نکرد. لذا می‌توان گفت شهید سلیمانی مهمترین هنرش این بود که در اوج اینکه یک نظامی به تمام معنا بود که همه مجموعه توان و خرد نظامی جهان را به تحیر واداشته بود و دستاوردهایش مشخص است اما

نقدی داشته باشیم یا آن را تأیید کنیم، به هر حال برخی از اعراب احساس می کنند که برقراری روابط و مذاکرات مجدد با آمریکا و ایران به سود آن ها نخواهد بود زیرا تلاشی که می خواستند در سایه حکومت ترامپ علیه جمهوری اسلامی ایران و علیه جبهه مقاومت و از بین بردن شاخه های جبهه مقاومت انجام دهند، نافر جام خواهد ماند.

ما می دانیم که آن ها حاضر بودند حزب الله را نابود کنند و حتی حاضر بودند هزینه سنگینی را برای آن بپردازند و از رژیم صهیونیستی در جنگ ۳۳ روزه خواستند که تا انجام این اقدام و نابودی حزب الله جنگ را به پایان نرساند. تلاش کردند از طریق سازمان های منطقه ای از قبیل اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی، حزب الله را به عنوان تروریسم تلقی کنند، آمریکایی ها و اروپایی ها هم همین کار را کردند، نه تنها شاخه نظامی بلکه شاخه سیاسی حزب الله را هم تروریسم قلمداد کردند. تهدیدهایی که علیه حزب الله و متحدین حزب الله انجام دادند، تأکیدی که امروز آمریکا بر این دارد که حزب الله در کابینه لبنان حضور و مشارکت نداشته باشد و همین طور سایر جبهه مقاومت، اقداماتی که علیه گروه های مقاومت در عراق انجام می گیرد و قبل از آن حتی شاهد آن بودیم که حکومت قانونی عبدالمهدی را تا سر حد سقوط پیش بردند، همچنین اقداماتی که نسبت به حشد الشعبی و نسبت به گروه های مقاومت انجام گرفته و این تلاش وجود دارد که این گروه ها نه تنها حضور و اثرگذاری نداشته باشند بلکه اساسا وجود خارجی نداشته باشند.

همه اینها نشان می دهد که این اقدامات با طراحی و سرمایه گذاری دولت های منطقه صورت می گیرد، بنابراین در این شرایط نمی توانیم از اتحاد کشورهای منطقه برای خاموش کردن آتش جنگ صحبت کنیم. واقعیت امروز این است که دو پروژه وجود دارد یکی پروژه استکبار و صهیونیست و اشغالگری است که بعضی از کشورهای مرتجع عربی هم همگام با آن بوده و پیاده نظام این پروژه هم کشورهای عربی هستند و در برابر آن ها هم پروژه جبهه مقاومت است که در برابر همه اقدامات این جبهه نخست ایستادگی کرده و تاکنون توانسته تمام نقشه های آن ها را بر آب کند، چه در جنوب لبنان و مبارزه با رژیم صهیونیستی و چه در مبارزه با تکفیری ها و تروریست ها در سوریه و عراق و در جاهای دیگر، لذا توقع ایجاد اتحاد واقعا دشوار است اگرچه جمهوری اسلامی ایران همواره منادی صلح و همکاری در منطقه بوده و حتی خواستار همکاری امنیتی شده، طرحی که رئیس جمهور تحت عنوان طرح هرمز ارائه دادند و همکاری نظامی، امنیتی و منطقه ای و دور از حضور نیروهای خارجی تنها یکی از تلاش های جمهوری اسلامی است که همواره برای روابط حسن همجواری و وحدت اسلامی و همکاری های منطقه ای به دور از نیروهای خارجی تأکید داشته، ولی برخی از این کشورها آینده و بقای خودشان در حکومت و قدرت را در گرو این می بینند که به جای اتکا به ملت های خودشان به نیروهای خارجی و ابرقدرت ها اتکا کنند و خوب امروز اتکای به آمریکان نتیجه اش همین عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی است، نتیجه اش این است که رژیم صهیونیستی می شود کشور دوست و اینکه همکاری های مختلف در زمینه های گوناگون صورت می گیرد و نسبت به کشورهای منطقه دشمن تراشی می شود، در این فضا توقع اتحاد کشورهای منطقه توقع منطقی نیست فلذا ما همچنان شاهد ادامه رویارویی دو پروژه استکبار و مقاومت خواهیم بود. ■

نفوذ در خاور میانه آرزوی دیرین آمریکا و هدف استراتژیک اسرائیل و نیز ضامن مقاصد مادی اروپاست. آن ها در این ۲۰ سال شیوه های مختلف عملیاتی را کلید زده اند از عملیات های روانی و پروژه نفوذ در میان کشورهای حوزه گرفته تا جنگ و مداخله آشکار و نیز ترور و پرورش گروه های افراطی که هم با هدف بدنام کردن و مخدوش کردن چهره اسلام در جهان انجام می شود و هم جاده صاف کن حضور بیگانه در این سرزمین هاست. در چنین وضعیتی آیا امکان اتحاد کشورهای منطقه برای پایان دادن به جنگ و خونریزی وجود دارد؟ آیا این ضرورت در آن ها نهادینه شده است؟ آیا سران کشورهای عرب اجازه دستیابی به این هدف را ملت های منطقه می دهند؟

● الان یکی از نکات مهم این است که رژیم صهیونیستی و کشورهای مرتجع عربی که از عدم موفقیت ترامپ در انتخابات به شدت ناراحت و نگران هستند، مدافع این هستند که یک اقدام نظامی بر علیه جمهوری اسلامی ایران در ایام باقیمانده از دوران ترامپ صورت بگیرد. البته خود آمریکایی ها هم می دانند که ایران با قدرت دفاعی و توان بازدارندگی که در طول این سال ها ایجاد کرده و می کند، باعث می شود که آن ها اگر هم بتوانند حمله ای علیه ایران آغاز کنند به سادگی که فکر می کنند نباشد، حالا ممکن است به لحاظ نظامی امکان آن وجود داشته باشد، اما نتایج این جنگ و قدرت دفاعی ایران و واکنش های دفاعی ایران در پاسخ به این حمله نظامی و دفاع از خودش برای آن ها قطعا سنگین خواهد بود. ایران قادر است تمام منافع و پایگاه های آمریکا در منطقه را مورد حمله قرار دهد، همه کشورهای وابسته به آمریکا که امکانات و تسلیحات لازم را برای این حمله فراهم می کنند هم می توانند در این میان مورد حمله قرار گیرند. و از همه مهمتر رژیم صهیونیستی در تیررس قدرت دفاعی و موشکی ایران قرار دارد و به هر حال برای آمریکا در اینجا فرقی هم نمی کند که دموکرات ها سر کار باشند یا جمهوری خواهان، امنیت رژیم صهیونیستی و بقای این رژیم و اینکه هم چنان در منطقه بماند برای اینکه مانع از تحقق هر نوع نهضت یا پیشرفتی در جهان عرب و جهان بشود، مهم است. امنیت رژیم صهیونیستی برای آمریکایی ها خط قرمز است لذا تحمل اینکه رژیم صهیونیستی با حمله ای گسترده ای از ناحیه جمهوری اسلامی ایران یا دوستان آن یا حامیان و طرفداران جمهوری اسلامی ایران قرار بگیرد، قابل تحمل نیست.

بر این اساس توان بازدارندگی ایران باعث شده که همه کارشناسان بر این عقیده باشند که حمله نظامی از دستور کار خارج شده و از چند هفته پیش تمام تحلیل ها و نگاه ها به سمت این رفت که ممکن است اقداماتی از قبیل ترور شخصیت های مهم صورت بگیرد، البته شخصیتی مثل فخری زاده سال هاست که در لیست تلاش برای ترور قرار داشت. از سال ۲۰۰۷ ایشان در لیست تحریم قرار گرفته و سال ها پیش رسماً توسط نتانیاهو اعلام شد که ایشان به تعبیر آن ها پدر بمب هسته ای ایران است و در لیست ترور رژیم صهیونیستی قرار گرفت. ما می دانیم که یکی از اقدامات رژیم صهیونیستی نه تنها در ایران بلکه حتی در کشورهای منطقه ترور دانشمندان به ویژه دانشمندان هسته ای بوده، رژیم صهیونیستی حتی تأسیسات هسته ای نیم بند و نیم ساخته عراق را هم نتوانست تحمل کند و به آن ها حمله کرد و آن ها را بمباران کرد. با اینکه رژیم سابق عراق نه رژیمی برآمده از انقلاب اسلامی ایران بود، نه گفتمان جمهوری اسلامی ایران را داشت و نه در منطقه از نفوذ جمهوری اسلامی ایران برخوردار بود و نه در منطقه داعیه حمایت از مقاومت و جنبش فلسطین را داشت، ولی باز هم رژیم صهیونیستی نتوانست این تأسیسات را تحمل کند، فلذا وقوع یک جنگ در منطقه نامحتمل است. اما وقوع اتفاقاتی از این دست از جمله ترور، بله خوب اتفاق افتاده و ممکن است باز هم اتفاق بیفتد.

اینکه تعبیر اتحاد کشورهای منطقه علیه جنگ را بتوان به کار برد، اساسا بعضی از این کشورهای منطقه خودشان در گیر این ماجرا هستند، اتفاقاتی که افتاد و ملاقات هایی که انجام گرفت چه به صورت اعلام شده و چه به صورت اعلام نشده، نشان داد که رفت و آمد مقامات آمریکایی از جمله وزیر دفاع و وزیر امور خارجه و دیگران در منطقه در واقع تلاشی است که آمریکایی ها در چارچوب معامله قرن برای عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی و فشار به کشورهای عربی برای پیوستن به این روند داشتند و بعضی از اقدامات دیگری که صورت گرفت که حالا جای پرداختن به جزئیات آن ها نیست، همه حاکی از آن است که برخی از کشورهای منطقه خودشان مبتکر و شرکت کننده در توطئه ای هستند که علیه جمهوری اسلامی ایران و جبهه مقاومت صورت گرفته. اساسا نگرانی رژیم صهیونیستی و برخی از کشورهای مرتجع عربی نسبت به آینده منطقه و نوع نگاه آمریکایی ها در زمان جو بایدن و احتمال بازگشت آمریکایی ها به برجام و شروع مذاکرات جمهوری اسلامی ایران با آمریکا آن ها را نسبت به آینده نگران کرده است، فارغ از اینکه ارزیابی برجام چه بوده، دیدگاه ما نسبت به مذاکره و نسبت به مذاکره با آمریکا چیست و چه ما این را بپسندیم چه نپسندیم و چه





دکترین کشتن



■ حسین خَلَف رضایی
استاد دانشگاه امام صادق (ع)

حسین خَلَف رضایی، تحصیلات حقوقی خود را از دانشگاه شهید بهشتی شروع کرد و به علت علاقه ویژه اش، دوران کارشناسی ارشد را در حقوق بین الملل همان دانشگاه ادامه داد. وی در دوران تحصیلات تکمیلی، تمام وقتش را صرف مطالعه و پژوهش در حوزه حقوق بین الملل کرد تا آنکه فارغ التحصیل دکتری حقوق بین الملل دانشگاه تهران شد و اکنون در کسوت استادی دانشگاه امام صادق (ع) مشغول به تدریس، پژوهش و تألیفاتی در این حوزه است. از آنجا که او مطالعاتی در حوزه حقوق بین الملل دارد، با او درباره ابعاد حقوقی ترور شهید قاسم سلیمانی صحبت کردیم.



غربی ها سیاست های منطقه ای ایران را بی ثبات کننده می دانند در حالیکه آمریکایی ها ده ها پایگاه در منطقه دارند و ایران هیچ گاه رسماً وجود هیچ پایگاهی در کشوری ثانی را نپذیرفته است، از نظر حقوق بین الملل داشتن پایگاه یک کشور در منطقه ای دیگر چه توجیهی دارد؟

● به نظر می آید تأسیس پایگاه های فرماندهی خود می تواند یکی از عوامل مخ و تهدید کننده ی صلح و امنیت بین المللی و منطقه ای باشد. در واقع در منشور ملل متحد هم پیش بینی و هم تأکید شده که باید از ساز و کار های منطقه ای برای حل مناقشات منطقه ای استفاده شود چرا که ورود دولت های فرماندهی می تواند باعث تنش در روابط صلح آمیز بین دولت ها بشود و غالباً هم تأسیس این پایگاه ها برخلاف خواست ملت ها بوده و توسط دولت هایی که به هر حال چندان پایگاه مردمی هم ندارند، انجام می شود. خیلی از این دولت هایی که میزبان پایگاه های آمریکا در منطقه هستند در واقع نماینده ی خواست مردم نیستند و دموکراسی در آن ها جایگاهی ندارد و طبعاً از این جهت تأسیس پایگاه ها با اراده ی مردم و دموکراسی هم می تواند در تناقض آشکار باشد.

سردار سلیمانی در هنگام ترور، در مقام یک شخصیت رسمی به عراق سفر کرده بود، آیا ترور چنین فردی آن هم در حین یک اتفاق سیاسی و رسمی میان کشور ها؛ نقض آشکار حاکمیت ملی عراق نبود؟

● همین طور است. من می خواهم نقل قول کنم از گزارشگر ویژه ی قتل های خودسرانه و فرافضایی که گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر است. او گزارشی دارد در خصوص قتل هایی که با پهمپاد صورت می گیرد و در ضمیمه ی آن به ترور سردار سلیمانی می پردازد و به صراحت ایشان را یک مأمور رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران که در حال مأموریت رسمی بوده، قلمداد می کند. از این جهت؛ اقدام آمریکا قطعاً هم با حقوق بین الملل مغایرت آشکار دارد و

هم نقض حاکمیت و تمامیت ارضی دولت عراق است و هم کشتن فردی که به نمایندگی از دولت دیگر عمل می کند، در کنوانسیون ۱۹۷۳ که در خصوص مقابله با جنایت علیه افراد تحت حمایت بین المللی هست، آشکارا مغایرت دارد.

در این کنوانسیون؛ هدف قرار دادن چنین شخصیت هایی یکی از عوامل تهدید کننده صلح و مناسبات بین المللی قلمداد شده است. بدون تردید به نظر می آید ایشان به دلیل اینکه در حال مأموریت رسمی و دیپلماتیک بودند، مشمول این کنوانسیون هستند و باتوجه به اینکه هم دولت ایران و هم دولت عراق و آمریکا؛ عضو این کنوانسیون هستند و قریب به اتفاق دولت ها هم در این کنوانسیون عضویت دارند. از جهت قراردادی؛ اقدام دولت ایالت متحده آمریکا هم با قوانین این کنوانسیون مغایرت داشته و نقض تعهدات قراردادی آن ها هم هست، ضمن اینکه همانطور که گزارشگر ویژه اعلام کرده این موضوع یک قتل خودسرانه هم به حساب می آید و در واقع یک نقض بین حقوق بشر به عنوان یک قاعده ی عرفی هم قلمداد می شود.

ایران به لحاظ حقوقی در این ترور در چه موضعی قرار دارد؟

● به نظر می آید یک طیفی از اقدامات را می شود عملیاتی کرد: در وهله ی اول اگر چه در مورد این موضوع اختلاف نظر هست اما به نظر من از آنجا که این اقدامی که ایالت متحده انجام داده؛ نقض حقوق و توسل به زور بوده، چون دولت ها بر اساس یکی از اصولی که در بند چهار ماده دو منشور ملل متحد پیش بینی شده از تهدید به توسل به زور منع شدند و این مسئله به عنوان یک قاعده آمره هم شناخته شده، قطعاً مبادرت کردن به ابزار های جنگی و پهمپادها و در خاک بیگانه نمود آشکارا توسل به زور است و می شود این را به عنوان یک اقدام جنایتکارانه مورد بررسی قرار داد. در واقع این تجاوز هم علیه حاکمیت و تمامیت ارضی عراق صورت گرفته و هم بر اساس تعریفی که قطعنامه ی تعریف تجاوز ارائه داده در واقع اقدام نیرو های مسلح یک کشور بر علیه نیرو های مسلح کشور دیگر؛ از مصادیق تجاوز شناخته شده است، بنابراین ایشان به عنوان یکی از فرماندهان ارشد نیرو های مسلح ما توسط نیرو های مسلح یک کشور خارجی که دولت ایالات متحده آمریکا باشد، هدف قرار گرفته است و می شود این را به عنوان یک اقدام تجاوز کارانه علیه دولت ایران هم قلمداد کرد. در نتیجه هم دولت ایران و هم دولت عراق از حق دفاع مشروع برخوردار هستند که خوشبختانه این اقدام متعاقب اقدام تروریستی ایالت متحده به عمل آمد اما از جهت سیاسی اقدامات دیگری هم می شود انجام داد. اشاره کردم به کنوانسیون ۱۹۷۳ راجع به حمایت بین المللی از اشخاص که خوب این کنوانسیون ظرفیت مناسبی است و این موضوع کاملاً مشمول این کنوانسیون قرار می گیرد و ساز و کار هایی هم در آنجا برای تعقیب و محاکمه عوامل بروز چنین جنایاتی وجود دارد که این ها به دست عدالت سپرده شوند، بنابراین در وهله اول می توانیم از این ظرفیت برای تعقیب عوامل این جنایت استفاده کنیم و در صورتی که ایالت متحده آمریکا زیر بار انجام تعهد بر اساس کنوانسیون نرود می شود، از مکانیزم حل و فصل اختلافات که رجوع به دیوان بین المللی دادگستری هست، در چارچوب این کنوانسیون می شود استفاده کرد.

همین طور ساز و کار هایی در حقوق ملی ما فارغ از این ظرفیت بین المللی وجود دارد که بر اساس این ظرفیت ها می شود مصونیت دولت ایالات متحده آمریکا را دنبال کرد و از طرف دیگر مصونیت کیفری عاملان و آمران این جنایت را پیگیری کرد. قانونی در سال ۹۱ داریم که در مقام اقدام متقابل به دلیل اینکه دولت ایالات متحده اصل مصونیت قضایی دولت ایران را در محاکم خودش نقض کرده، ما هم در مقام اقدام متقابل قانونی وضع کردیم که محاکم ما صلاحیت رسیدگی به دعاوی که علیه دولت آمریکا باشد را پیدا کردند، بنابراین به نظر می آید بر اساس قوانین دعاوی داخلی ما راه کاملاً هموار است که محاکم ما به این موضوع رسیدگی کنند و دولت آمریکا را به دلیل این تخطی آشکار از موازین حقوق بین المللی و نقض حقوق شهروندان ایران مورد رسیدگی و محکومیت قرار دهند. از طرف دیگر مصونیت کیفری عوامل دخیل در این جنایت هم موضوعی است که به صورت علی القاعده با توجه به مبانی صلاحیتی که ما داریم، وجود دارد. (من اشاره کردم ظرفیت بین المللی اش در کنوانسیون ۱۹۷۳ برای تعقیب کیفری اشخاص وجود دارد) اما ظرفیت داخلی آن بر اساس مقررات قانون مجازات اسلامی و مبانی صلاحیتی که داریم، هست و محاکم ما می توانند به این موضوع رسیدگی کنند و به هر حال این بحث مصونیت قضایی اینها هم یک حائل موقتی است که خوشبختانه الان دارد سپری می شود و طبیعتاً هیچ منعی برای رسیدگی به جنایتی که رئیس جمهور وقت آمریکا داشته هم وجود نخواهد داشت.

آیا استدلال حمله ی پیشگیرانه برای دفع خطر که آمریکایی ها بر آن تکیه کرده بودند، توجیه اخلاقی و حقوقی دارد؟

● دفاع مشروع یک حق ذاتی و یک رویکرد عقلایی است و زورمداران و جنایتکاران بین المللی همیشه برای اقدامات خودشان به چنین توجیهاتی متوسل می شوند، یعنی به ظرفیت هایی که مقبول و قانونی است، متوسل می شوند تا جنایت خودشان را پوشش دهند و خیلی از این اقداماتی



نظامیانی که اصطلاحاً الان سلاح در دست ندارند و با اقدام نظامی خطری علیه شما ندارند، مورد هدف قرار نگیرند، لذا اینکه شما افراد را به این ترتیب مورد هدف قرار می‌دهید ناقض تعهدات دولت‌ها بر اساس حقوق جنگ هم هست.

چرا نهادهای حقوقی بین‌المللی نمی‌توانند یا نمی‌خواهند در برابر این اقدام، عکس‌العمل عاجلی نشان دهند؟

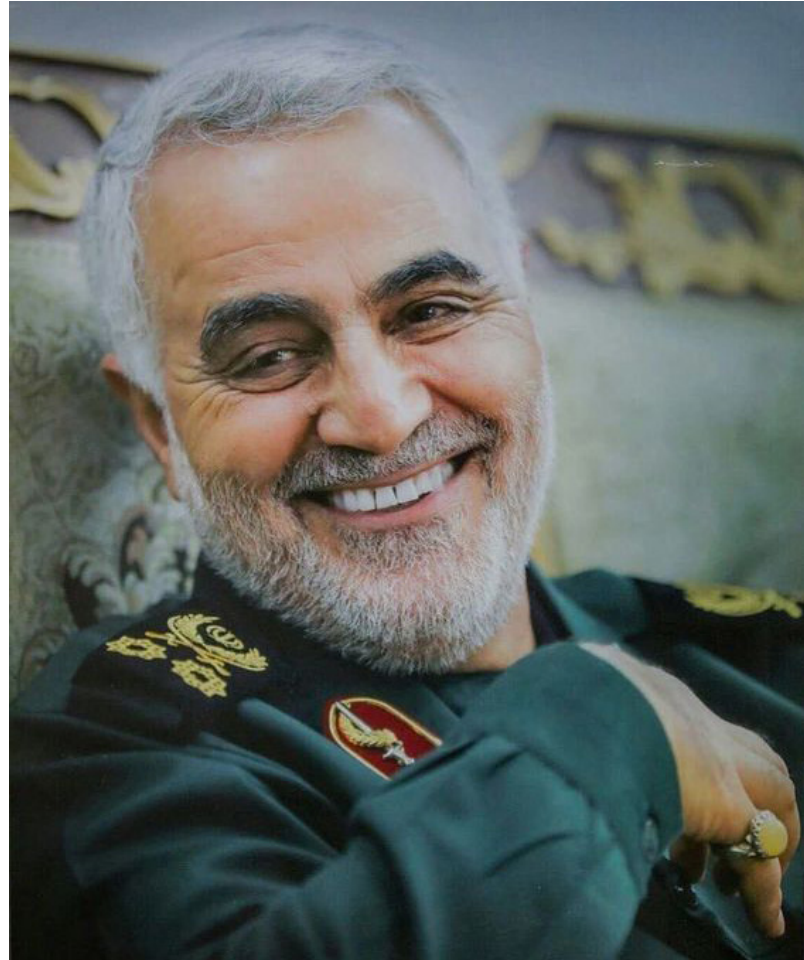
● به نظر می‌آید در کنار اینکه ما با یک سکوت مرگبار و یک انفعالی در مجامع بین‌المللی مواجه هستیم از این طرف هم باید این نقد را داشته باشیم که به نظر می‌آید اقدامات عاجلی می‌تواند از طرف سیاستمداران ما در داخل انجام شود، ظرفیت‌های بسیاری وجود دارد که شایسته و بایسته است مقامات مورد توجه قرار دهند و ما این امید را داریم که خون این عزیزان پایمال نشود. من می‌خواهم اشاره کنم که رئیس‌جمهور فعلی آمریکا (ترامپ) دولت قبل را به ایجاد داعش متهم می‌کرد و آن‌ها را سرزنش می‌کرد که شما در ایجاد داعش دست داشتید، ولی ما شاهد هستیم که هم ایشان قهرمان مبارزه با داعش و تروریسم منطقه‌ای را به طرز بزدلانگی ترور می‌کند و عملاً در همان جایگاهی قرار می‌گیرد که دولت قبل را مورد شتمات قرار می‌داد، یعنی هدف قرار دادن دشمن شماره یک داعش به معنای حمایت از وجود و بقای داعش است، این بدین معناست که ایجاد و تداوم داعش حاصل کار رئیس‌جمهوران سابق و فعلی ایالات متحده است، بنابراین هر دو در یک جنایت شریک هستند، خوب اینها را ابزارهای بین‌المللی و فشارهایی که دارند در همه جا استفاده می‌کنند. شما ملاحظه می‌کنید وقتی که در دیوان کیفری بین‌المللی دادستان آنجا بناسنت تحقیقی کند در خصوص جنایاتی که نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان انجام دادند، دادستان را مشمول تحریم قرار داده و این سازمان را تهدید می‌کند و همین‌طور نهادهای دیگری که می‌خواهند برخلاف منافع این کشور عمل کنند را با ابزارهای مالی و قدرت سیاسی که دارد تهدید می‌کند، ولی در عین حال دیپلماسی فعال کشور ما هم می‌تواند در شکستن سکوت مرگبار و این انفعالی که جامعه بین‌المللی دارد، فعال‌تر عمل کند.

من اشاره کردم به ظرفیت شورای حقوق بشر، خوشبختانه این گزارشگر ویژه قتل‌های فراقضایی و خودسرانه هم از ابتدای قضیه سردار قاسم سلیمانی به صراحت عنوان کرد و هم متعاقب ترور شهید فخری‌زاده که اخیراً صورت گرفت عنوان کرد که این موضوع به صراحت و به روشنی در واقع مغایرت دارد با ممنوعیت سلب خودسرانه حیات افراد، همین‌طور از این جهت مغایرت دارد با مبادین حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد در شورای امنیت، لذا به نظر من دست کم ما هم می‌توانیم درخواست کنیم که این موضوع در دستور کار قرار بگیرد. باتوجه به اینکه اشاره کردم تروریسم از طرف شورای امنیت در قطعنامه‌ای که بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر تصویب شد به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی شده و همین‌طور عنوان کردم در کنوانسیون ۱۹۷۳ کشته شدن شخصیت‌های مورد حمایت حقوق بین‌المللی در خاک بیگانه یکی از موضوعاتی است که می‌تواند به عنوان تهدیدی علیه صلح قلمداد شود، بنابراین از هر دو جهت هم از جهت ترور بودنش و هم از جهت اینکه شخص کشته شده مورد حمایت ویژه بین‌المللی بوده، می‌توان آن را به عنوان مصداقی از تهدیدات بر علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد کرد و از آنجا که رسیدگی به آن در حیطه صلاحیت‌های شورای امنیت قرار می‌گیرد، دستگاه سیاست خارجی ما باید بیشتر در این زمینه مانور دهد و جنبه مطالبه‌گری از این نهادها داشته باشد که به وظیفه‌ی ذاتی خودشان عمل کنند.

آیا با عطف به این ترور آشکار دولتی، می‌توان مدعی شد که اساساً نظم حقوقی جهان در حال از دست دادن کار کرد خود است؟

● به نظر می‌آید که همه در این موضوع اتفاق نظر داشته باشند که دولت ترامپ رویکرد کاملاً یک‌جانبه‌گرایی را در عرصه بین‌المللی دنبال کرد و از بسیاری از مناسباتی که در جامعه بین‌المللی پذیرفته شده بود کنار کشید، بنابراین به نظر می‌آید باید این رویکرد را متهم اصلی دانست، یعنی رویکرد یک‌جانبه‌گرایی و راه‌حل این است که دوباره جامعه آمریکا به رویکرد قانونمداری در عرصه بین‌المللی برگردد، نه زورمداری و یک‌جانبه‌گرایی، چراکه اینها همه منبعث از رویکرد یک‌جانبه‌گرایی و شعار اول آمریکایی است که ترامپ سر داد، بنابراین من تصور می‌کنم که اقدام یک دولت را نباید به پای همه نوشت و قانون جامعه بین‌المللی را از این جهت زیر سؤال برد. فکر می‌کنم این اقدامات را باید به عنوان اقدامات خلاف قانون شناسایی کرد، چون مثل این است که بگوئیم قانون این اقدام را مجاز تلقی کرده، پس این حقوق‌نشانگر قانون جنگل و زورمداری در عرصه بین‌المللی است، درحالی‌که حقوق بین‌الملل کاملاً این اقدامات را نفی کرده و این دست جنایات خلاف قانون و حقوق بین‌الملل است، لذا به هر حال باید این افرادی که از حقوق سرپیچی می‌کنند را به قانون‌مداری برگرداند. ■

که صورت گرفته را با همین عنوان دفاع مشروع که دارند قانونی جلوه می‌دهند، درحالی‌که خیلی مستندات می‌شود آورد که مجالش نیست. مستندات فراوانی وجود دارد که آمریکا برخلاف این ادعای خودش اساساً در مقام دفاع نبوده، چون دفاع مشروع آن چنانی که در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده در مقام پاسخگویی به یک حمله‌ی مسلحانه یا یک حمله قریب‌الوقوع است درحالی‌که اظهاراتی که دولتمردان آمریکایی داشتند همه مبین این است که یک طرح از پیش تعیین شده‌ای برای ترور برخی از شخصیت‌های برجسته کشور ما از جمله ایشان وجود داشته، یعنی مشخصاً مشاور سابق شورای امنیت ملی آمریکا که برکنار هم شد و مورد غضب این دولت هم قرار گرفت، صراحتاً گفت که قاسم سلیمانی در لیست ترور ما بوده و این را هم همه‌شان پذیرفتند که از ناحیه ایشان هیچ خطر قریب‌الوقوعی آمریکا را تهدید نمی‌کرده، بنابراین از



منظر حقوق بین‌الملل این ادعا کاملاً مطرود و غیرقابل پذیرش است، ضمن اینکه عرض کردم مستندات و اظهاراتی که دولتمردان آمریکایی ارائه کردند همه نشان‌دهنده و گویای این مطلب است که اساساً این اقدام در مقام دفاع نبوده و برای جلوگیری از بروز یک تهدید قریب‌الوقوع نبوده بلکه در واقع امر این یک دکترینی است تحت عنوان «کشتن هدفمند»، چون عرض کردم دفاع مشروع که قطعاً نمی‌تواند توجیه‌گر این اقدام باشد بلکه آن چیزی که مبنای واقعی چنین اقدامی است همین دکترین کشتن هدفمند است. می‌خواهم اشاره کنم به این موضوع که این دکترین ابداع صهیونیست‌هاست برای پوشاندن اقدامات تروریستی خودشان.

اگر بخواهم بیشتر در خصوص مبنای واقعی این حادثه توضیح دهم، باید عرض کنم در واقع دکترین کشتن هدفمند تئوریه کردن تروریسم دولتی است، برای اینکه تروریسم دولتی را پوشش دهند عنوان دیگری با عنوان کشتن هدفمند برای آن درست کردند و متأسفانه اتفاقی که اخیراً در ترور شهید فخری‌زاده صورت گرفت، آن هم نتیجه همین دکترین صهیونیست‌هاست، این دکترین بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در آمریکا هم مورد اقبال قرار گرفت و بعد از آن هم این دکترین در آن چیزی که آمریکایی‌ها آن را جنگ علیه تروریسم نام گذاشتند، مورد استفاده قرار گرفت و به ویژه در کشورهای پاکستان، سومالی و یمن دولت آمریکا به خصوص با استفاده از پهبادهای خودش این اهداف را مورد حمله قرار داد و البته جان بسیاری از غیرنظامیان را هم به این ترتیب گرفت و به این ترتیب مقررات بشردوستانه و قواعد جنگ را هم عملاً زیر پا گذاشته و می‌گذارد چون قواعد حقوق بشردوستانه مقتضی این هستند که اهداف غیرنظامی و همین‌طور



جهان دست کشیده و اینک فقط خود را با خاور میانه سرگرم ساخته است، و بهرغم اینکه در این منطقه به بخشی از اهداف خود در دست یازی به منابع نفتی هم رسیده است، نیاز بود به ترور دست بزنند؟ آمریکا در حذف سردار سلیمانی به دنبال چه بود؟

● درباره نتایجی که دولت ایالت متحده آمریکا انتظار داشت از ترور سردار سلیمانی بگیرد، باید عرض کنم اساساً آن جایی که رفتار دولت ایران هم قبل از ترور و هم بعد از ترور مطابق اصول حاکم بر حقوق بین الملل بوده یعنی رفتار منطقی و حقوقی بوده و زمینه لازم برای اینکه اول و قبل از هر چیزی نهادهای بین المللی این رفتار را عنوان یک ترور دولتی محکوم کنند، فراهم آورده. به نظر می رسد که دولت ایالت متحده آمریکا نتوانسته لاقلاً در سطح جهانی به بخشی از نتایجی که مورد نظرش بوده برسد، از طرف دیگر از آنجا که ترور سردار قاسم سلیمانی به معنای ترور یکی از ستون های حفظ امنیت در منطقه مهم است چون چه بخواهیم و چه نخواهیم سردار سلیمانی در این سال ها با قواعد واقعی بازی در منطقه آشنا بود و از طرفی نشان داده بود که مسئله امنیت ملی برایش خیلی مهم است و آن را به خوبی با امنیت منطقه پیوند زده بود و مبارزه با داعش و نمونه های بسیاری هست که در این زمینه می توانیم به آن اشاره کنیم، از آن جهت آمریکا نتوانست به بخشی از اهدافش دست پیدا کند و حتی در واقع به نوعی با این رفتار برخلاف این اهداف عمل کرده، چون هدف ادعایی آمریکا ایجاد ثبات در منطقه است و در نهایت این رفتار ایالت متحده آمریکا بین شرکای خودش از جمله اروپایی ها و شرکای بیرون از منطقه او مطلوب نبوده و نشان می دهد که دولت آمریکا بی ثبات است و دغدغه او اصلاح حفظ ثبات و امنیت جهانی نیست، لذا بر این اساس یک جور اجماع منفی بر علیه آمریکا هم از این جهت بین شرکای آمریکایی به وجود آورده و باعث شده که آن ها فکر کنند که دولت آمریکا هر لحظه ممکن است رفتاری کند که حفظ و امنیت جهانی را به خطر بیندازد، کما اینکه اگر رفتار منطقه ای دولت جمهوری اسلامی ایران نیز، هم در جهت احقاق حق و هم برای کاهش سطح تنش و نزاع نبود ممکن بود که همین قضیه باعث بر هم ریختن ثبات و امنیت منطقه و حتی جهان شود.

آمریکایی ها وقتی داعش را تربیت کردند و زمانی که النصره و برخی گروه های تروریستی را آماده سازی کردند، تلاش داشتند آن ها را جنگجویان آزادیخواهی جلوه دهند که در برابر رژیم های اقتدارگرا قد علم کرده اند و البته این بهانه فرصت خوبی را به این گروه ها داد تا در کمترین زمان در میان کشورهای مختلف نفوذ کرده و جمعیت خود را تکثیر کنند. اما خشونت که این گروه ها آن را خلق کردند خیلی زود نوک پیکان تروریسم را به سمت حامیان آن ها در آمریکا و غرب تغییر جهت دادند. آیا تفسیر درستی ست اگر بگوییم آمریکا به محض آنکه شر نیروهای تروریستی پروده ی خودش توسط سلیمانی از سرش کم شد، بابت خطر این گروه احساس آسودگی کرد و فکر کرد وقت آن رسیده که ترور سلیمانی که سال ها برای آن برنامه داشت را عملی کند؟

● من چنین فکر نمی کنم. به نظرم نمی توانیم بگوئیم که خیال آمریکایی ها دیگر از بابت خطر داعش راحت شده است، برای اینکه داعش و همه افراط گرایی که ریشه در نوعی سلفی گری یعنی سلفی گری سنتی دارند، واقعیت حاضر منطقه هستند که امروز با داعش خودش را نشان داده، دیروز در القاعده و طالبان بود و فردا معلوم نیست از کجا سر بر آورد. فکر می کنم این بیشتر یک رفتار احساسی از روی عصبانیت بوده به خاطر اینکه دولت ایالت متحده آمریکا از جهتی هم می خواسته احساس به چالش کشیده شدن قدرت رهبری اش در دنیا را زنده کند و هم تحت تأثیر مشورت ها و اطلاعات غلطی که از طرف کشورهای متخاصم ایران مخصوصاً اسرائیل و کشورهای حاشیه خلیج فارس به سیاستمداران ایالت متحده آمریکا رسیده، این تصمیم گرفته شد. بنابراین به اعتقاد من؛ خیال آمریکا از داعش راحت نشده و دوم اینکه اصلاً مطمئن نیستیم که برقراری ثبات در منطقه ما برای دولت آمریکا مهم بوده و اصلاً به دنبال آن باشد، به هر تقدیر مسائلی هم چون کاهش قیمت نفت و کنترل منابع نفتی و مواردی از این دست واقعیت هایی هستند که دولت آمریکا به دنبال آن است، بنابراین نمی توانیم بگوئیم که چون خیال شان راحت شد این کار را کردند چون داعش یک واقعیتی است که وجود دارد فقط صورت های متفاوتی پیدا می کند.

به نظر می رسد آمریکا برای منطقه خاور میانه خواب های بلندی دیده است و برای رسیدن به رویاهایش در هر دوره انتخاب خاصی دارد. شاید امروز او به نفوذ فکر می کند. آیا او برنامه ی خاصی برای عملیات روانی و پروژه نفوذ در کشورهای حوزه خاور میانه دارد؟

● به عقیده من؛ این را به اعتبار روابط شخصی می توانیم متوجه شویم از آن جا که جنگ در حقوق بین الملل عملی است که رسماً نیازمند این است که توجیه منطقی یا اجماع جهانی مشخصی درباره آن وجود داشته باشد یا حداقل بتوان آن را توضیح داد، در شرایطی که دولتی مثل جمهوری اسلامی ایران در منطقه بر اساس اصول رئالیسم قدرت رفتار عادی دارد و

آمریکا نگران شرکا



■ حمید ملک زاده

دانش آموخته دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران

«حمید ملک زاده» دانش آموخته دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران است. او مقالات متعددی در حوزه سیاست خارجی و روابط بین الملل نوشته است. رویدادهای خاور میانه و آنچه در آتش افروزی در این منطقه ی حساس از سوی کشورهای آمریکایی و اسرائیل و نیز برخی کشورهای عرب دنبال می شود، دست مایه ی گفتگو با این استاد دانشگاه شد.



آمریکایی ها می گویند که ما جنگ با ایران را نمی خواهیم البته سیاستمداران آمریکا در عمل به چیزی جز خواست ملت شان عمل می کنند، آن ها وقتی از جنگ و لشکر کشی خسته شدند و نتایج کاملی از آن به دست نیاوردند دومین گزینه یعنی داشتن پایگاه در منطقه و اعزام نیروهایی که با خواست و به شیوه ی آن ها وارد عمل شوند یعنی گروه های تروریست داعش و النصره را عملی کردند و باز این برنامه نقص هایی داشت لذا متوسل به برنامه ی سوم یعنی اقدام به ترور رهبران مبارز کردند. به نظر تان آیا آمریکا به کار آمدی سیاست ترور به عنوان آخرین گزینه چقدر امیدوار و احیاناً قابل تکرار است؟

● پروژه ترور در سیاست جهان تا وقتی که از طرف دولت ها انجام می شود مثل کاری که ایالت متحده آمریکا در خصوص سردار قاسم سلیمانی انجام داد، در واقع یک نوع تلاش برای ایجاد رعب و وحشت و برهم زدن دفاعی مناسباتی ست که به ضرر آمریکا در منطقه ای مثل خاور میانه انجام می شود. این یکی از کارکردهای پروژه ترور است. یکی از کارکردهای دیگرش این است که بتواند اراده سیاسی دولتی مثل جمهوری اسلامی ایران را بسنجد برای اینکه بداند آیا رفتار رادیکال تر نسبت به این دولت چه نتایجی برای او در پی خواهد داشت، و به علاوه اینکه می خواهد به نحوی و جهتی از دست رفته خودش را در مناسبات منطقه ای یا در بین حامیان خودش به دست آورد، از این جهت وقتی دولتی علناً دست به رفتاری بر علیه یک شخصیت دولتی مثل حذف سردار قاسم سلیمانی می زند، یعنی به دنبال به دست آوردن یکی از این نتایج یا همه این نتایج همراه با یکدیگر است.

چرا این سیاست درباره سردار سلیمانی در پیش گرفته شد؟ آیا وقتی آمریکا از دیگر نقاط



در ایران بتوانیم به عنوان یک قدرت منطقه این اطمینان را ایجاد کنیم و سیاست درستی را پیش بگیریم و هم اینکه مدافع خارجی در منطقه حضور نداشته باشد. از آن جا که پیوند بین کشورهای منطقه می تواند یک قدرت خیلی محکم و مستحکم در بازار انرژی درست کند، فکر می کنم که ثبات در منطقه به نفع هیچ کدام از طرفین بیرون از منطقه از ایالت متحده آمریکا گرفته تا چین و روسیه نیست، اما اینکه چطور و چه سیاستمداری، با چه سیاستی بتواند زمینه ساز ایجاد این اتحاد منطقه ای شود واقعا بستگی به این دارد که ایران چه ابتکاری از خود نشان دهد، ولی شدنی هست و چیزی نیست که بگوئیم نشدنی و غیر ممکن به نظر آید.

گفتید با وجود روی کار آمدن دولتی مثل اوباما و با سیاست هایی شبیه دولت اوباما شاید وجود چنین اتحادی در خاور میانه ممکن باشد، به عقیده شما دولت بایدن نیز چنین ظرفیتی را دارد؟

● نه اینکه بخواهم بگویم اوباما و بایدن انسان های بهتری هستند، ولی اولاً از آن جا که محل اساسی نزاع در سیاست خارجی دموکرات ها عموماً چین است و از آن جا که متوجه شدند هر قدر بیشتر کشورهای منطقه خلیج فارس را تحت فشار بگذارند ممکن است که به سمت چین حرکت کنند و احتمال اینکه گرایش به آن سمت داشته باشند، بیشتر است، بر این اساس فکر می کنم سیاست یک دولت دموکرات عموماً معطوف شود به مقابله مستقیم تر با چین و بیشتر علاقه مند هستند که این منازعات منطقه ای از جمله خاور میانه به نوعی بیشتر بین خود دولت ها حل شود، بنابراین فکر می کنم اصولاً سیاست دموکرات ها حالا یا اوباما یا بایدن بیشتر معطوف به چین است تا اینکه معطوف به خاور میانه باشد. از طرفی حمایت از کشورهای عربی همیشه برای آمریکا هزینه زا بوده و احتمالاً علاقه مندی کمتری دارند از اینکه بیش از این بخواهند هزینه مادی و جانی و نظامی در منطقه کنند، بنابراین من فکر می کنم سر کار آمدن یک دولت دموکرات برای ایران یک فرصت است که به جای اینکه همسایه هایش را بیشتر ترساند شرایطی به وجود آورد که بتواند با آن ها وارد یک گفتگوی سازنده منطقه ای شود. ■

سعی می کند حوزه نفوذش را مشخص کند، دولت هایی مثل حوزه حاشیه خلیج فارس و دولت هایی که نمی توانند در عرصه واقعی قدرت به نحوی با این تلاش دولت ایران مقابله کنند، سعی می کنند دولت ایران را در شرایطی قرار دهند که یا رفتاری کند که جنگ علیه آن را توجیه کنند یا اینکه اجماع بین المللی برای توجیه جنگ علیه او را به وجود آورند، از این جهت عملیات روانی در وضعیتی که مادر آن هستیم مهمترین ابزاری است که دولت های منطقه ای معارض با ایران دارند، برای اینکه به نحوی با ایران را وادار به رفتاری کنند که جنگ بر علیه او را منطقی نشان دهد یا ضرورتی را در اجماع بین المللی به وجود بیاورند، حالا هم در افکار جهانی و هم در افکار سیاستمداران و یا رؤسای قدرت های بزرگ، از این جهت ایجاد جنگ روانی برای آن ها خیلی مهم است به همین دلیل است که کشور عربستان سعودی تا این اندازه در این موضوع سرمایه گذاری می کند.

وقتی تا این اندازه اختلاف منافع در منطقه ی خاور میانه وجود دارد و کشورها اهداف متعددی در اقتصاد، دین و سیاست برای خود متصور هستند، اصولاً صحبت از اتحاد منطقه شدنی است؟ آیا امکان پایان دادن به جنگ و خونریزی در منطقه وجود دارد؟

● لازمه این اتحاد چند چیز است که مهمترینش این است که دولتی مثلاً با سیاست های دولت اوباما در آمریکا روی کار بیاید، یعنی که عامل تنش زای بیرونی از روابط بین منطقه حذف شود، یعنی اینکه قدرت بزرگی سر کار باشد که قدرت های منطقه فکر کنند که با اتکای به او سیاست های زیادی خواهانه خودشان را هم پیش بگیرند، اگر این اتفاق بیفتد و بعد در ایران هم سیاست منطقی تری نسبت به کشورهای منطقه اتخاذ شود که به آن ها چشم انداز مناسبی از صلح و برادری و همکاری دهد، فکر می کنم که این اتحاد خیلی دور از ذهن و دور از دسترس نباشد و در یک بازه زمانی بین ۵ تا ۱۰ ساله و حتی کمتر این اتحاد بتواند شکل بگیرد، چون هم منافع اقتصادی بسیاری برای پیوند بین دولت های منطقه ای وجود دارد و هم اینکه از نظر امنیتی می تواند امنیت دولت ها را تأمین کند، اما لازمه اش این است که هم ما

خاورمیانه رأس راهبردهای آمریکایی

■ غلامرضا ظریفیان
استاد دانشگاه



«غلامرضا ظریفیان» پژوهشگر و استاد تاریخ دانشگاه تهران پیش از انقلاب اسلامی، از این دانشگاه به دلیل فعالیت‌های سیاسی اخراج شد. پس از انقلاب با آغاز جنگ تحمیلی، مدتی همراه شهید چمران به پناه رفت و پس از انقلاب فرهنگی به تحصیل ادامه داد. او چند سالی معاون مالی-اداری دانشگاه امیرکبیر، از سال ۷۶ مدیرکل دانشجویان داخل وزارت علوم و مدتی نیز معاون دانشجویی وزیر علوم بود. دین و دولت در اسلام (پژوهشی نظری از آغاز تا پایان خلافت راشدین) از جمله آثار اوست. با او درباره مساله دفاع مشروع و راه‌های آن برای جمهوری اسلامی ایران سخن گفتیم.



نمی‌خواهد اینگونه تصور شود که انقلاب ایران توسط آمریکا نابود می‌شود، چرا که خود این ممکن است منجر به ده‌ها انقلاب، ده‌ها استقلال‌طلبی دیگر و در عین حال تثبیت مشروعیت انقلاب ایران باشد. ایران هم به دلیل موقعیت استراتژیک و هم موقعیت ژئوپلیتیکش از دیرباز حتی در زمان شاه که ژاندارم منطقه می‌شود و بعد هم با انقلاب اسلامی، نقش بسیار مهمی را در توازن آسیا و به‌خصوص خاورمیانه ایفا می‌کند. و با توجه به تجربه جنگ هشت‌ساله، رویارویی آمریکا با ایران در یک جنگ، توازن منطقه را به شدت دچار بحران می‌کند و در نهایت این آمریکاست که با به هم ریختن این توازن، منفعی که در منطقه خاورمیانه دارد؛ بیشتر آسیب می‌بیند و آن‌ها هستند که ضررهای جدی‌تری می‌کنند.

به نظر می‌رسد سیاست آمریکا که تکیه‌گاش در خاورمیانه بعضی از کشورهای عربی و به‌خصوص عربستان و در عین حال اسرائیل است، انتخاب دو مسیر در مورد ایران است: از یکسو اعمال تحریم‌های اقتصادی است که شدیدترین تحریم‌های قرن بیستم و بیست و یکم محسوب می‌شود و ایران آن را تحمل می‌کند. تصور آمریکاییان بود که این تحریم‌هاست که نهایتاً جامعه ایران را به سطوح می‌آورد و انقلابی را که پشتوانه‌اش نهاد مردم بوده به دلیل بحران‌ها و مشکلات اقتصادی از درون با مخاطره روبرو می‌کند و مردم را در برابر نظام قرار می‌دهد، که در عرصه‌هایی هم به این نتیجه رسید که احتمالاً این سیاست می‌تواند موفقیت‌هایی داشته باشد. مسیر دوم ایجاد رعب در جامعه ایران از طریق سیاست‌های ترور بود که باز این ایجاد رعب هم چند بخش داشت: یکی این که نشان دهد جمهوری اسلامی آن اقتدار لازم را ندارد که در درون خودش بتواند با این نوع ترورها مقابله کند و این را در ذهن جامعه ایران تداعی کند که جمهوری اسلامی نمی‌تواند از نیروهای خودش محافظت و حراست کند. از سویی، تصور آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها این بود که تجربه‌ی ترور شهید سردار قاسم سلیمانی، شهید محسن فخری‌زاده و شهدای هسته‌ای را در جاهای دیگر هم تکرار کنند. زدن نیروهای موثر در عرصه‌ی توسعه کشور به‌خصوص توسعه‌ای که می‌تواند برای ایران نوعی اقتدار ایجاد کند، باعث می‌شود امکان جبران برای آن کشور وجود نداشته باشد بنابراین با ایجاد این تصور که ایران توانایی برخورد لازم را با این شیوه‌ها ندارد، ایجاد رعب می‌کند. نکته دیگر این بود که با از میان برداشتن مدیران و دانشمندان قوی کشور، در واقع راه توسعه‌ی اقتدار نظامی را بر آن کشور ببندد. به نظر می‌رسد که هنوز آمریکا و اسرائیل تصورشان این است که مسیر ترور، بیشتر از جنگ رودرو با ایران جواب می‌دهد و همچنان همین مسیر را می‌روند؛ همچنان بر دامنه‌ی تحریم‌ها افزوده می‌شود و در کنارش، در چند سال اخیر سیاست ترور هم متوقف نشده و ادامه پیدا کرده است. به نظر می‌رسد که آمریکا همچنان از این نتیجه‌گیری که ترور و تحریم می‌تواند مسیر موثری باشد، دست برنداشته است.

از آنجا که به نظر می‌رسد آمریکا از دیگر نقاط جهان دست کشیده و خود را با خاورمیانه سرگرم ساخته است، آیا این سیاست در دنیای امروز فقط در خاورمیانه کاربرد دارد؟ آیا تنها نفت، بهانه‌ی این کشور و هم‌پیمان اصلی‌اش اسرائیل است یا قرار است در این منطقه چیز ارزشمندتری را جستجو کند؟

● اینگونه به نظر می‌رسد که تحولاتی جدی دارد در نظام بین‌الملل رخ می‌دهد. به هر حال آن‌چه که آمریکایی‌ها همواره به آن تکیه می‌کردند، قدرت تکنولوژی، توانایی‌های میلیتاریستی و نظامی و قوت‌های متکی بر وال استریت و نظام بانکداری و اقتصادشان بود، اما با ارزیابی‌هایی که بسیاری از کارشناسان اقتصادی، سیاسی و کارشناسان ژئوپلیتیک در دنیا دارند، به نظر می‌رسد که این معادله در حال به هم خوردن است و ما می‌بینیم که کشورهای مختلف در حال سرب‌آوردن و کسب توانایی‌های بزرگ هستند که نمونه مهم‌اش چین است که بسیاری از کارشناسان اقتصادی دنیا و توسعه دنیا پیش‌بینی کنند در چند سال آینده چین است که رتبه‌ی اول را در توسعه اقتصادی جهان پیدا می‌کند.

اگر به میزان تاثیرگذاری نظام اقتصادی آمریکا نگاه کنیم، می‌بینیم که در گذشته، ۵۰ درصد اقتصاد دنیا را به خود اختصاص داده بود اما در ۲۰ سال اخیر این سهم به شدت کاهش پیدا کرده است؛ آمریکا برای اینکه بتواند جایگاه جهانی‌اش را، آن نگاه توسعه‌طلبانه و موقعیت امپریالیستی‌اش را حفظ کند، طبیعتاً نیاز دارد که در مناطق موثر جهان و به‌خصوص خاورمیانه متناسب با مزیت‌های نسبی آن‌ها وارد تجارت اقتصادی شود. اما زمینه‌های اختلاف همچنان در خاورمیانه جدی است. از سال ۱۹۴۸ که اسرائیل در این منطقه آورده

تولستوی جمله‌ی معروفی دارد که می‌گوید: «جنگ یعنی باختن محض». این جمله با خواست مردم آمریکا کاملاً مطابقت دارد چرا که ثروت آمریکا با جنگ از میان می‌رود. شاید از همین رو بود که «برنی سندرز» هم در شعار انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۰۲۰ در اینستاگرامش نوشت که ما جنگ با ایران را نمی‌خواهیم. این یعنی سیاستمداران آمریکایی‌های سنگین جنگ با هر کشوری از جمله ایران را می‌دانند پس احتمالاً این گزینه را از روی میز مدت‌هاست حذف کرده‌اند گرچه در حرف هنوز رجزخوانی می‌کنند. آیا وقتی آمریکا عملاً سیاست جنگ را کنار گذاشته، گزینه‌ی بعدی او ترور و تروریست‌پروری است؟ به اعتقاد شما آیا آمریکا برای ترور برنامه‌ریزی بلندمدتی انجام داده و چقدر به کارآمدی آن امید دارد؟

● حاصل و جمع‌بندی تجربه آمریکا بعد از واقعه جنگ ایران و عراق و دفاع مقدس و هم آزمون‌هایی که با ایران در زمان‌های مختلف داشت، این شد که به دو دلیل امکان اینکه با ایران در یک جنگ رودرو قرار بگیرد، هزینه‌های خیلی زیادی دارد. از یکسو، ایران کشوری است که انقلاب کرده و توانسته خیلی از مناسبات منطقه را به هم بزند، و موفقیتش بسیاری از معادلات بعد از جنگ سرد را به شدت به هم ریخت و بعد از آن ما شاهد این بودیم که خیلی از ملت‌ها به اعتبار اتفاقی که در ایران افتاد، اصرار کردند که بتوانند مستقل باشند و روی پای خودشان بایستند. طبیعتاً جنگ رودرو با کشوری که انقلابش با پشتوانه عظیم مردمی پیروز شده، آن هم از طرف آمریکا، ریسک بزرگی است، چرا که اگر اولاً آن انقلاب را به شدت منتشر می‌کند، یعنی حقانیت آن انقلاب را در عمل نشان می‌دهد و خود این با توجه به بحران‌های مختلفی که در جهان امروز هست، می‌تواند استقلال‌خواهی و مبارزه‌طلبی را افزایش دهد و آمریکا



و به رسمیت شناخته شد، این منطقه در گیر بحران ها و مشکلات بسیار پیچیده و عمیقی است که کشورهای عربی هم از آن به شدت آسیب دیده اند. به خاطر مساله نفت و جمعیت خاور میانه و آسیا که بیشترین جمعیت دنیا را در خود دارد، اینجا همیشه منطقه ی مهمی برای آمریکا به عنوان بازار مصرف بوده است. بنابراین خاور میانه حتماً همچنان در رأس سیاست های آمریکا قرار دارد. به دلیل جمعیت و در نتیجه نیاز مصرفی کهدر این جا هست و زمینه اختلاف جدی ای که در خاور میانه است، فرصت های بیشتری برای آمریکا ایجاد می شود تا با اتکال به بحران در این منطقه، بتواند بحران مربوط به عقب افتادگی اش از سلطه ی اقتصادی و سیاسی در جهان و مشکلات مرتبط با آن را کاهش دهد. آمریکا سیاستی چند جانبه دارد ولی به نظر می رسد همچنان خاور میانه به عنوان رأس راهبردهای آن برای جبران عقب افتادگی هایش است و همچنان می بینیم این منطقه با فراز و نشیب های زیادی روبرو می شود.

اگر ترور و رواج تروریسم را سیاست متقن آمریکا در خاور میانه بدانیم که این کشور را به کسب

به نظر می رسد تعریف جامع، مشخص و صریحی از ترور و تروریسم که دارای اجماع بین المللی باشد، وجود ندارد. به اعتقاد شما، آمریکا چقدر این توان را دارد که رفتارهای بین المللی را مطابق نظام مورد علاقه خودش شکل دهد و کدام استراتژی در مقابل با چنین نظامی می تواند عملیاتی شود تا خروجی درست تری از آن به دست بیاید؟

● نظام آمریکا به دلیل قدرت و توانایی اش همچنان به اعمال بخشی از سیاست هایش در جهان امروز می پردازد. حتی کشورهای مستقلی مثل چین، روسیه و برخی از کشورهای اروپایی هم متأسفانه به دلیل دامنه ی قدرتی که آمریکا دارد گاهی اوقات مجبور می شوند به خیلی از سیاست های آن تن دهند. اما همانطور که گفتیم، اگر به سیر تحولات و میزان قدرت آمریکا در این ۲۰ سال اخیر توجه کنیم، می بینیم که قدرت آمریکا متکی بر عناصر نظام کهن به شدت کاهش پیدا کرده است. البته که متأسفانه بعضی از جریان های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ما فکر می کنند با این تحلیل، مثلاً همین فردا آمریکا فرومی پاشد. اینگونه نیست و آمریکا همچنان توانمندی های خودش را دارد، اما سیر ارزیابی قدرت آمریکا بیانگر این است که این قدرت نسبت به گذشته دچار افول شده و توانایی هایش در عرصه های مختلف کاهش پیدا کرده است. با اینکه رقبا ی جدی تری در جهان پیدا کرده، اما به دلیل اینکه همچنان بخش هایی از نظام کهن استوار است و بخشی از پاشنه ی گردش امور همچنان بر این نظام قدرت می چرخد، طبیعتاً آمریکا همچنان این فرصت و قدرت را دارد که بتواند خواسته هایش را از طریق راه های قبیح، مثل ترور، تحت فشار قرار دادن انسان ها با گرسنگی و محرومیت های جدی پیش ببرد. می بینیم آمریکایی که مدعی نوع خاصی دموکراسی است و به این دموکراسی می بالد، چگونه وقیحانه از کشورهایی حمایت می کند که یا اساساً به دموکراسی اعتقادی ندارند و یا دموکراسی هایشان به شدت دچار معضلات جدی است. این نشان می دهد که آمریکا این قدرت را دارد که متکی بر نظام کهن، همچنان قدرت مدارانه بتازد و برخی از کارهایش را که از نظر نظام بین الملل و مفاهیم حقوق بشر مردود است، موجه کند. اما ما باید چه کنیم؟ انقلاب اسلامی با همه شرایط پیچیده ای که نظام بین الملل داشت، آن هم ۴۰ سال پیش توانست به اتکال مردم، ایران را دستخوش تحولاتی جدی کند و از سلطه نظام جهانی خارج شود. به نظر من؛ ما راهی نداریم جز اتکا به مردم مان و توجه به مقتضیاتی که کمک می کند آن ها همچنان در صحنه حاضر باشند؛ چگونگی این حضور مساله مهمی است. ما باید توجه کنیم که مقبولیت و رضایت مردم در عرصه های مختلف، یک شرط مهم است. اگر می خواهید آمریکا را همانطور که انقلاب اسلامی توانست نظام بین الملل را مجبور کند که به یک انقلاب بزرگ تن دهند، به زانو در بیاورید، باید به مردم خودمان اتکا کنیم، به نیازهایشان توجه کنیم و برای حل مشکلات آن ها بکوشیم. هیچ کشوری نمی تواند صرفاً با تکیه بر توان نظامی، با قدرت نظامی آمریکا مقابله کند. آن چه که توان این مقابله را دارد، تکیه بر مردم است. اما این کار مقتضیاتی دارد که اگر به مناسبات و ضرورت هایش توجه نکنیم و فقط راه خودمان را برویم، نه تنها نمی توانیم با این نظام ظالمانه در جهان رویارویی کنیم، که آن ها می توانند به راحتی در جامعه ای که با مشکلات جدی روبرو است، رخنه کنند.

به اعتقاد شما بسترهای دفاع مشروع در خاور میانه در چه لایه هایی امکان عملیاتی شدن را دارد؟ آیا مقابله به مثل توصیه می شود یا اقدامات پیشگیرانه برای چنین وضعیتی کاربرد بیشتری دارد؟

● قدرت، بحث در هم تنیده و پیچیده ای است؛ بله، در یک جاهایی حتماً باید قدرت مناسب نشان داد و حتی مقابله به مثل کرد. اما اگر این مقابله به مثل متکی بر نوعی دیپلماسی فعال، بر نوعی تعامل سازنده با کشورها نباشد، اگر تلاشی نشود که از قدرت لایزال و نرم مردم خوب استفاده شود و جامعه با مقبولیت، با هدایت مندی روبرو نباشد، پاسخ لازم را نمی دهد. مقابله به مثل در جایی که تعدی کردند، ظلم کردند، طبیعتاً یک امر معقول و مشروع است. این دفاع باید هوشمندانه باشد، اولاً در زمان مناسب باشد، دوم اینکه متکی بر اقتناع بخش های نظام بین الملل و بر یک سیستم فعال و سازنده و همچنین متکی بر قدرت نرم مردم باشد. ■



دستاوردهای مورد نظرش بیش از هر روش دیگری امیدوار کرده است، در این صورت حقوق بین الملل چه راهکارهایی برای مقابله با آن برای کشورها ارایه می دهد؟ آیا حقوق بین الملل با افزایش اختیارات امنیتی این دولت ها موافق است؟ آیا با ایجاد ساز و کارهای

دفاعی امنیتی در حوزه ی دفاع مخالفتی ندارد؟ اصولاً چهار چوب هایی که برای مقابله و مقاومت در برابر کاربرد زور و تجاوز از سوی آمریکا و متحد اصلی اش اسرائیل در این منطقه به کار گرفته شده، چیست؟ آیا عکس العمل های این کشورها در برابر متجاوزان هنجار و قاعده به شمار می آید یا خیر؟

● جهان در حال پوست انداختن است و به اعتقاد بسیاری از صاحب نظرانی که کمی عمیق تر به تحولات جهان، دگرگونی ملت ها و به استفاده از تجارب گذشته توسط آن ها نگاه می کنند، همین دنیای مجازی موجب شده که آگاهی همگانی در جوامع بشری ایجاد شود. جهانی که کم کم پوست می اندازد ممکن است در یکی، دو دهه دیگر صاحب تحولات و دگرگونی های بزرگی شود. همان طور که در ۳۰-۲۰ سال پیش ما با تحول فروپاشی نظام شوروی و دگرگونی هایی که در جهان رخ داد، روبرو شدیم حالا هم این انقلاب سایبری دارد نگاه جهان را دستخوش تغییر جدی می کند. پدیده ی کرونا هم نشان داد مسائلی که بشر با آن روبرو می شود، می تواند چقدر در تحولات حتی سیاسی و نظام بین الملل تاثیر بگذارد، اما همچنان نظام گذشته بر آن میانی صادق خود استوار است. یعنی مساله قدرت همواره یک ارزش بزرگ در نظام جهانی بوده و طبیعتاً علی رغم اینکه بشر در این یکی، دو قرن اخیر تلاش کرده که با ساز و کارهایی مثل سازمان ملل، شورای امنیت، یونسکو و سازمان های جهانی عام تر، کشورها را متوجه کند که اجازه ندهید تمرکز قدرت و ثروت در اختیار عده ای از کشورهای خاص باشد، اما نظام بین الملل ما درحالی که دستخوش تحولات بزرگ می شود، به دلیل اینکه چنین تحولاتی هنوز مستقر نشده اند، به نظر می رسد هنوز بر پایه اعمال قدرت، دور زدن قانون، عدم توجه به قوانین بین المللی در کشورهایی که از ثروت و قدرت بیشتری بهره مندند استوار است. اسرائیل تادل تادل بخواهد اقدامات ضد حقوق بشر دارد، تادل تادل بخواهد به سلاح های هسته ای دست پیدا کرده و با مردم فلسطین هر طور که دلش بخواهد رفتار می کند، اما به دلیل اینکه همچنان به نظام این قدرت متمرکز تکیه دارد، از یک حاشیه ی امنیت برخوردار است. با این وجود به نظر می رسد تحولاتی که در عالم دارد رخ می دهد، در دوره ای نه چندان دور خودش را نشان خواهد داد، ولی تا آن زمان ما همچنان با بخشی از شیوه ها و رویه ها و سیاست ها و استراتژی های نظام بین الملل کهن روبرو هستیم و طبیعتاً اعمال قدرت حتی در



ورق جنگ برگشت. در واقع نقشه و میدانی که داعش طراحی کرده بود که طبق آن از بغداد تا اربیل عراق را تسخیر کند، نیروهای کرد منطقه اقلیم به کمک سردار سلیمانی و استراتژی و راهبردهای سردار سلیمانی از بین برده و تمام بر نامه‌هایشان را نابود کردند و توانستند عراق را به این شکل از دست داعش نجات دهند. نقطه نهایی خلاصی از دست داعش هم در نقطه بوکمال بود که همین چند وقت پیش هم سالگرد پیروزی رهایی‌اش بود، چون در آن منطقه بود که پیروزی بر داعش به تعبیری اسطوره‌ی جعلی داعش اعلام شد که شهید سلیمانی در این امر بزرگترین نقش را داشت.

اصولا پیام سیاسی ترور یک مقام رسمی چیست؟

● آمریکا در این خصوص دو نقض صریح و اقدام مجرمانه انجام داد: یکی نقض حاکمیت عراق که به خاک عراق حمله کرد و دولت ایالات متحده آمریکا در واقع حاکمیت عراق را نقض کرد که برخلاف منشور سازمان ملل متحد است، از طرف دیگر در یک اقدام مجرمانه و تروریستی یک مقام ارشد نظامی جمهوری اسلامی ایران را در خاک یک کشور دیگر که به دعوت نخست‌وزیر آن کشور به آنجا سفر کرده بود به شهادت رساند. لذا این اقدام می‌بایست از سوی سازمان ملل محکوم می‌شد که متأسفانه نشد و دنیا نیز در مقابل این اقدام تروریستی سکوت کرد که این به معنای تأیید ضمنی آن عمل مجرمانه محسوب می‌شود، در حالی که ما انتظار داشتیم سازمان ملل یک اقدام جدی در این خصوص انجام دهد تا چنین اعمالی به عنوان یک رویه معمول در دنیا جا نیفتد، چرا که به هر حال کسی که ضربه می‌زند باید منتظر واکنش و پاسخ ضربه هم باشد. اگر این رویه برای تسویه حساب برای کشور مقابل یک امری پسندیده است که خوب دست محور مقاومت برای این جور تسویه حساب‌ها باز است، اما به هر حال دنیا باید پاسخگو باشد که چرا اجازه داده دولت ایالات متحده آمریکا چنین نقض و چنین اقدام تروریستی را انجام دهد، البته ما هم طبیعتاً به سازمان ملل شکایت کردیم و باید در مراجع حقوقی و قضایی دنیا هم این موضوع از طرف نهادها و دستگاه‌های ذیربط در جمهوری اسلامی ایران به جد پیگیری شود تا این مسئله مشمول مرور زمان نشده و به فراموشی سپرده نشود. این جنایت بی‌سابقه‌ای بوده که دولت ایالات متحده انجام داده و اگر دستگاه‌ها و نهادهای بین‌المللی نسبت به این جور مسائل و جنایاتی موضع محکمی نگیرند و متجاوز را محکوم نکرده و با آن برخورد نکنند، جمهوری اسلامی ایران نیز در این دنیایی که قانون جنگل در آن حاکم است به خودش این اجازه را خواهد داد تا برای تسویه حساب اقدام متقابل انجام دهد.



مدال صلح سلیمانی بر سینه‌ی ترامپ



عباس گلرو

نماینده مردم سمنان، سرخه و مهدی شهر در یازدهمین دوره مجلس

«عباس گلرو» سیاستمدار و نماینده مردم سمنان، سرخه و مهدی شهر در یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی است. او که دارای مدرک دکترای علوم سیاسی است، سوابقی از جمله نمایندگی ایران در سازمان ملل را نیز دارا بوده و همچنین در مقطعی معاونت سفیر ایران در سوریه را بر عهده داشته. او هم‌اکنون به عنوان رئیس کمیته روابط خارجی کمیسیون امنیت ملی و روابط خارجی مجلس فعالیت دارد. به سبب آشنایی نزدیک او در زمان فعالیت در سفارت سوریه با سردار قاسم سلیمانی، نقش این فرمانده در منطقه و الگوی جنگی را با او به بحث گذاشتیم.

سردار قاسم سلیمانی چه نقشی در تحولات منطقه داشت که آمریکا حاضر شد ریسک ترور او را به جان بخرد؟

● شهید سلیمانی ژنرالی در تراز جهانی بود که دشمن ایشان را به خوبی شناخته بود. او کسی بود که برای انسانیت مبارزه کرد و برای حقیقت، در واقع دایره و جغرافیای مجاهدت سردار سلیمانی به مرز جمهوری اسلامی ایران محدود نشد، بلکه او در یک جغرافیای گسترده تر و برای دفاع از آزادی و دفاع از انسانیت و کسانی که در برابر ظلم و زور مظلوم واقع شده بودند، مبارزه کرد. ظلم و جنایتی که پشتیبان آن دولت ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی و کشورهای مرتجع عربی بودند. آن‌ها دست به دست هم داده بودند تا در یک اقدام نامشروع در منطقه حقوق ملت‌ها را سلب کنند و در این راستا داعش را به عنوان فرزند نامشروع‌شان ایجاد کردند تا بتوانند آن را برای کشتار ملت‌ها بفرستند و این اقدام هم با هدف تضعیف محور مقاومت و هم با هدف درگیر کردن جهان اسلام در درون خودش صورت گرفت، در اصل این پروژه‌ای بود که از سال‌ها قبل در منطقه با پیدایش رژیم جعلی اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و تحمیل ظلم و جنایت در منطقه آغاز شده بود و سردار سلیمانی نقش بسیار محوری هم در مبارزه با امپریالیسم آمریکا و هم در مقابله با رژیم صهیونیستی داشت. من در سال‌های آغاز و شروع بحران در سوریه به عنوان معاون سفیر در آن منطقه حضور داشتم و از این حیث افتخار داشتم که از نزدیک شاهد کار و فعالیت ایشان باشم و حرف‌هایشان را بشنوم. سردار قاسم سلیمانی برای مردم مظلوم فلسطین، سوریه، لبنان و عراق پدری مهربان بود، او مصداق بارز اشداء علی الکفار ر حماء بینهم بود.

ابعاد سیاسی و امنیتی فعالیت ایشان در منطقه و الگوهای که برای جنگ‌های خود اختیار می‌کرد، چگونه بود؟

● اگر بخواهم به نقش ایشان در بُعد سیاسی و امنیتی اشاره کنم باید عرض کنم، آنجا در آن شرایط سخت، در شروع بحران در سوریه و در زمانی که هر آن سقوط دمشق با جنگ بزرگی که تروریست‌ها با پشتیبانی آمریکا و اسرائیل طراحی کرده بودند، پیش‌بینی می‌شد و هر لحظه بیم آن می‌رفت که دمشق فروپاشی شده و سوریه سقوط کند، نقش سردار سلیمانی در کمک به حفظ سوریه بسیار تعیین‌کننده بود، لذا دشمنان نتوانستند تروریست‌ها را در آنجا مستقر و پیروز کرده و با ابزار حمایتی خود سوریه را ساقط کنند. در عراق هم همین‌طور، وقتی در سوریه به نتیجه نرسیدند، آمدند به سمت عراق و در آنجا هم سعی کردند بقایای حزب بعث و نیروهای تروریستی داعش و تکفیری را در یک هماهنگی مستقر کرده و حکومت‌های عراق و بغداد را سرنگون کنند که در این منطقه هم نقش سردار سلیمانی و سرعت عملش برای کمک به عراق و نجات عراق از دست تروریست‌های داعش بی‌نظیر بود و در تاریخ ماندگار خواهد شد، به نحوی که آقای مسعود بارزانی (رئیس وقت اقلیم عراق) گفت که من وقتی با آقای سلیمانی تماس گرفتم ایشان بلافاصله در کمترین زمان با نیرو و سلاح به اربیل آمد و فوراً

کشته شده بود باید جنازه‌ای از او پیدا می‌شد ولی هیچ جنازه‌ای باقی نمانده. به نظر همه این فرماندهان و رهبران گروه‌های تروریستی که ظهور کردند و در یک مقطعی افول کردند به نوعی که هیچ آثاری از آنها باقی نمانده، پس ادعای از بین رفتن آنها همه دروغ است. آنها خودشان ابزار ساختند، استفاده کردند و تاریخ مصرف‌شان که گذشت به دروغ گفتند که آنها را از بین بردیم یا واقعا تسویه حساب کردند یعنی تسویه جسدی کردند یا دروغ می‌گویند و تغییر شکل داده و زندگی خودشان را می‌کنند. چرا که در خصوص گروه‌های تروریستی منطقه اسنادی مبنی بر این وجود دارد که آمریکایی‌ها در عراق و سوریه در بیابان‌ها با چتر کمک‌های لجستیکی، غذا، دارو و امکانات برای داعش می‌فرستادند. این اسناد موجود هستند.



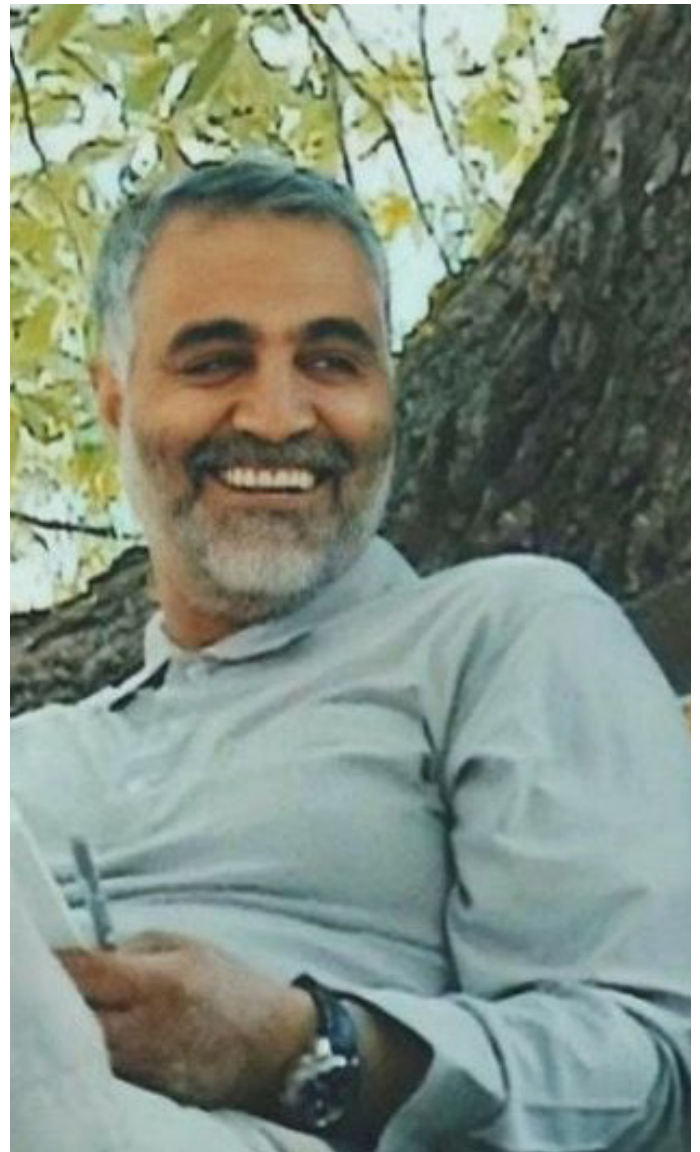
سازمان ملل اگر قرار بود منصفانه و عادلانه مدال شجاعت در مبارزه با تروریسم را به شخصی اهدا کند بی تردید این مدال به آقای سلیمانی تعلق می‌گرفت



به عقیده شما سردار قاسم سلیمانی چقدر از تجربه‌ها و استراتژی‌های دفاع مقدس در جنگ با داعش و تروریست‌ها استفاده کرد؟

● طبیعتاً رمز موفقیت سردار سلیمانی در کشورهای منطقه در مبارزه با تروریسم استفاده از همان استراتژی‌های جنگی در دفاع مقدس بود که به عینه در آنجا به کار برده شد، البته همین روحیه ایمانی را هم در تشکل نظامی آنجا ایجاد کردند. این تشکل‌ها مدلی از نیروهای بسیجی بود که در دفاع مقدس شکل گرفته بود یعنی در واقع نیروهای مردمی و کمیته‌های مردمی بودند که در قالب ارتش‌های منظم عمل نمی‌کردند و همین رمز موفقیت آنها بود که بر مبنای ایمان و باور و اخلاصی بود که داشتند اتفاق افتاد. این نیروهای مردمی بودند که در آغاز رفتند و جنگیدند، البته ارتش‌های منطقه مثل ارتش لبنان و سوریه و عراق هم نقشی اساسی در مبارزه با تروریسم داشتند، اما طبیعتاً کمیته‌های مردمی هم در کنار این ارتش‌ها قرار گرفتند و در یک اتحاد استراتژیک در کنار هم در مقابل تروریست‌ها جنگیدند که فرماندهی همه آنها با سردار سلیمانی بود و ایشان نقش عمده‌ای هم در سازماندهی آنها داشت و هم در برنامه‌ریزی و استراتژی‌های جنگی آنها و در واقع همه این اقدامات بر گرفته از تجربیات ایشان در جنگ ایران در مقابل عراق بود.

باید تأکید کنم همانطور که در سازمان ملل متحد هم گفتیم، سازمان ملل متحد و شورای امنیت سازمان ملل که به منظور حفظ صلح و امنیت جهانی ایجاد شده اگر قرار بود منصفانه و عادلانه مدال شجاعت در مبارزه با تروریسم را به شخصی اهدا کند بی تردید این مدال به آقای سلیمانی تعلق می‌گرفت، اما این نهاد ناکارآمد بین‌المللی حتی ترور سلیمانی را محکوم هم نکرد، گرچه انتظاری بیش از این نمی‌رود و صد البته لیاقت سردار سلیمانی بالاتر از آن بود که سازمان ملل و هر نهاد دیگری بخواهد با اهدای مدالی به او از او قدردانی کند. مدال ایشان مدال شهادت بود، مدال ایشان مدال اعتماد مقام معظم رهبری و محبت مردم بود و آن تجمع عظیمی که در تشییع سردار سلیمانی حضور پیدا کرد، نشان دهنده این بود که سردار قاسم سلیمانی چه جایگاه عظیمی در دل ملت خود، ملت‌های منطقه و در دنیا دارد همچنین نشان داد که او ژنرالی در تراز جهانی بود و به این واسطه؛ دروغ سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی در ترور این سردار بزرگ آشکار شد. ■



به عقیده شما داعش و گروه‌های افراطی برای آمریکا چه فوایدی دارند؟

● داعش در واقع مثل سازمان‌های تروریستی دیگر، همه مولود نامبارک دولت آمریکا و رژیم صهیونیستی هستند، این یک شعار نیست بلکه اسناد نشان می‌دهد که ایالت متحده آمریکا، القاعده و طالبان را در افغانستان شکل داد و بعد از اینکه تاریخ مصرف‌شان گذشت در مقابل‌شان ایستاد، در یک مقطعی با آنها دوباره وارد مذاکره شد، مثلاً در یک اقدام ظاهر سازی و به دروغ اعلام کردند که بن لادن را ترور کردند و در اقیانوس انداختند، دقیقاً همین سناریو را راجع به فرمانده داعش ابوبکر بغدادی هم انجام دادند و گفتند او را در سوریه ترور کردند که این اقدام به نظر من یک دروغ بزرگ بود، چون ایالت متحده آمریکا داعش را ایجاد کرده بود اما بعد از اینکه تاریخ مصرف آنها گذشت، گفتند که آنها را نابود کردیم. به هر حال اگر فرمانده داعش

استفاده می کردند و در پایان هم به این نتیجه رسیدند که هیچ نتیجه ای به بار نخواهد آورد. در تاریخ معاصر خودمان هم از این ترورها بسیار داشتیم مثل فدائیان اسلام که به هیچ نتیجه ای هم نرسیدند یا سازمان مجاهدین که آن ها هم به نتیجه ای نرسیدند، بنابراین ترور به طور کلی یک امر مذموم است که صاحبان این اندیشه را دچار غفلت های سیاسی و اخلاقی کرده و نمی تواند آن ها را به اهداف تعیین شده خود برساند.

پیام های سیاسی ترورهای دولتی را چگونه می توان گروه بندی کرد؟ آیا محور مقاومت در اتفاقی که برای سردار سلیمانی افتاد؛ پیام طرف مقابل خود یعنی آمریکا را دریافت کرد؟ آیا توقف راهبردهای مقاومت در منطقه بعد از ترور فرماندهی اصلی اش قابل انتظار است؟

● مسئله ای اختلافات و دیدگاه های متعارضی که در منطقه ما وجود دارد، باعث می شود که طرف های درگیر دست به چنین اقدامات خشن و غیر قابل قبولی از جمله ترور سردار قاسم سلیمانی بزنند که البته هیچ نتیجه ای ندارد، چون ترور در طولانی مدت هیچ نتیجه مطلوبی در پی ندارد. ممکن است که یک توقف آبی به وجود بیاورد ولی به طور دائم نمی تواند تأثیر گذار باشد، اما غیر از اینکه ذات ترور ممکن است لطمه ای به کشور مورد نظر بزند، آن چیزی که بیشتر آن جامعه ی ترور شده را تحت تأثیر قرار می دهد، نوسانات روانی است که در آن به وجود می آید. یعنی آن جامعه ی ترور شده می خواهد دست به انتقام متقابل بزند، بنابراین مدام هیجانات منطقه ای افزایش پیدا می کند و بدبینی ها نسبت به کشورها افزایش پیدا خواهد کرد. به همین دلیل است که کشورهای منطقه ی خاور میانه حتی بیشترین سهم درآمد ملی شان را صرف خرید اسلحه یا هزینه کردن در حوزه های تسلیحاتی می کنند و این باعث شده که متأسفانه خاور میانه ما تبدیل به یک انبار تسلیحاتی شود و به همین دلیل متأسفانه خیلی بعید است که در آینده نزدیک شاهد آرامش در این منطقه باشیم.

پرواضح است که انتخاب سیاست های بی ثبات کننده از سوی آمریکا در این منطقه بخشی از دکترین آن هاست اما باید دید عمر بحران های ایجاد شده در منطقه چه اندازه است؟ بهر حال نظام های امپریالیستی علاقمند به طولانی کردن بحران هستند. همچنین است که این نظام ها برای خلق بحران فقط به ترور بسنده نمی کنند، آن ها در تمام مدت تلاش می کنند که با نفوذ به کشور مورد نظر یارگیری گسترده ای از میان مخالفان، گروه های سیاسی، معارضان و قشر آسیب دیده ی جامعه داشته باشند و طبعاً در بسیاری موارد هم وقتی عقلانیتی بر حرکت های اجتماعی و سیاسی این کشورها حاکم نباشد، فرصت های خوبی برای کشور اول پیدا می شود.



انتخاب سیاست های بی ثبات کننده از سوی آمریکا
در منطقه بخشی از دکترین آن هاست اما باید دید
عمر بحران های ایجاد شده چه اندازه است. نظام های
امپریالیستی علاقمند به طولانی کردن بحران هستند. این
نظام ها برای خلق بحران فقط به ترور بسنده نمی کنند



اصولاً امپریالیسم خود از درون بحران به وجود آمده و با بحران به حیات خودش ادامه داده است پس بدون بحران می میرد. بنابراین نظام امپریالیستی؛ نظام بحران است تا بتواند از درون این بحران به اهداف خودش دسترسی پیدا کند، ولی امروز رفته رفته این ابزار هم دیگر کاربری مطلوب را ندارد، یعنی همین ایجاد بحران برای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی که زائیده ی اندیشه امپریالیستی است که خصوصاً در اواخر قرن نوزده و قرن بیستم شایع شد، امروز دیگر خیلی موفقیت آمیز نیست و این نظام امپریالیستی هم بیشتر به دنبال این است که هم ابزارها و هم اهدافش را تغییر دهد. ایجاد بحران می تواند با انقلاب و کودتا و به هم ریختگی جوامع در سطح محلی و بین المللی ایجاد شود منتهی همیشه بحران در چارچوب نظام امپریالیستی وجود دارد مثل همین بحران های اقتصادی که ما تقریباً از قرن نوزدهم شاهدش هستیم. با صنعتی شدن تولید در جهان هم این بحران ها همچنان باقی است و هیچ وقت نظام سرمایه داری فارغ از بحران نمی شود، به همین دلیل تلاش می کنند که عمر بحران ها را کوتاه کنند،

امپریالیسم

بدون زایش بحران می میرد



■ علی بیگدلی

استاد دانشگاه و کارشناس مسائل بین الملل

«علی بیگدلی» استاد دانشگاه و کارشناس مسائل بین الملل، تاریخ دان و پژوهشگر است، تخصص او در زمینه تاریخ اروپا بوده و بیشترین آموزش او در زمینه علوم سیاسی در حوزه تاریخ اندیشه سیاسی و تاریخ روابط بین الملل است و تاکنون بیش از ۱۰ جلد کتاب و بیش از ۵۰ مقاله در نشریات معتبر از او به چاپ رسیده.



بعضی تروریست ها می گویند برای استقلال ملی می جنگند و برخی برای انتقام از حوادثی که در گذشته روی داده و تعدادی هم به قصد ایجاد ساختارهای مذهبی، نژادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، به طور گریخته اتخاذ این خشونت در داخل مرزها و از سوی دولت ها یا طرف های مقابل همان دولت ها به شدت نکوهش شده اما وقتی ترور بعد بین المللی پیدا می کند، وقتی از طریق سفارت یک کشور، در خاک کشور دوم و به قصد حذف یکی از رهبران سیاسی یا نظامی کشور سومی اتفاق می افتد، دیگر موضوعی نیست که در چهارچوب یک تهاجم بتوان آن را جمع بندی کرد. تجربه هم نشان داده که این کشورهای تمامیت خواه و استکباری هستند که به جهت آنکه هیچ مانعی در مقابل خود متصور نیستند، دست به چنین اقداماتی می زنند. اما آیا واقعاً کارکرد ترور در دنیای سیاست این اندازه تأثیر گذار و نتیجه بخش است که هنوز به آن اصرار می شود؟ آیا این نوع از حذف فیزیکی تمامی اهداف کشور تروریست را فراهم می کند؟

● ترور یک پدیده شوم است که از قرن نوزدهم در چارچوب سیاست قرار گرفت و واکنشی بود از سوی جناح های افراطی و تندرو که با گرایش های چپ علیه صاحبان قدرت به کار برده می شد. ظاهراً خود موضوع ترور عمر طولانی برابر با تاریخ دارد یعنی از زمانی که دولت به وجود آمد، ترور هم شکل گرفته و ترور به معنی حذف فیزیکی رقیب سیاسی است. در واقع ترور؛ یک مکتب سیاسی است که از قرن نوزده میلادی در روسیه به وجود آمد زیرا از مدت ها پیش به این نتیجه رسیدند که ترور هیچ نتیجه ای برای رسیدن به اهداف سیاسی ندارد بلکه یک اقدام خشن و خون بار است که جناح های افراطی به ویژه با تمایلات مارکسیستی بیشتر از آن

خصوصیات دارند استفاده می‌کنند. در کل جامعه جهانی دارد به سمت شیوه‌های دیجیتالی حرکت می‌کند بنابراین حضور فیزیکی خشن نظامی رفته رفته دارد جای خودش را به رفتارهای نرم و ایجاد اختلالات روانی در جوامع می‌دهد.

در چنین فضایی آیا امکان اتحاد کشورهای خاورمیانه برای پایان دادن به جنگ و خونریزی وجود دارد؟ آیا خاورمیانه هم به لحاظ موقعیت سیاسی و اقتصادی‌اش در جهان و هم به لحاظ تنوع قومیت‌ها و سلاقی رهبران سیاسی و دولت‌های موجود در منطقه به گفتمان واحدی دست خواهد یافت؟

● اصلا امکان ندارد، برای اینکه خاورمیانه هم به دلیل شرایط ژئوپلیتیکی و هم به دلیل تعارضی که بین نظام‌های سیاسی‌اش وجود دارد، به هیچ وجه نمی‌تواند در شرایط فعلی و در آینده به یک صلح و صفا دست پیدا کند، همان وضعیتی که در ابتدا عرض کردم، این شرایط بحرانی باید در خاورمیانه حاکم باشد در غیر این صورت کشورهای غربی باید از منافع خودشان دست بکشند، چون بیشترین منافع‌شان در این منطقه است مخصوصا حضور اسرائیل که از گذشته تا امروز به هم ریختگی جامعه خاورمیانه را باعث شده و حالا هم دارد رفته رفته موضوع و پدیده اسرائیل در کشورهای مسلمان عرب مستهیل می‌شود و این پدیده‌ی خطرناکی است، ولی به هر حال دارد عملی می‌شود. به هر حال یک روزی همه کشورهای مسلمان منطقه علیه اسرائیل متحد بودند اما الان دیگر این موقعیت تغییر پیدا کرده و همه علیه ایران متحد شده‌اند، یعنی این مسیر ذاتش تغییر نکرده زیرا ذاتش همان خشونت‌زایی و عدم تعادل سیاسی است ولی مقصد و هدف تغییر پیدا کرده که این خیلی برای ما زیان‌آور است و به همین دلیل خاورمیانه به این زودی روی خوش نخواهد دید. در واقع گردش‌ها جایش را عوض کرده و هیچ وقت هم به این خطرناکی نبوده، چراکه همیشه اسرائیل در حالت انزوا بوده اما رفته رفته سعی دارد از حالت انزوا خارج شده و متأسفانه به‌نظر می‌رسد ما به حال انزوا می‌رویم که این خیلی برای ما خطرناک و زیان‌آور است.

به عقیده شما؛ آمریکا با ترور سردار قاسم سلیمانی به هدف خود و اجماعی که علیه ایران لازم داشت، رسید؟

● موضوع شهادت سردار سلیمانی بحث داخلی ماست، ولی دلیل اینکه آمریکا به انزوا کشیده شد و آن چند مرتبه هم نتوانست در شورای امنیت رأی مطلوب را بیاورد رفتارهای غیرقابل قبول و غیرمتعارف خود ترامپ بود، چراکه اساسا حزب جمهوری‌خواه یک حزب خودمحور، خودشیفته و درونگراست، شعارهای اول آمریکا از نخستین روزهای حاکمیت ترامپ نشان می‌دهد که او نگاه سنتی و اسطوره‌ای نسبت به جهان دارد که به عنوان یک میراث تلخ و غیرعلمی است که از حزب جمهوری‌خواه و اولین روزهای تشکیل آمریکا آن را گرفته‌اند، ترکیبی از مسیحیت صهیونیسم در آمریکا به جود آمده که بیشتر گریبان حزب جمهوری‌خواه را گرفته، تا آنجا که آنها غیر از خودشان همه را شیطان تصور می‌کنند. بنابراین انزواگرایی که در آمریکا به وجود آمد؛ نتیجه‌اش این شد که ترامپ در دور دوم نتوانست به پیروزی دست پیدا کند، درواقع این عقب‌زدن دیگران برای جبهه‌ی خود با شکست مواجه شده و به این دلیل است که آمریکا در انزوا قرار گرفته، یعنی رفتارهای حزب جمهوری‌خواه در خود آمریکا و عقب‌زدن همه کشورهای دیگر. می‌دانیم که ارتباط آمریکا با دیگر کشورها و اتحادیه اروپا که از متحدان سنتی آمریکا بوده، روسیه، چین و ناکارآمدی‌های آمریکا در سیاست خارجی نسبت به ایران، ونزوئلا و کره شمالی باعث شد که آمریکا دچار انزوا می‌شود و این میراث آزاردهنده‌ای است که ترامپ برای بایدن گذاشته و دموکرات‌ها هم فقط به دنبال این هستند که این ناکامی‌ها و درونگرایی‌ها را جبران کنند. ■



مثلا آخرین بحرانی که داشتیم مربوط به سال ۲۰۰۸ و زمان بوش پسر بود که آثار آن هنوز در کشورهای غربی به ویژه اتحادیه اروپا وجود دارد، بنابراین غرب در تلاش است که عمر بحران‌ها را کوتاه کند تا اینکه بحران‌ها خیلی به عمق جامعه رسوخ پیدا نکنند.

زمانی قدرت‌ها اقداماتی از این دست انجام می‌دادند که شاید هنوز هم آثارش باقی باشد، ولی امروز به این نتیجه رسیده‌اند که اینها هم خیلی موفق نبودند. می‌خواهم بگویم امروز در تاریخ معاصر خودمان و در قرن بیستم هم این شرایط را داشتیم به ویژه در روزهایی مثل ۲۸ مرداد؛ گروه‌هایی را داشتیم که از همین شیوه‌ها استفاده می‌کردند ولی به نتیجه‌ای نرسیدند، علتش هم این است که در قرن بیست و یکم جامعه جهانی به ویژه جامعه غرب به این نتیجه رسیده که جهان به سمت اقتصاد حرکت می‌کند، بنابراین سیاست تابعی از اقتصاد شد حتی اخلاق جامعه انسانی دارد رنگی از اقتصاد به خود می‌گیرد. بنابراین شیوه‌های هیجانی و خشونت‌گرا قطعاً دیگر به نتیجه مطلوب نخواهد رسید و فقط دنیا از طریق مناسبات اقتصادی و روابط مالی و بازرگانی می‌تواند به هم نزدیک شود، یعنی دنیای قرن بیست و یکم دارد به سمت یک نوع عقلانیت حرکت می‌کند اما هنوز این روابط کامل نشده، ولی به هر روی؛ به این سمت و سو حرکت می‌کند. جهان امروز به سمت سیاست دیجیتالی حرکت می‌کند که مبنای آن اقتصاد است و همه پدیده‌های دیگر از جمله سیاست و اخلاق هم به دنبال آن عقلانی تر شدن حرکت می‌کنند.

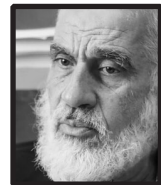
در این سال‌ها آمریکا از شیوه‌های مختلفی برای ورود به خاورمیانه استفاده کرده است از پیاده کردن قوای نظامی در کشورهای منطقه گرفته تا آوردن گروه‌های تروریستی و استفاده از روش‌های ترو شخصیت‌های اصلی این کشورها و شیوه‌های نرم. آمریکا نشان داده که هرگز از خاورمیانه ناامید نشده است تنها هر بار لازم باشد مهره‌ها و روش‌های خود را در منطقه تغییر می‌دهد. به اعتقاد شما تکیه‌ی آمریکا بر عملیات روانی و پروژه نفوذ در حوزه خاورمیانه چه بخشی از برنامه‌های این کشور را تشکیل می‌دهد؟

● منظورم از اخلاقی یک بخش آن هم روانی بود، چراکه بسیاری از کشور آن شیوه‌های خشونت‌زای کودتا و انقلاب را کنار گذاشتند و با ایجاد فضاهای روانی و با الگوهای جنگ نرم و انقلاب‌های مخملی دارند به این سمت و سو حرکت می‌کنند، یعنی شیوه‌های گذشته قرن نوزدهم دیگر به پایان رسیده و دارند از شیوه‌های نرم استفاده می‌کنند، از جمله اینها همین تحریمی است که آمریکا علیه ما کرده، همین شیوه نرمی است که در گذشته کمتر سابقه داشته، یعنی اگر در گذشته آمریکایی‌ها به اهداف‌شان در ایران نمی‌رسیدند حتما دست به اقدام نظامی می‌زدند، ولی الان چون این شیوه پسندیده نیست، یعنی از جهت بین‌المللی و از طرف سازمان ملل پسندیده نیست، بنابراین رفتن به این سمت که از شیوه‌های نرم‌تری برای مبارزه با مخالفان‌شان در سطح دنیا استفاده کنند، منتهی خاورمیانه همیشه یک منطقه بحران زده‌ای بوده که برای به کارگیری شیوه‌هایی که اشاره شده بسترها و زمینه‌های مهیاتری داشته در واقع زمینه برای ایجاد چنین رفتارهای روانی و همین انقلاب‌های مخملین که نمونه آن را در اروپای شرقی هم دیدیم در آن بیشتر فراهم بوده، چون در آنجا هم همین گونه است و آن منطقه نیز از این خصوصیت‌ها برخوردار است. بنابراین این رفتارهای نرم و شیوه‌های روانی در خاورمیانه قابلیت اجرای بالاتری دارد یعنی با یک نوع آزاررسانی‌هایی نظم و ارتباطات اجتماعی را به هم ریخته و آن مدیریت جامعه را دچار پریشان حالی می‌کند، لذا از این



ارزیابی شما به عنوان یک درس خوانده فلسفه از سردار سلیمانی چیست؟

در جستجوی هومر



موسی دیباج

استاد فلسفه دانشگاه تهران

«موسی دیباج» استاد فلسفه دانشگاه تهران و سردبیر نشریه مطالعات شرقی است که شاگردی احمد فردید را کرده و مدتی هم سردبیر مجله نامه فلسفه بوده. به زعم او؛ قاسم سلیمانی مردی ست که مورد حسادت واقع شد: کسانی که قلبی ناصاف دارند، نمی توانند انسانی را ببینند که تاریخ ایران را به حرکت در آورد، از آن رو که اینان با خود صادق نیستند، اینان همان حاسدان به سلیمانی هستند.

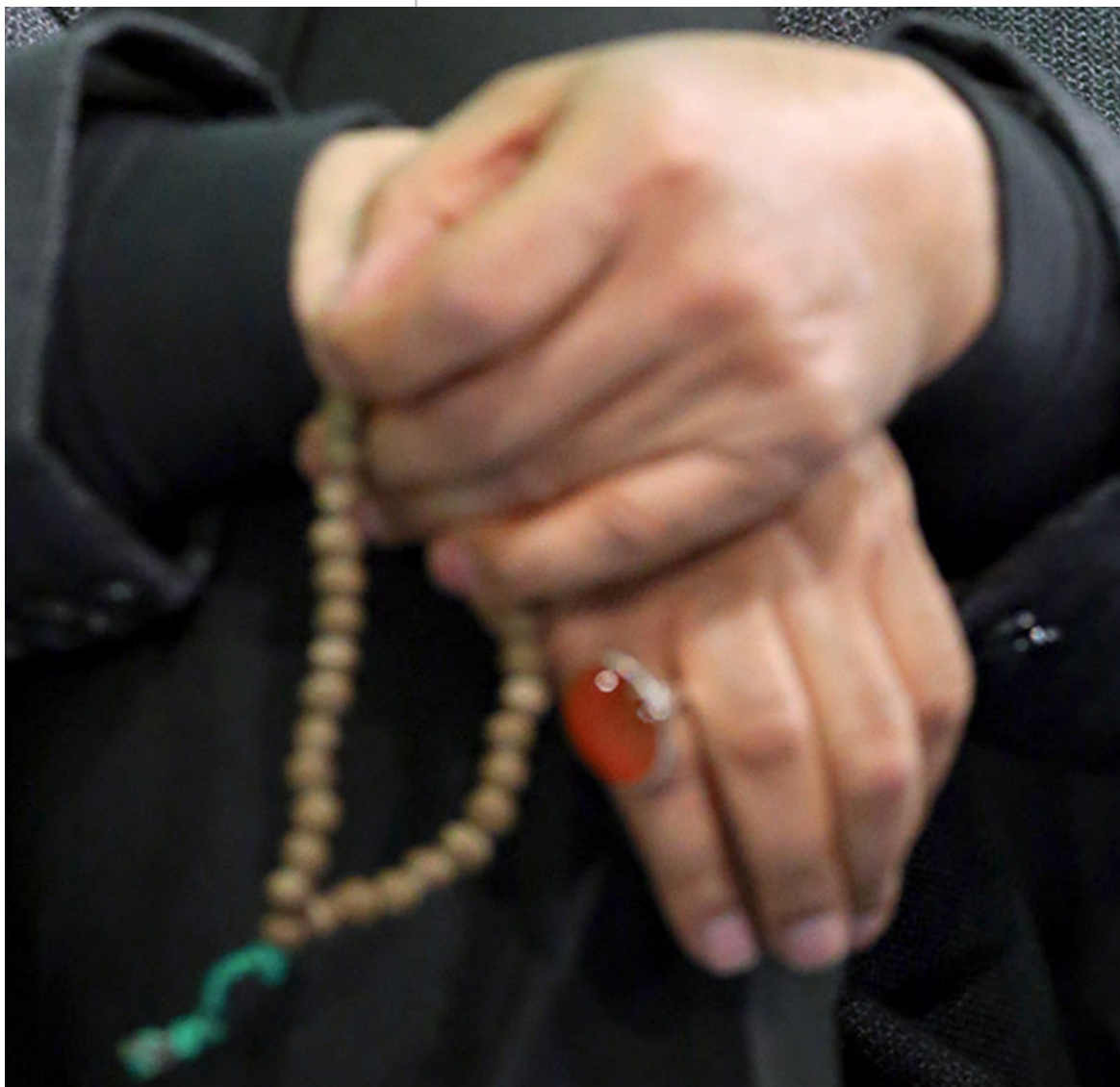
● سرنوشت شهید سپهبد قاسم سلیمانی مثل نامش بود. نامش «سلیمان» بود، سرنوشتش هم مانند سلیمان نبی (ع) بود. او به معنای واقعی سلیم بود، نمونه‌ای از یک انسان خاص و کامل. سردار سلیمانی به معنای واقعی کلمه، مجاهد و نمونه‌ای از یک انسان خدادوست و خداترس بود. بارها در کلیپ‌های منتشر شده از او دیده بودیم، هنگام عبادت و راز و نیاز با خدا چگونه گریه می‌کند. کسی که هنگام راز و نیاز با خدای خویش چنین حال و احساس خوشی دارد، باید هم از محبت کردن به مردم لذت ببرد. از نگاه من؛ درهای محبت خداوند به دلیل محبت او به مردم، به رویش گشوده شده بود. سردار سلیمانی، ناخدا و راهنمای مردم ایران بود و مردم نیز به او علاقه داشتند. نشانه‌ای از تزویر و ریادر مردم گرایی این شهید و الامقام دیده نمی‌شد. تمام اقدامات و تلاش‌هایش برای خلق و خشنودی خداوند بود. اگر بخواهیم سردار سلیمانی را با یک ویژگی از دیگر سرداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی متمایز کنیم، باید بگوییم او همواره همراه با مردم بود و هیچگاه آن‌ها را فراموش نکرد. از این‌روست که تمامی افراد جامعه حتی دشمنانش، از او به نیکی یاد می‌کنند. تمامی دشمنانش درباره‌اش اظهار نظر کرده‌اند اما از او خرده نگرفته‌اند، حتی دشمنان نظام انقلاب اسلامی هم به قتل ناجوانمردانه‌ی سردار سلیمانی اعتراف کردند ولی برای وصف او از کلمات مثبت استفاده کردند. حتی دونالد ترامپ (رئیس‌جمهور آمریکا) برای توصیف این سردار از سخنان تحقیر آمیز استفاده نکرد.

قاسم سلیمانی کسی است که حقیقت‌خواهی و حقیقت‌طلبی به آرامی و در طول زمان با شخصیت او گره خورد. نام او سبب آوازه‌ی انقلاب اسلامی شد. نام او هرگز جدا از اسلام و انقلاب نبود و همواره در خدمت اسلام بود.

ترور او هم یک تراژدی خاص بود و منشا فتح پیروزی انقلاب و اسلام. دیگر ویژگی سردار سلیمانی، جاودانه و پایدار شدن نامش در تمام ادوار تاریخ است. تراژدی ترور سردار سلیمانی از شخصیت خاص او نشأت گرفته است. از این‌رو معتقدم ما در ایران قدر شخصیت‌های خود را نمی‌دانیم. تراژدی‌نویس‌ها باید سرگذشت شهید سلیمانی را بنویسند. اگر بخواهیم یک تراژدی درباره سردار سلیمانی بنویسیم، نیازمند به قلمی مثل هومر یونانی هستیم. اخلاق حکم می‌کند، درباره این چهره بنویسیم و در این میان؛ فیلسوفان و صاحب‌نظران نباید به جایگاه سردار سلیمانی حسادت کنند و باید درباره‌اش بنویسند.

حسادت موضوعی انتزاعی است، آیا این امر می‌تواند سبب نادیده گرفتن شهید سلیمانی شود یا عوامل دیگری در این پدیده دخیل هستند؟

● قطعاً کسانی که قلبی ناصاف دارند، نمی‌توانند انسانی را ببینند که تاریخ ایران را به حرکت درآورده زیرا آن‌ها هرگز با خود صادق نیستند. باور دارم که شهادت سلیمانی برای تمامی افراد یک فرصت است. تمام انسان‌ها «سرشت» و «سروش» دارند که از یکدیگر متمایز هستند. تن سردار سلیمانی مثل تن رستم دستان افسانه‌ای نبود بنابراین سرشت او با تمامی مردم یکی بود. اگر چه سرشت

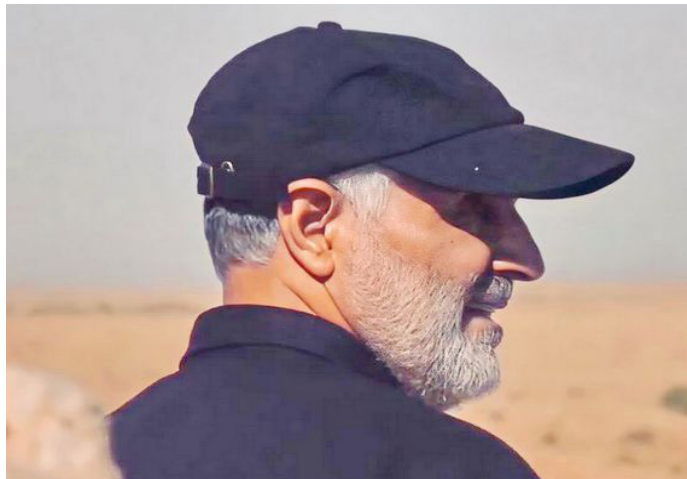




او برای خداوند بود و در راه رضای پروردگار کار می کرد. خداوند به او عزت و بزرگی داد. پس از انقلاب، شهدای بزرگی در کشور بودند ولی هیچکس مثل سردار سلیمانی اسطوره ای ملی نشد. تاریخ اسطوره ای ایران با نام او طراوتی دیگر گرفت. البته ما نمی توانیم بگوییم عزت کدام شهید در نزد خداوند بیشتر است. اکنون؛ از وجود شهید سلیمانی برخوردار نیستیم اما اگر شهید سلیمانی زنده بود، باید مسائل را به گونه ای دیگر تحلیل می کردیم. سردارانی داریم که کم از سلیمانی نبودند و نیستند. اگر دیگران مسئولیت سردار سلیمانی را بر عهده می گرفتند، شاید از این شهید و الامقام کمتر نبود. سردار سلیمانی صبور، مردم دار و نکته سنج بود. او شهید شد ولی راهش ادامه دارد. وقتی سردار قانی به عنوان جانشین سردار سلیمانی معرفی شد، به برخی از دوستان گفتم، سردار قانی انسانی توانمند است. او در سازماندهی، برنامه ریزی و تحلیل مسائل روز توانایی دارد و انشاءالله که کشور آینده خوبی خواهد داشت و در مسیر پیشرفت به جلو گام برمی دارد.

سردار سلیمانی در شکل گیری ایدئولوژی اسلام سیاسی در محور مقاومت چه نقشی داشت و آیا با ترور او، ایدئولوگ اسلام سیاسی در منطقه کمرنگ خواهد شد؟

● اروپایی ها تصور می کنند که ترور شهید سلیمانی باعث از بین رفتن اندیشه هایش می شود. اروپاییان نظریه پردازان قوی دارند ولی شناخت کافی ندارند. آن ها ماده گرا هستند و به همین دلیل کوتاه اندیش می شوند. آن ها نمی دانند با حذف سردار سلیمانی، راه و رسم او حذف نمی شود. اروپایی ها تصور می کنند اگر جسمی نابود شود دیگر نامی از او وجود نخواهد اما مسلمانان بر اساس آیه های قرآن چنین تصور و باوری ندارند. محور مقاومت هم با شهادت



سردار سلیمانی تثبیت شد و هرگز متوقف نخواهد شد. اراده ای مردم نیز در این مسیر صیقل یافته است. ما قائل به این موضوع هستیم که نظام جمهوری اسلامی متکی به یک فرد نیست. یک سال از شهادت سردار سلیمانی می گذرد و ما شاهد الطاف این فضیلت الهی هستیم. در یک سال گذشته، محور مقاومت در مسیر پیشرفت حرکت کرده است

آمریکا تلاش می کرد با تفرقه افکنی و گروه های تروریست منطقه را مدیریت کند. آیا موفق بود؟

● ایالات متحده بخواهد یا نخواهد، پتانسیل ژئوپولیتیک نمی تواند به خواسته های آمریکا پاسخ دهد اما آن ها خواسته های خود را به واقعیت ها رجحیت می دهند. پس از انقلاب، ما به قدری قدرت یافته ایم که توانایی پیشرفت داریم و نسبت به داشته هایمان آگاه هستیم. اگر سلیمانی هم نبود، یک چهره ای دیگر این با نیرنگ ایالات متحده مبارزه می کرد. ما همواره با داشته هایمان جلو رفته ایم. اگر چه ایالات متحده تلاش کرده تخم نفاق را در عراق بکار دلی ما در اربعین شاهد اتحاد مسلمانان هستیم. این اتحاد در تاریخ بشر منحصر به فرد است. ایالات متحده و اروپاییان، اسلام، روح شیعه و کتاب قرآن را درک نکرده اند. باید بدانیم که خداوند با مردم است و باید مواظب باشیم دشمنان در میان مردم رخنه نکنند. مردم هم در ماجرای سلیمانی نشان دادند اگر به مرز کفر نزدیک شوند، باز هم به ایمان باز خواهند گشت. شهادت سردار سلیمانی، پرچم ایران را بار دیگر به احتزاز درآورد و دست دشمن هرگز به پرچم ما نمی رسد. خون به ناحق ریخته شده ی سردار سلیمانی برای همیشه خواهد جوشید و شان و منزلت ماندگار خواهد بود. ■

او با تمامی مردم یکی بود اما سروش او خاص است. او با سروش خود متحد شد و نام خود را در هفت آسمان ثبت کرد. مردم ایران هرگز نام سلیمانی را فراموش نخواهند کرد و این نام از زبان ها حذف نخواهد شد. سلیمانی، مصداق بارز این بیت از حافظ است که «در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک/ جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش»

آشنایی با تفکر سردار سلیمانی هم مهم است. او همیشه علیه کفر، طغیان، نفاق و دروغ مبارزه کرد. ترامپ تنها دشمن او نبود و فقط یکی از هزاران دشمن او بود. ترامپ، بزرگی سردار سلیمانی را به خوبی دیده بود و تحمل عظمتش را نداشت. به تصور من؛ او تصمیم داشت با ترور سردار سلیمانی، نام خود را جاودانه کند. در آن روزگار ضعف نیروهای آمریکایی در منطقه آشکار شده بود و ترامپ می خواست با ترور سلیمانی، این ضعف را بپوشاند. او بارها از هزینه های جنگی ایالات متحده آمریکا انتقاد می کرد و قصد داشت نیروهای آمریکایی را از منطقه خارج کند. اگر چه پنتاگون و وزارت جنگ ایالات متحده با تصمیم او مخالف بودند اما ترامپ تمام تلاش خود را برای این خروج به کار گرفت، خوب وقتی دشمن تصمیم به ترک میدان می گیرد، دست به اقداماتی هم می زند برای اینکه بگوید من با تصمیم خود میدان را ترک کرده ام. به اعتقاد من؛ ترور سردار سلیمان را باید از این منظر دید. ترامپ نمی خواست عراق را با شکست ترک کند، او نمی خواست سردار سلیمانی را در نبردی روبرو ترور کند پس چاره ای برایش نمانده بود جز آنکه دستور ترورش را صادر کند. او بارها در سخنرانی های خود برای مردم ایالات متحده اظهار کرده که اگر سردار سلیمانی زنده بود، مردم بیشتری از ایالات متحده کشته می شدند.

به درستی و براساس جمله ی معروف این سردار «ترامپ، قمارباز» است او قمارباز و بازیچه ی قمارباز است. او رفتار قماربازانه ی خود را حتی در دوره ی ریاست جمهوری اش به کار گرفت. نه تنها در زمان ریاست جمهوری شاهد رفتارهای قماربازانه ی او بودیم بلکه در انتخابات اخیر هم این رفتارها را دیدیم. همان طور که قماربازها همواره شکست خود را انکار می کنند، ترامپ نیز هرگز نخواست که شکست خود را در انتخابات ریاست جمهوری بپذیرد.

مهم این است که ترامپ از آشوب درون آمریکا خبر دارد. سفیدپوستان آمریکایی تصور نمی کردند که روزی قدرت شان کاهش یابد و برخی از رنگین پوستان هم در آمریکا صاحب قدرت شوند. ترامپ آخرین تلاش خود را برای حفظ امپریسم آمریکا کرده است. ایالات متحده در برابر روسیه و چین منفعل است و نمی تواند کاری انجام دهد و ترامپ تصور می کند؛ بهترین کار این است که تفکر برتری نژادی در ایالات متحده حفظ شود و سفیدپوستان در برخی از ایالات همچنان صاحب قدرت باشند. او با خدعه و نیرنگ؛ چهره ی آمریکا را حفظ کرده است اما افول ایالات متحده با قمار ترامپ به تاخیر نمی افتد. البته این احتمال وجود دارد که ترامپ بار دیگر در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ ایالات متحده شرکت کند. اما او نام خوبی از خود به جای نخواهد گذاشت، او مرد تزویر، دروغ و ریاست. مردم آمریکا هم اعتقاد دارند که او رئیس جمهور خوش نامی نیست. حالا دیگر ایالات متحده نقش جهانی خود را به عنوان ابر قدرت از دست داده و «جو بایدن» هم به این موضوع آگاه است که آمریکا از پایان تاریخی خود دور نیست، از این رو اگر کسی حکم کند که ایالات متحده در بیست سال آینده وجود نخواهد داشت، چندان حکم عجیبی نکرده است.

همگان می دانند که ایالات متحده برای مبارزه با سردار سلیمانی از حيله استفاده کرد. ترامپ نمی داند که بازنده ی میدان این کارزار است. او حتی در ماجرای ترور سردار سلیمانی از اصطلاحات مربوط به قماربازان استفاده کرده است و در مقابل سلیمانی در سه وجه، اسطوره، تاریخ و سیاست پیروز شد. در ظاهر ترامپ با استفاده از تکنولوژی جنگی و حيله گری توانست سردار سلیمانی را ترور کند اما دیگر سیمایی مطلوب برای ترامپ باقی نمانده است در مقابل راه سردار سلیمانی پرهرو شده است. می بینید که پس از شهادت سردار، نیروهای خموش انقلاب آرام آرام جلو آمدند و در مسیر انقلاب گام برداشتند. ما به برخورداری از چنین انسان ارزشمندی، خرسند هستیم و قطعاً خداوند او را مورد رحمت خویش قرار می دهد و او را با ائمه طاهرين محشور می کند. امیدوارم، خداوند کشور ما را نیز از دشمنان ایران و دشمنان سلیمانی مصون بدارد.

در دهه اخیر، ایران در جنگ های نامتقارن و عملیات های ضد تروریستی در منطقه به شدت قوی عمل کرده است. ابزار نظامی یک مبحث جداگانه است چون ممکن است برخی از کشورها از منظر تجهیزات نظامی نسبت به ایران برتری داشته باشند و می بینیم که برخی از کشورهای منطقه برای تسهیلات نظامی خود هزینه زیادی می کنند اما مهم این است که این کشورها از قدرت نرم ایران برخوردار نیستند و نتوانستند جنگ های منطقه ای را به خوبی پیش ببرند. سردار سلیمانی چه تاثیری در شکل گیری فضای موجود داشت؟

● به اعتقاد من؛ خلوص سردار سلیمانی بایستی الگوی سرداران و زمامداران ما باشد. خلوص

معمار مقاومت



حسن دانایی‌فر

سیاستمدار و سفیر پیشین ایران در عراق



«حسن دانایی‌فر» سیاستمدار و سفیر پیشین ایران در عراق است. او که فارغ‌التحصیل رشته عمران از دانشگاه امام حسین (ع) است، پس از انقلاب وارد سپاه و بعد از آن نیز به عنوان رزمنده در جبهه حضور پیدا کرده و عضو اطلاعات عملیات سپاه و از نیروهای شهید حسن باقری بوده است. او بعد از جنگ هم سمت‌های مختلفی را در نیروی دریایی سپاه و قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء تجربه کرده است. دانایی‌فر پس از حضور در عرصه سیاست خارجی با نیروهای عراقی معارض با صدام ارتباطات ویژه‌ای گرفت و پس از آن نیز از این ارتباطات برای انجام امور فرهنگی و اقتصادی در عراق استفاده کرده و سپس به عنوان سفیر ایران در عراق معرفی شد. وی هم‌اکنون در ستاد هماهنگی امور اقتصادی ایران، عراق و سوریه زیر نظر معاون اول رئیس‌جمهور در حال فعالیت است. همچنین او چه در زمان دفاع مقدس و چه در دوران حضور در عراق ارتباط بسیار نزدیکی با شهید حاج قاسم سلیمانی داشته است. سراغ ویژگی‌های شخصیتی و نظامی سردار حاج قاسم سلیمانی را از او گرفتیم.

باتوجه به ارتباط و آشنایی نزدیکی که با سردار قاسم سلیمانی داشتید و همچنین تسلط‌تان به اوضاع عراق، نقش آقای سلیمانی در دفاع مقدس و ساماندهی نیروها چقدر بود و چقدر توانست از این تجربیات در جنگ با داعش استفاده کند؟

● وقتی که داعش به آن صورت ظهور پیدا کرد، سردار سلیمانی روشی که در جنگ تحمیلی استفاده کرد را در جنگ با داعش بسیار مورد اهتمام قرار داد. در زمان جنگ، ناگهان ۱۵ لشکر صدام در طول ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ کیلومتر و به فاصله‌ی ۱۴۰۰ کیلومتری از مرز ما به سمت شهرهای ما هجوم آوردند، این طرف هم آمادگی لازم نبود، چراکه ساختار نظامی ما تشکیل نشده بود، بعد از انقلاب بود و شرایط سازمان‌ها، ارگان‌های نظامی وضعیتش به گونه‌ای بود که برای همه آشکار است، لذا وقتی که عراقی‌ها وارد شدند یک عده از سیاسیون داشتند تصمیمات دیگری می‌گرفتند، این عده از سیاسیون که الان هم گه‌گاه چنین رفتارهایی را از سیاسیون می‌بینیم، به دنبال روش‌های دیگری بودند، اما ناگهان نیروهای مردمی که وارد می‌شوند اولین بحث‌شان این است که باید کاری کنیم که دشمن متوقف شود، و این شتابی که مانند بهمن پائین می‌آید را متوقف کنیم. همین داستان برای داعش هم بود، وقتی که داعش چهار تا پنج استان و تعداد قابل توجهی از ارتش عراق را دچار مشکل کرد، همین تئوری در آنجا هم مورد استفاده قرار گرفت و اینکه تنها کاری که باید انجام دهیم این است که فعلا هر کجا که داعش هست، متوقفش کنیم.

در واقع در دفاع مقدس بعد از اینکه توقف صورت گرفت، مرحله‌ی دوم انجام شبیخون‌های مستمر و مداوم و انجام عملیات‌های شبه نامنظم، نه نامنظم به معنای چریکی، بلکه ترکیبی از عملیات‌های منظم و نامنظم استفاده شد تا نیروها فرصت سازماندهی پیدا کنند، آموزش صورت بگیرد و واحدهای جدید شکل بگیرند و از آن موقع به بعد آزادسازی سرزمین‌هایی که در تصرف ارتش عراق بود، در دستور کار قرار گرفت. همین ماجرا هم برای داعش اتفاق افتاد، یعنی شاید بتوان گفت این از مهمترین روش‌هایی بود که از نظر استراتژی نبرد چه در زمینه آموزش‌ها، چه در زمینه سازماندهی و چه در زمینه استفاده از تجهیزات و تسلیحات همه آن تجربه‌ای که در جنگ ایران و عراق به کار برده شده بود، در اینجا هم مورد استفاده قرار گرفت و سردار سلیمانی به نحوی شایسته و بلکه جدیدتر و مناسب‌تر همه این تاکتیک‌ها را با استفاده از تجارب گذشته در دستور کار خود قرار داد.

آیا سردار سلیمانی توانست توازن قوا در منطقه را به نفع دولت‌های منطقه برگرداند؟

● به نظرم؛ در مجموع جمهوری اسلامی با روش‌هایی که در اختیار داشته، تا به حال توانسته تعادل و توازن استراتژیک را به‌رغم برتری‌های تکنولوژیک، مالی و امکاناتی طرف مقابل در منطقه به وجود بیاورد و این تعادل بیشتر بازدارنده بوده و توانسته منطقه را در شرایط نسبتاً آرامی قرار داده و در کنار همه‌ی توطئه‌ها، برنامه‌ها و دسیسه‌ها، وضعیت منطقه را از نظر استراتژیک به نوعی پایداری تبدیل کند. در واقع جمهوری اسلامی با تاکتیک‌ها و تکنیک‌های مختلف و راهبردهای متنوع خود توانسته در خیلی از مواقع که دشمن به خصوص با تحریک‌آمیزی و تحرکاتی که صهیونیست‌ها دارند، تلاش می‌کرده جمهوری اسلامی ایران را از تعادل خارج کند و توازنی که به وجود آمده را به هم بزند اما ایران با استراتژی‌های به‌هنگام و به موقع و نسبتاً منعطفانه خود را به کار گرفته و این تعادل را به وجود آورد. در حال حاضر هم جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک پدیده و یک واقعیت اثرگذار قدرتش در منطقه و جهان را تثبیت کرده است، قدرت هم که می‌گوییم با وجوه مختلفش مدنظر است، چون ممکن است



که با ترکیب بین دانش و نیازها به وجود می‌آید. ممکن است کسی دانش زیادی داشته باشد، علم زیادی داشته باشد، تئوری‌های مختلفی را حفظ باشد اما نتواند محصولی تولید کند که کاربردی باشد، یک کسی هم در اجرا قوی باشد اما دانش کافی آن را نداشته باشد، اما وقتی ترکیب بین این دو صورت گرفت، می‌شود هنر و تکنولوژی. اعتقاد دارم مدرسه و مکتب آقای سلیمانی از جمله مدرسه‌های ماندگار در منطقه غرب آسیا خواهد بود، کمالینکه دیدیم بعد از شهادت او بعضی‌ها در دنیا (که البته ما این جمله را قبول نداریم) او را چه گور آری خاور میانه نامیدند، آنچه که ما از چه گور آری می‌دانیم این است که در زمانی که هیچ صدایی علیه استعمارگران نبود، در آمریکای لاتین، ایشان رفتارهایی را از خودش بروز داد که به عنوان یک رفتار چه، گ، و آریایی یا مانوئیسین مطرح شد. با این حال سلیمانی مکتب و مدرسه‌ای فرای این مدارس تشکیل داد. ایده، فکر و ایدئولوژی این شخصیت توانست با رفتارهای مردم همراهی کند. از جمله ویژگی‌های کاری و بسیار مهم او که منحصر به فرد بود، حضور مستقیم و میدانی‌اش در آن چیزی بود که خودش طراحی کرده بود. در واقع نه اینکه فقط نقشه‌ای را طراحی کند تا دیگران آن را عملی کنند بلکه خود به صورت مستمر در اجرای آن دخالت داشت و بر آن نظارت می‌کرد.

رابطه‌ی سیاسی و برخوردش با رهبران نظامی و سیاسی و نیز علمای دینی و گروه‌های مذهبی - سیاسی چگونه بود؟ قطعاً کاریمای سلیمانی بسیاری را در منطقه دلخوری می‌کرد اما او خستگی‌ناپذیر فقط به جلو می‌نگریست. اعتمادش به کسانی که با آن‌ها گفتگو می‌کرد از کجای می‌آمد؟

● من واژه‌ای که از زمان شهادتش - چون ما سال‌ها با ایشان زندگی کردیم و من از سال ۶۰ با ایشان در ارتباط بودم - برای او به کار می‌برم همان معمار مقاومت است و بر آن باور دارم. حضرت امام (ره) معمار انقلاب است، مقام معظم رهبری معمار انقلاب است، فقط رهبر نیست، چون فرق بین معمار و رهبر در این است که ممکن است یک ساختاری را به کسی بدهند تا رهبری کند، اما وقتی به آن اضافه کرد، وقتی آن را تکمیل کرد، وقتی آن را در فضایی که از ابتدا طراحی شده به درستی قرار داد، بالاتر از رهبری و بالاتر از یک مدیر یا مسئول است،



حاج قاسم هم معمار مقاومت است. معمار فقط به مصالح ساختمان نمی‌اندیشد، فقط به ارتفاع ساختمان نمی‌اندیشد، به زیبایی و زاویه‌ها هم می‌اندیشد، به قوس‌ها هم می‌اندیشد، او با مواد عادی که در دسترس خیلی‌های دیگر هم هست، سازه و بنایی را درست می‌کند چشم‌نواز که هر بیننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آقای سلیمانی ترکیب مردم‌داری، توجه به مسائل سیاسی، توجه به مسائل فرهنگی، توجه به مسائل عرفانی و توجه به خصلت‌ها و ویژگی‌های انفرادی و تأثیر آن بر رفتارهای جمعی بود. همین‌ها ساختاری را به وجود آورده بود که باعث شد که جاذبه داشته باشد. او فقط و فقط با بخش نظامی کار نمی‌کرد، بخش سیاسی، بخش فرهنگی، بخش رسانه، بخش جنگ‌های سایبری... همه را زیر نظر داشت، لذا جواب این سؤال این است که بلبه ایشان وقتی که با علما می‌نشست اطلاع و تسلط کافی از مسائل دینی داشت، وقتی که صحبت از عرفان می‌شد توجه او به مسائل اخلاقی حیرت‌آور بود، وقتی که صحبت از طراحی نظامی می‌شد، تسلط او از مسائل امنیتی و نظامی زبانزد بود. همین مسائل از دلائل گرایش گروه‌ها و افشار مختلف سیاسی، نظامی و مردمی به ایشان بود. ■

کسی فقط قدرت اقتصادی داشته باشد، مثلاً ذخائر ارزی‌اش بالای ۱۰۰۰ میلیارد دلار باشد، ولی نتواند از خودش دفاع کند، نتواند از خودش واکنش نشان دهد و باید به نوعی همیشه به دیگران آویزان باشد و التماس دیگران بکند، اما اگر یک مجموعه‌ای با کمترین امکانات اقتصادی و با وجود تحریم و محاصره توانست واکنش دشمن را برانگیزاند، معلوم است که قدرت اثرگذاری دارد و به تنهایی می‌تواند خیلی از پدیده‌ها و همه‌ها را دفع و متوقف کند. منظورم از اثرگذاری این است و البته یکی از کنشگران و نقش‌آفرینان اصلی این صحنه را بایستی سردار دل‌ها، حاج قاسم سلیمانی بدانیم که ایشان به عنوان یکی از استراتژیست‌های مؤثر و مهم منطقه و بلکه جهان عمل کردند.



حاج قاسم در شکل‌دهی بسیج مردمی عراق تا چه اندازه مؤثر بود؟ آیا او توانست نیروهای خنثی در عراق را به کنش‌مندی وادارد؟

● سردار سلیمانی نقش تعیین‌کننده‌ای در این خصوص داشت. او معمار مقاومت بود. سردار؛ مهندس مقاومت نیست، فرمانده مقاومت نیست، او معمار مقاومت است. فرق معمار با واژه‌هایی مثل فرمانده و مدیر یا مهندس در این است که ایشان قدرت زایش و توان ایجاد روش‌های و منش‌هایی را داشت که نه تنها در عراق بلکه در منطقه اعم از کشورهای اسلامی و شیعه و سنی توانست با برنامه‌ریزی‌ها و تئوری‌هایی که داشت و همچنین توانمندی و خصلت‌های رفتاری و شخصی خودش، وفای به عهدش، شجاعتش، پیگیری‌های جسورانه و تئوری‌هایی که منبعث از هدف انقلاب و پیام انقلاب بود، که پیام خودتکایی، است‌پیامی بر پایه این منش که قرار نیست نگاه کنیم که دیگران چه می‌گویند تا منبعث از آن‌ها عمل کنیم، بلکه ما خودمان می‌توانیم یک کنشگر فعال باشیم، نه یک کنشگر انفعالی. سلیمانی یک کنشگر انفعالی نبود، ایشان یک مهره‌ای که ببینند دشمن چه کار می‌کند تا ما بعداً واکنش نشان دهیم و خودمان را با آن‌ها تنظیم کنیم، ایشان یک افق داشت که در آن دشمن را می‌دید و متناسب با آن افق، دیدی که قبل از اینکه دشمن خیلی از کارها را انجام دهد، او وارد عمل می‌شد و اقدام می‌کرد. او بعضی از کارها و فعالیت خود را به صورت فعال و کنشی و نه واکنشی انجام می‌داد لذا با هوشیاری که داشت، طبیعتاً موفق بوده بود این تعادل را به وجود آورد و نقش تعیین‌کننده‌ای در بیداری اسلامی در منطقه هم داشته باشد. حضور جوانان در خط مقدم و برخورد با متجاوزان و کسانی که از هزاران کیلومتر دورتر به منطقه ما وارد شدند، همه از برکات حضور و زحمات او بود.

برخی می‌گویند که جنگ‌های سلیمانی در منطقه از الگوی خاص خودش بهره می‌برد که به آن الگوی جنگ‌های سلیمانی هم می‌گفتند. او در جنگ‌هایش چه موضوعاتی را می‌دید؟ در رفتارش با نظامی‌ها و نیروهای مردمی و نیز طرف مقابل چگونه راهبرد تعریف می‌کرد؟

● سردار سلیمانی پایه‌گذار نوعی مدرسه فکری بود. او یک مکتب و مدرسه‌ی فکری و تئوری خاص داشت که در آن عمل و فکر را با هم درآمیخته بود، لذا وقتی عمل با فکر، دانش و رفتار آمیخته شود، پدیده جدیدی ظهور پیدا می‌کند. همانطور که تکنولوژی یک نوع هنر است



در عراق افزایش پیدا کرد اما به نظرم آنچه در این میان مهم است و باید بگویم، شخصیت چندبعدی شهید سلیمانی است.

منظور تان کدام ابعاد شخصیتی ایشان است؟

● واقعیت این است که ما صرفاً ابعاد امنیتی و نظامی شخصیت ایشان را می‌دیدیم و عموماً در مورد این بُعد از جایگاه ایشان سخن گفته شده است اما به نظر من ابعاد شخصیتی شهید سلیمانی صرفاً به مسائل امنیتی و نظامی محدود نمی‌شود. ایشان از حیث سیاسی و بخصوص اجتماعی هم دارای مولفه‌های شاخص هستند؛ به گونه‌ای که صرفاً بر شیعیان متمرکز نبودند و فقط بر روی مسائل نظامی تمرکز نداشتند. ایشان اخلاق بی‌نظیری داشتند و مخلصانه پای کار آمده بودند؛ نه از سر یک وظیفه کاری یا مسؤولیت نظامی. عشق و محبت ایشان به عتبات عالیات و شیعیان عراق و اخلاص و توکل ایشان بر خدا در همه امور یک مؤلفه اخلاقی واضح بر همگان بود. در مسائل سیاسی و اجتماعی راهبردار ایشان وحدت کلمه شیعیان و نزدیکی گروه‌ها به یکدیگر برای استحکام وجود سیاسی آن‌ها و استقرار اجتماعی شیعه بود. از سوی دیگر همین مسأله در قبال کردها و سنی‌ها هم انجام شد تا آن‌ها به هم و به شیعیان نزدیک باشند. بر این اساس باید گفت که حاج قاسم در نزدیک کردن گروه‌های سیاسی عراق به یکدیگر و مبارزه آن‌ها با تروریسم تکفیری نقش شاخصی داشتند و نگاهشان فقط به شیعیان نبود بلکه کردها و حتی اهل تسنن هم زیر پرچم ایشان حضور داشتند.

اگر کمی به عقب و به سال ۲۰۰۳ میلادی برگردیم، دقیقاً چه موضوعی موجب شد تا نقش و حضور شهید سلیمانی در عراق بر جسته شود؟

● واقعیت این است که در سال ۲۰۰۳ پس از آنکه آمریکایی‌ها به عراق لشکر کشی کردند، فضایی خلق شد که خروجی آن بایکوت شیعیان عراق بود. به عبارتی دیگر فضا، فضای شیعه‌کشی و ارباب و ارباب شیعیان بود. القاعده و بقایای بعث به جنایات وحشتناکی علیه شیعیان دست زدند و یکباره ترور، بمب‌گذاری، بی‌امنیتی، کشتن مردم بیگناه در خیابان و مساجد و مدارس و اماکن عمومی، همه و همه برای تضعیف وجود و روحیه شیعه به اوج رسید تا اینکه آن‌ها (شیعیان) نقش سیاسی در کشور نداشته باشند. شهید سلیمانی با ورود به این قضیه درصد شکست این توطئه بود و نقش برجسته‌ای هم داشت. این برهه دقیقاً نقطه‌ای است که شهید سلیمانی به آن ورود کرد و اثر بخشی زیادی داشت؛ به گونه‌ای که نخست بحث تقویت و انسجام گروه‌های شیعی را جلو برد و این جریان سعی کرد از تجارب ایشان و سابقه کشورداری جمهوری اسلامی بهره ببرد. علاوه بر تقویت این جبهه، شهید سلیمانی سعی کرد تا تجارب جمهوری اسلامی را به این جریان‌ها بیاموزد و از این جهت شیعیان، به نوعی برای کشورداری آماده می‌شدند. پس از آن هم بحث مبارزه با تروریسم را شاهد بودیم که باید بگویم شهید سلیمانی ستون فقرات مبارزه با داعش در عراق و حتی در سوریه به حساب می‌آمدند.

بسیاری از مقامات نظامی، امنیتی و سیاسی عراق صراحتاً اعلام کرده‌اند که اگر شهید سلیمانی به پرونده مبارزه با داعش در عراق ورود نمی‌کرد، این کشور سقوط می‌کرد. چه راهبردی از سوی ایشان در عراق پیاده‌سازی شد که خروجی‌اش تا به این حد مهم و با اهمیت خوانده می‌شود؟

● واقعیت این است که در سال ۲۰۱۴ پس از آنکه نطفه داعش در عراق بسته شد و پرچم‌های سیاه‌رنگ این جریان تروریستی به اهتزاز درآمد، اوضاع و احوال امنیتی در عراق به هم ریخت. دقیقاً به یاد دارم که در آن موقع «حیدر العبادی» که نخست وزیر وقت عراق بود به رغم اینکه توافق امنیتی بغداد و واشنگتن منعقد شده بود، به این نتیجه رسید که آمریکایی‌ها برای ورود و مداخله در عراق و تقابل با داعش وقت کشی می‌کنند. این تعلل آمریکایی‌ها باعث شد تا داعش بتواند در غرب عراق به صورت کاملاً مهندسی شده ریشه بدواند و همین مسأله نیروی انسانی داعش را تقویت کرد که و در نهایت شاهد جنایات متعدد در کشور علیه ایزدی‌ها، کردها و حتی اهل تسنن بودیم. بر این اساس اولین کسی که اقدام به حمایت از عراق در قبال داعش کرد، و شخصاً وارد معرکه شد، شهید سلیمانی بود. جالب اینجاست که ایشان نه تنها از شیعیان بلکه از اهل تسنن و کردهای عراق حمایت علنی کردند و پس از آن، مسلح کردن این جریان‌ها برای مقابله با داعش در دستور کار قرار گرفت.

از منظر نظامی، ارزش این اقدام شهید سلیمانی در روزهای ابتدایی مبارزه با داعش در عراق را چگونه باید تحلیل کرد؟

● ارزش اقدام مذکور به این دلیل بود که در همان موقع ما می‌دیدیم که داعش تا اطراف بغداد پیشروی کرده بود. در همان روزها گزارش شد که عناصر این جریان تکفیری در حوالی

کشورداری شیعه

بر مدار مثلث

فتوای مرجعیت، بسیج مردمی و اسلام علوی

الله أكبر



■ علی الکاظمی

عضو دفتر سیاسی جریان حکمت ملی عراق

«علی الکاظمی» عضو دفتر سیاسی جریان حکمت ملی عراق است، جریانی که سیاست اصولی خود را بر دو محور ضرورت اتخاذ یک سیاست خارجی مستقل و موازنه‌گرا و لزوم اتخاذ رویکردهای نوین و طرح چشم‌اندازهای جدید برای عراق بنا کرده و در سه سال گذشته به رهبری سیدعمار حکیم توانسته است خود را به عنوان نماینده سیاسی بخشی از شیعیان در سپهر سیاسی عراق معرفی کند. اگرچه حضور سردار سلیمانی در عراق از منظر عوام و خواص مربوط به ظهور داعش در این کشور از سال ۲۰۱۴ است، اما دلیل دیگر این حضور به مسائل سیاسی و اجتماعی عراق بازمی‌گردد. علی الکاظمی به کالبدشکافی مبدا حضور شهید سلیمانی در عراق و همچنین مدل راهبردهای او در همسایگی غربی ایران پرداخته است.



بسیاری معتقدند که حضور شهید سلیمانی در عراق صرفاً معطوف به دوران ظهور داعش در سال ۲۰۱۴ بوده است و برخی دیگر تاریخ‌های متفاوت‌تری را نقل می‌کنند. اگر بخواهیم مبدأ حضور ایشان در عراق را به صورت دقیق مورد تحلیل قرار دهیم، باید به چه تاریخی اشاره کنیم؟

● تا جایی که من به خاطر دارم، مبدا ورود سپهبد شهید قاسم سلیمانی به عراق را باید سال ۲۰۰۳ میلادی دانست. بنده چندین مورد با ایشان دیدار داشتم که به بعد از سال ۲۰۰۳ مربوط می‌شود. در آن زمان من عضو مجلس اعلای اسلامی عراق بودم و توفیق داشتم که ایشان را در برخی از دیدارها، ملاقات کنم. حضور ایشان در عراق عموماً بعد از سقوط صدام و حزب بعث بر جسته شد و به نوعی باید بگویم که نیروی قدس فعالیت‌هایش پس از آن زمان



«تاجی» واقع در شمال عراق و همچنین در منطقه «جرف الصخر» حضور پیدا کردند و تمام برآوردها تایید می کرد که بغداد به زودی سقوط خواهد کرد. ورود شهید سلیمانی در مهرماه ۱۳۹۳ باعث شد تا زنجیره محاصره اطراف بغداد شکسته شود و در نهایت داعش به عقب رانده شد. حتی در سامرا گزارش شده بود که عناصر داعش در حال نزدیک شدن به این شهر مقدس هستند اما باز هم ورود به موقع ایشان و آرایش های تاکتیکی باعث شد تا داعش از آنجا هم به عقب زده شود. به هر ترتیب ورود شهید سلیمانی به عراق، تسلیح مردم را در مقابل داعش به وجود آورد که بخشی از این تسلیح مربوط به کردها بود. تا جایی که ما می بینیم مقامات اقلیم کردستان علناً اعلام می کنند که مامدیون ایشان در قبال مبارزه با داعش هستیم.

زمانی که ایشان وارد عراق شدند، آیت الله سیستانی فتوای تشکیل بسیج مردمی عراق را صادر کردند. شهید سلیمانی چگونه این فتوا را در عرصه میدانی به یک سد بازدارنده در قبال داعش تبدیل کرد؟

● به نکته خوبی اشاره کردید. زمانی که مرجعیت عراق فتوای جهاد کفایی صادر کردند، نقش شهید سلیمانی و سپاه قدس دوچندان برجسته شد؛ چرا که حاج قاسم و تیمش بحث برنامهریزی، تسلیح، آموزش و طرحریزی عملیات ها را به حشدالشعبی آموزش دادند و در کنار آن ها وارد صحنه نبرد با داعش شدند. این اقدام اساساً یک روحیه جدید به بدنه نیروهای مسلح عراق تزریق کرد و همین اتفاق موجب به راه افتادن یک موج تقابلی علیه داعش شد. بر این اساس می توانم بگویم که «فتوای مرجعیت، بسیج مردمی و روحیه اسلام علوی» سه عنصر پیروزی علیه تروریست های داعش در عراق بود.

نکته ای که باید مورد نظر قرار بگیرد این است که داعش عملاً یک نیروی عقیدتی است که ستون فقرات آن، تحریف مفاهیم اسلامی و نص صریح قرآن بود و طبیعتاً کسی باید در مقابل آن ها قرار می گرفت که حامل طرز تفکر اسلام واقعی بود. بر این اساس شهید سلیمانی را باید قطب مخالف و سد محکم در برابر ایدئولوژی تکفیری داعش دانست که به نوعی اسلام علوی را به دنیا معرفی کرد. بر این اساس است که می گویم شخصیت ایشان صرفاً جنبه نظامی نداشت. اگر صرفاً بحث مسائل نظامی مطرح بود، بدون تردید داعش به دلیل حمایت از سوی کشورهای منطقه مانند عربستان، امارات، قطر و حتی دولت های اروپایی و آمریکا می توانست بیش از این فاجعه به بار بیاورد. آنها حتی نفت سوریه و عراق را به صورت قاچاق می فروختند و درآمد حاصل از آن را صرف پرداخت حقوق تروریست هایشان در موصل و رقه می کردند؛ یعنی از لحاظ تسلیحات، منابع مالی و انسانی چیزی کم نداشتند. به همین دلیل رویکرد و روحیه شهید سلیمانی توانست این معادله را به صورت دیگری تغییر دهد؛ به عبارتی دیگر ما شاهد رویایی یک ایدئولوژی تکفیری و تفکر مقاومتی در عراق بودیم که نهایتاً کفه ترازو به نفع مقاومت سنگینی کرد.

رابطه ایشان با رهبران نظامی و سیاسی عراق چگونه بود؟

● روابط ایشان با گروه های سیاسی عراق صرفاً به دلیل حسن ظن به ایشان یا جایگاهشان نبود؛ بلکه بحث رفتار و منش شهید سلیمانی و اعتقاد راسخ شان به وحدت کلمه بود که همه را به سمت خودشان جذب کرده بود. به یاد دارم در یکی از دیدارهایی که با ایشان داشتیم بر این موضوع تاکید داشتند که جریان های مذهبی و سیاسی عراق باید سه موج به وجود آمده توسط شیعیان عراق را به دقت مطالعه کنند.

این سه موج کدام بود؟

● به باور ایشان موج اول، انقلاب ۱۹۲۰ علیه اشغال عراق توسط بریتانیا بود. موج دوم، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ بود که شهید صدر و حکیم ستون فقرات آن به حساب می آمدند و موج سوم هم، بعد از سقوط صدام در سال ۲۰۰۳ بود. بر این اساس ایشان تاکید بر مطالعه و تحلیل دقیق این سه برهه زمانی داشتند. همین شناخت

باعث شد تا از سال ۲۰۱۴ تا دیماه سال گذشته که ترور ناجوانمردانه و تروریست گونه ایشان توسط آمریکایی ها رقم خورد، بحث تحلیل سیاسی اوضاع برای گروه های شیعه عراق مهم و در دستور کار قرار بگیرد. این روحیه علناً به رهبران سیاسی - مذهبی و همچنین جریان های تحت اختیار آن ها تزریق شد و همین مساله بود که در جبهه نبرد با داعش می توانست خود را به صورت عملیاتی و مثبت نمایان کند.

یعنی اقدامات شهید سلیمانی صرفاً به جبهه نبرد محدود نمی شد؟

● دقیقاً همینطور است. اگر بخواهم دقیق تر بگویم باید به این نکته اشاره کنم که اقدامات شهید سلیمانی در دو محور اصلی نمایان شد. نخست، در پشت جبهه نبرد و قبل از شروع عملیات ها و دوم، حضور در صحنه و هدایت مستقیم بود. ایشان ۱۷ سال در عراق حضور داشتند و آمریکا را دشمن خود و ملت عراق و همچنین جمهوری اسلامی ایران می دانستند اما عاقلانه رفتار کردند و به خوبی می دانستند که پیچیدگی های کار سیاسی و نظامی در عراق چیست. آمریکایی ها هم در طی این سال ها ایشان را زیر ذره بین داشتند و می دانستند که طرز تفکر شهید سلیمانی و سپاه قدس به چه صورت است اما نتوانستند هیچ موقع از ایشان نقطه ضعف بگیرند و تا زمان ترور این رفتار و استراتژی شهید سلیمانی ادامه داشت. همچنین ایشان همیشه به آینده عراق و مردمش امیدوارانه سخن می گفت. جمله معروف ایشان (کله خیر) وسط مبارزه با داعش از خاطر زدودنی نیست.

حرف آخر

● معتقدم ترور شهید سلیمانی آنهم در فرودگاه پایتخت عراق و در شرایطی که ایشان به دعوت رسمی دولت بغداد به کشور آمده بودند، دامن آمریکایی ها در عراق را گرفته است. از منظر سیاسی شهادت ایشان یک شکاف نسبی در عراق ایجاد کرد و خیلی از دلگرمی ها در میان ملت عراق رخت بر بست و باید اعتراف کنیم که حضور ایشان خلأ بزرگی را به وجود آورد. اما کسانی که در طول سالیان اخیر توسط ایشان تربیت شدند حالا در حال پیگیری همان سیاست ها و راهبردها هستند که آثارش کاملاً محسوس است. لذا با وجود اینکه شهادت ایشان ضربه بزرگی به بسیاری از ملت های مسلمان منطقه بود، اما فکر نمی کنم مکتبی که ایشان در عراق و کل منطقه پایه گذاری کردند از بین برود یا خللی در فعالیتش ایجاد شود. ■



الله أكبر

جای خالی حاجی در صحنه‌ی عراق



■ کاطع النجمان الرکابی

عضو کمیسیون امنیت و دفاع پارلمان عراق

«کاطع النجمان الرکابی» نماینده ائتلاف «دولت قانون» به رهبری «نوری المالکی» و عضو کمیسیون امنیت و دفاع پارلمان عراق است. او معتقد است قاسم سلیمانی فرزندی است که به سوریه، عراق، لبنان و فلسطین تعلق دارد. فرماندهای که چنان به این کشورها آمد و شد می‌کرد که گویی جزیبی از مردم همین سرزمین هاست.



شناخت جامعه‌ی عراق و مبارزان عراقی از سردار سلیمانی چگونه است؟ آن‌ها او را واجد چه ویژگی‌هایی می‌دانند و رهاورد ورودش به منطقه و مسایل دفاعی عراق را چگونه ارزیابی می‌کنند؟ از نگاه عراقی‌ها آیا آن پاکسازی که مراد نظر فرماندهی چون سلیمانی در این منطقه بود که حذف کامل داعش بود، چه میزان محقق شد؟ آیا الگوگیری از او خواست مردم عراق هست؟

● هنگامی که از شهید قاسم سلیمانی صحبت می‌کنیم، روی سخن از شخصیتی معمولی مانند دیگر شخصیت‌های سیاسی و نظامی نیست. شهید سلیمانی یک اسطوره به معنای حقیقی کلمه در همه ابعاد در میدان عمل و فداکاری بود. رسالت این شخصیت بزرگ در زمین این بود که ثابت کند قدرت اسلام بسیار فراتر از قدرت‌های جهانی است. شهید سلیمانی یک مکتب بود، او یک مکتب اخلاقی، تربیتی، سیاسی، نظامی و در هر بعدی بود که انسان می‌تواند به آن بی‌اندیشد. او شخصیتی فرامرزی داشت. او به گونه‌ای به کشورهای سوریه، عراق، لبنان، فلسطین و دیگر کشورهای منطقه رفت و آمد می‌کرد که گویی فرزند این کشورهاست، هیچ گاه احساس نکرد که فقط متعلق به جمهوری اسلامی است؛ بلکه آن احساس وظیفه‌ای را داشت که هر انسان مسلمان و آگاهی باید بر اساس آن اثبات کند توان برخورد با همه مسائل موجود در این کره خاکی چه سیاسی یا نظامی یا در زمینه تربیت معنوی را دارد.

شهید سلیمانی برای همه کسانی که در کنارش کار کردند، یک الگو بود. هر شخصیت نظامی که در کنار این شهید فعالیت کرده باشد، خاکی بودن و فداکاری او را هرگز فراموش نخواهد کرد. سلیمانی حتی لحظه‌ای بر کوچکترین و ساده‌ترین مبارز در جبهه نبرد احساس برتری نکرد. او در هر چیز الگو بود. ید طولایی در جهاد و مبارزه داشت. از سال (۱۳۵۹ شمسی) تا روز شهادتش در میدان نبرد همواره حاضر بود. شعار نداد بلکه عمل کرد. شعله‌ای بود که بر دشمنان زبانه می‌کشید و به همین دلیل هدف نخست استبداد آمریکا قرار گرفت. شهادتش هم چراغ راه برای همه مسلمانان است و همه امت اسلامی به او افتخار می‌کند کافی ست نگاهی به مراسم تشییع پیکر او بیندازید تا گواهی باشد بر این ادعا. مراسم تشییع او هیچ شباهتی به مراسم شهدای دیگر نداشت بلکه در نوع خود منحصر به فرد بود.

سردار سلیمانی الگوی هدایت و معلمی برای همه نسل‌ها بود. او الگوی عملی برای یک

مسیر امنیتی و نظامی بود و به همین دلیل باید از همه برنامه‌های او در سطح همه دانشکده‌های نظامی و مؤسسه‌ها و سازمان‌های نظامی استفاده کرد. ایده‌های او مدل واقعی برای امنیت بود و خودش معلم حقیقی اخلاق اسلامی و الگوی عملی برای یک مبارز حقیقی اسلام در میدان نبرد. شهید سلیمانی در میدان جنگ با دشمن بسیار سرسخت اما در برابر ساده‌ترین رزمندگان خود را کوچک می‌شمرد. این همان راز تفاوت این شهید با دیگران در جبهه‌های نبرد بود. او نمونه‌ی زنده یک انسان مبلغ بود که همه هستی خود را فدا می‌کرد. ما هرگز یاد همراه همیشگی او در جبهه‌های نبرد در هر خاک و مرزی را فراموش نمی‌کنیم، شهید «ابومهدی المهندس» هم‌رکاب شهید سلیمانی بود و او نیز الگوی زنده در کنار حاج قاسم در همه میادین جنگ بود.

استراتژی‌های نظامی سردار سلیمانی همواره در خدمت سیاست خارجی قرار داشت، بسیاری از سران کشورها در دیدار از ایران خواهان مذاکره با او بودند و کشور عراق نیز از طرح‌ها و ایده‌ها و عملکردهای سردار سلیمانی و همترازی منافع ملی و فراملی در نگرش او بی‌بهره نماند. به اعتقاد شما میراث گفتمان حاج قاسم در عراق چه بود؟

● شهید قاسم سلیمانی نقش دیپلماتیک بزرگی چه در بین تشکلهای شیعی عراق یا در زمینه روابط بین این تشکلهای با نظام جمهوری اسلامی ایران و همه گروه‌های مقاومت داشت. او ساعت‌ها وقت صرف نزدیک کردن دیدگاه‌ها بین گروه‌های شیعه در عراق می‌کرد. این عادت همیشگی او طی ۱۰ سال و پس از ورود به صحنه عراق بود و به الگوی واقعی برای همه سیاستمداران در فضای کلی سیاست تبدیل شده بود. به همین دلیل رابطه‌ی او با همه طرف‌ها نه تنها در سطح گروه‌های شیعه بلکه با همه گروه‌های سنی و کرد و مسیحی بسیار خوب بود و از آبرو و اعتبار فراوانی نزد همه آن‌ها برخوردار بود. بنابراین تنها هدف او متحد کردن دیدگاه‌ها در عراق برای مقابله با دشمن بود و مدام برای تحقق این هدف بین گروه‌های مختلف در حال رفت و آمد بود.

می‌دانید که نخست‌وزیری در عراق سهم تشکلهای شیعه است و همواره تا زمان تعیین فرد مکلف برای این سمت مشکلات بسیاری بین همه تشکلهای داشته است، رسالت شهید سلیمانی این بود که ساعت‌ها برای نزدیک کردن دیدگاه‌ها در این زمینه صرف و تلاش می‌کرد فلان طرف و فلان گروه را برای انتصاب یک نخست‌وزیر مناسب متقاعد و اقناع کند.

شهید سلیمانی نقش مهم و بزرگی در تنظیم دولت‌های عراق و برقراری ارتباط بین همه گروه‌های مذهبی و قومی در عراق داشت و اکنون فقدان او در صحنه‌ی عراق و سامان دادن بسیاری از امور کاملاً مشخص است. اگر حاج قاسم حضور داشت، هر گز وقایع این چنینی در عراق رخ نمی‌داد. او حامل یک دیدگاه روشن و استراتژی موفق بود. او نگاهی خدایی به همه امور داشت و به همین دلیل در طرح‌های خود و اجرای آن‌ها چه در سطح سیاسی و دیپلماتی و چه در سطح نظامی و امنیتی موفق بود. پس قطعاً عملیات شهید سلیمانی فقط به صحنه‌ی میدانی محدود نبوده و نقش بزرگی در سطح عملیات سیاسی و ادغام افکار سیاسی چه بین عراقی‌ها یا ارتباط بین دو کشور عراق و ایران داشت که اکنون پس از غیاب چنین شخصیتی واضح‌تر شده است. عراق در حال حاضر به شخصیتی کارآمد و شایسته با دوراندیشی شهید سلیمانی به شدت نیازمند است.

تقویت و فعال شدن جنبش‌ها و گروه‌های مردمی تاثیرگذار در تحولات سیاسی و نظامی کشورهای منطقه عینی‌ترین میراث سردار سلیمانی است که متاثر از آموزه‌های اسلامی، زمینه‌ی تبدیل شدن به رفتار سیاسی و نظامی واحد را فراهم کرد. در عراق سازمان حشدالشعبی عامل پیوند اصلی در این وحدت بود. نقش حاج قاسم در ایجاد این عامل را چگونه تبیین می‌کنید؟

● حاج قاسم نقش بسیار مهم و بارزی در تاسیس حشدالشعبی و تعامل با گروه‌های دیگر داشت و با مرجعیت در ارتباط تنگاتنگ بود. در واقع شهید سلیمانی بود که بسیاری از گروه‌ها را برای حمایت از حشدالشعبی تشویق کرد. بی‌شک نقش اصلی حاج قاسم را در صدور فتوای معروف جهاد کفایی «آیت الله سیستانی» مرجعیت عالی قدر تشیع را نمی‌توان انکار کرد. همه می‌دانیم همان فتوای جهاد کفایی که موجب شد تا نیروهای بسیج مردمی در عراق شکل گرفته و این نیروها دوشادوش نظامیان ارتش با تروریست‌های داعش بجنگند و پس از ورود نیروهای مردمی عراق به صحنه نبرد با داعش، پیشروی‌های ارتش در مبارزه با این گروه تروریستی تسریع شد. شهید سلیمانی همه جانبه از حشدالشعبی حمایت کرد. در زمینه مسلح‌سازی، آموزش نظامی و در سطح افکار استراتژیک نظامی پشتیبان حشدالشعبی بود و با همین رویکرد، دوستش ابومهدی المهندس را یاری کرد. بی‌شک تاثیر و نقش این دو شهید چه در سطح تاسیس و سازماندهی و تعیین خط مشی حشدالشعبی و چه در سطح آوردن مستشاران نظامی برای ترقی فرماندهان حشد کاملاً مشهود و آشکار است.

شخصیت برون مرزی حاج قاسم را چگونه توصیف می کنید؟

● شهید سلیمان به تنهایی یک ملت بود، هیچ انسانی شبیه او نبود، او تنها محدود به ایران نبود به همه امت اسلامی تعلق داشت. حاج قاسم نقش بزرگی در اندیشه مقاومت در برابر استکبار جهانی داشت. اگر نگاهی به افکار او در عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، یمن و همه اماکن مظلومان جهان بیندازید، عمق اندیشه انسانی او را درمی یابید. ■





عبور عراق از خطر با فرماندهی از ایران

■ معین الکاظمی

فرمانده حشد الشعبی



«معین الکاظمی» یکی از فرماندهان سازمان الحشد الشعبی است که در کنار «ابومهدی المهندس» و دیگر فرماندهان این نهاد فعالیت داشته و با «شهید قاسم سلیمان» در بغداد و جبهه های نبرد دیدار داشته است. این فرمانده حشد از محور مقاومت شکل گرفته از عراق تا سوریه و لبنان و یمن سخن می گوید. به اعتقاد او؛ سرنگونی دولت قانونی در سوریه، حزب الله در لبنان، ملت یمن و حشد الشعبی در عراق در نبود استراتژی قوی و سازماندهی جامع قاسم سلیمانی هرگز دور از انتظار نبود.

شما ارتباط مستقیم و نزدیکی با سردار سلیمانی داشتید. قطعا در گفتارهای میان شما با ایشان موضوعات مختلف مورد بحث قرار داشته است. شما نیروهای خود را به مناطق استراتژیک اعزام می کردید و نتایج عملیات های مختلف را تجزیه و تحلیل می کردید. از نگاه شما استراتژی سردار سلیمانی برای منطقه خاورمیانه چه بود؟

● شخصیت شهید سلیمانی به دلیل نگاه استراتژیکی که به جهان اسلام به طور کل و منطقه غرب آسیا به طور خاص داشت، متمایز بود. او با حضور میدانی و آگاهی مستقیم نسبت به وضعیت کشورهای اسلامی و ارتباط تنگاتنگی که با رهبران مقاومت و سران سیاسی داشت، توانست توطئه های استکبار جهانی در منطقه را در نطفه خفه کند. شما به جنگ یمن نگاه کنید. توطئه ی طراحی شده توسط ائتلاف متجاوز سعودی و اماراتی علیه یمن در سال ۲۰۱۴ که با عنوان «ائتلاف عربی» خود را پنهان کرده بود، به دنبال تحمیل سلطه آل سعود و آل زاید بر یمن بود، به ویژه از تنگه «باب المندب»، بندر «عدن» و جزیره «سقطری» گرفته تا دریای سرخ و کانال «سوئز» همه در تیررس طمع ورزی های ائتلاف متجاوز قرار داشت اما مولفه هایی متشکل از پایداری ملت یمن، حمایت جمهوری اسلامی ایران و برنامه ریزی های شهید سلیمانی توطئه هایشان را به شکست کشاند و برعکس وبال گردن خود آنان شد. برای همین عربستان در حال حاضر دست و پا می زند تا از باتلاق جنگ یمن خارج شود.

می دانیم که از سال ها پیش سردار سلیمانی آمد و شدهای مختلفی به عراق داشته است. او در این سفرها در بسیاری مواقع با همتران نظامی خود و در بسیاری مواقع نیز با رهبران سیاسی و مذهبی دیدار و گفتگو داشته است. او مدت ها برای رسیدن به یک اجماع در عراق که بتواند حاکمیت سیاسی و نظامی این کشور را ضمانت کند، با گروه ها و احزاب و شخصیت های مختلف چانه زنی کرده است. به اعتقاد شما دستاوردهای حاج قاسم سلیمانی در اتحاد سیاسی گروه های مختلف در عراق چگونه قابل ارزیابی است؟

● تحرکات شهید سلیمانی با طرف ها و احزاب سیاسی در عراق بر پایه ی روابط همکاری و تفاهم بود. این اقدامات موجب تسهیل روند سیاسی و خارج کردن آن از پیچ و خم های مهم و خطرناک شد که مهم ترین بعد آن در نزدیک کردن دیدگاه گروه های مرتبط با تشکیل دولت پس از فرایند انتخابات پارلمانی بود. نکته مهمی که شهید سلیمانی محور فعالیت های خود قرار داده بود، گسترش خطوط ارتباطی با همه اقشار جامعه عراق از شیعه و سنی تا کرد بود. به گونه ای که اکنون پیامدهای عدم حضور چنین شخصیتی در صحنه ی عراق پس از شهادت درناک شان کاملا مشهور و بارز است و خلا کمالا آشکاری در ساز و کار توافق بین تشکلهای سیاسی به وجود آمده است.



کارآمدی استراتژی های نظامی قاسم سلیمانی در مبارزه با داعش در عراق و ایده ی تشکیل الحشد الشعبی در چیست؟

● هنگامی که جهان صبح روز اول ژوئن سال ۲۰۱۴ با خبر حمله ی داعش و سقوط شهر موصل بیدار شد، لشکرها و تیپ های نظامی ارتش و پلیس از هم پاشیده شدند و زرادخانه سلاح و ذخایر و مهمات را رها کردند و گروه های مسلح باقی مانده از رژیم بعث و القاعده در بسیاری از مناطق شمال و غرب عراق تا کمر بند بغداد فعال شدند. دولت عراق با صدور اظهارات و بیانیه های آمریکا درباره این حمله ی وحشیانه داعش در وضعیت خطرناکی قرار گرفت، زیرا دولت آمریکا این حمله را انقلاب عشایر می دانست که هیچ ارتباطی با آن نداشته و یک موضوع داخلی برای عراق به شمار می رود. این موضع برخلاف توافق استراتژیکی بود که آمریکا در سال ۲۰۰۸ با عراق امضا کرده بود. در این شرایط سخت و باوجود ترس و دلهره از زوایای مجهول و ناشناخته، هواپیمای حاج قاسم سلیمانی در فرودگاه بغداد فرود آمد و با «نوری المالکی» نخست وزیر وقت عراق دیدار کرد. حاج قاسم در این دیدار ایده ی تشکیل حشد الشعبی به عنوان نیروی داوطلب با پشتیبانی فتوای جهاد کفایی را مطرح کرد. حشد الشعبی همان نیروی تازه تاسیس به زودی پیشروی داعش را متوقف کرد و از اینجا بود که عملیات آزادسازی از عمق صحرای «آمرلی»، سراسر استان دیاله و تکریت تا مرزهای

مستقر کرده بود بسیاری از اهداف خود را فراهم می کرده است اما پس از مدتی با مانعی به نام سردار سلیمانی مواجه می شود که بخش مهمی از نقشه های او را نقش بر آب می کند تا جایی که گفتمان عراق از یک کشور اشغال شده به یک کشور مستقل ارتقا می یابد. طبیعی ست که اتاق فکر کاخ سفید از مدت ها پیش به حذف سلیمانی فکر کند و راه های مختلف را برای عملیاتی کردن آن مورد ارزیابی قرار دهد. آیا آمریکا فقط از عراق نگران بود یا این نگرانی به دیگر مناطق مورد علاقه ای این کشور هم سرایت کرده بود؟

● هنگامی که آمریکا برای تضعیف و حمله به جبهه ی مقاومت که در کشورهای منطقه از فلسطین گرفته تا لبنان و سوریه و یمن و عراق به محوریت جمهوری اسلامی توطئه چینی کرد که حمایت مالی کشورهای حاشیه خلیج فارس و در صدر آن ها عربستان سعودی پشت آن قرار داشت، اگر مقابله میدانی و سریع حاج قاسم از طریق سازماندهی نیروهای مقاومت و حمایت از آن ها نبود، چیزی نمانده بود که محور مقاومت در برابر خواست استکبار تسلیم شود. به همین صورت بود که شهید توطئه، سرنگونی دولت قانونی در سوریه، حزب الله در لبنان، ملت یمن و حشدالشعبی در عراق را به شکست کشاند. طبیعتا چنین استراتژی های قوی و سازماندهی های جامع حاج قاسم بود که آمریکا وجود او را سدی بر سر راه خود دید و اتفاق افتاد آنچه نباید! خوب است بدانید نقشی که محور مقاومت ایفا کرد، در مبارزه با تروریسم داعش و القاعده و رژیم صهیونیستی نمود یافت و این فداکاری ها و حمایت های جمهوری اسلامی و بیداری آن بود که از ملت های منطقه در برابر خطر سقوط و فروپاشی محافظت کرد. خوب در نهایت امریکا تصمیم گرفت که فکر خلاق و دستان قدرتمند حاج قاسم را هدف قرار دهد و او را با خیانت در خاک عراق و برخلاف تمام منشورهای بین المللی و حقوق بشری ترور کند و چنین کرد. این ترور فقط توحش و روحیه ی استکباری آمریکا را در برابر جهانیان به تصویر کشید.

حال در نبود سردار سلیمانی خیال آمریکا بابت این منطقه آسوده شده است اما آیا این آسودگی خاطر طولانی مدت خواهد بود؟ آیا مسیر آینده ی مبارزه با تروریسم پس از سلیمانی همچنان پررنگ خواهد بود؟

● ترور شهید سلیمانی در فرودگاه بغداد فقدان و خسارت بزرگی برای محور مقاومت در منطقه همه آزادگان جهان به شمار می رود، اما خط مشی این شهید بیش از پیش در جان های مبارزان انقلابی تثبیت و تقویت شده و برخلاف توهم پوچ آمریکا که با این ترور محور مقاومت را از بین برده است، شواهد گواه آن است که فرزندان مکتب جهادی حاج قاسم سلیمانی در عراق و لبنان و یمن و سوئیه و فلسطین اشغالی به راه او ادامه می دهند.

این نگرانی وجود دارد که حشدالشعبی پس از ترور فرماندهان مقاومت در فرودگاه بغداد تاثیر گذاری اش برای مقابله دچار خدشه شده باشد. اگر حشد انسجام و انگیزه ی خود را از دست بدهد، قطعاً خیال آمریکا بابت عراق بسیار آسوده خواهد بود. نقشه ی راه نیروهای حشد برای آینده چیست؟

● حشدالشعبی یک نیروی نظامی قانونی است که تحت پوشش رسمی دولت عراق و با تصمیم پارلمان فعالیت می کند و تاکنون دستاوردهای بزرگی محقق کرده است. در حال حاضر نیز با هماهنگی با دیگر دستگاه های امنیتی عراق در همه محورهای نبرد برای دفاع از مرزهای عراق و مبارزه با سلول های خفته تروریسم حضور دارد. بسیاری از گروه ها و طرف های مختلف خبیثانه تلاش می کنند حشدالشعبی منحل و در نهادهای ارتش و پلیس ادغام شود، اما انضباط حشد و پایداری آن در کنار پشتیبانی مردمی و حمایت مرجعیت عالیه و موضع ثابت تشکلهای سیاسی ملی در برابر این سازمان که بزرگترین امید برای تضمین سلامت عراق در مبارزه با توطئه های دشمن به شمار می رود، این تلاش ها را ناکام گذاشته است. ■



عراق و سوریه آغاز شد و طی دوره ای برق آسا، حشدالشعبی با ۳۰ لشکر مبارز، هندسه ی جنگی و یگان های داوطلب خود را با تجربه و تخصص مستشاری «شهید سلیمانی» و مجاهدان حزب الله لبنان تشکیل شد و پیروزی های بزرگی تحقق یافت. پس از آن بود که ارتش و پلیس عراق روحیه گرفت و ارگان های خود را متحد کردند و در کنار حشدالشعبی به مبارزه علیه داعش و تروریسم پرداختند.

قطعاً عراق برای آمریکا صحنه ی اقتصادی و سیاسی بسیار مهم و حساسی بوده است. این کشور دولت در سایه ای برای خود در عراق تشکیل داده و قطعاً با قوای نظامی که در عراق



کشتار مشروع برای آمریکایی ها!

این بخش به پرسش شما درباره استراتژی های شهید سلیمانی در سوریه بازمی گردد با بیان این نکته که من؛ این استراتژی ها را به اختصار و به طور خلاصه در یک نقطه ای واحد می بینم و آن اینکه آن شهید، یک فرماندهی بر جسته نظامی در سطح بین المللی بود. این مرد بزرگ با چشم خود و به وضوح دید که مردم سوریه از فرقه ها، رنگ ها و گرایش های مختلف پشت دولت رسمی سوریه ایستاده و از آن حمایت می کنند. حال با چنین یقینی چه می کرد؟ او متعهد به حمایت از دولت سوریه و تعامل رسمی با آن شد، زیرا با این یقین رسید که حمایت از دولت به مفهوم حمایت از آحاد مردم سوریه است. مردم سوریه در تمام این سال ها ستون اصلی پایداری دولت سوریه را در مقابل یک جنگ جهانی عجیب و غریب به رهبری امپریالیسم و صهیونیسم جهانی تشکیل دادند.

راهبردهای نظامی سردار در سوریه چگونه قابل ارزیابی است؟

● این یک پرسش جامع و کلی است که شامل یک بایگانی از ثبت فعالیت های روزانه، مقابله عملی و میدانی با مشکلات روی زمین و ارائه راهکارهای مناسب برای هر مورد به طور جداگانه می شود. در سوریه جنگ آغاز شد پس نیاز به جذب و بسیج نظامی بود. تجهیزات نظامی، مهمات و سربازان منتقل شدند. یک جاده جدید باز شد، یکی از گذرگاه ها بسته شد و باید کمک های هوایی از طریق فرودگاه ها به دست افراد محاصره شده می رسید. استحکامات، پیش بینی ها و دفاع از مکان های مهم در میدان، جبهه ها و مکان های مختلف در نظر گرفته شد، از دفاع از یک پایگاه نظامی گرفته تا دفاع از یک مکان غیرنظامی و دفاع از یک مکان مقدس از مقدسات و فرهنگ مردم ما با تمام رنگ ها و فرقه های آن همه و همه تلاش های و استراتژی های خاص خود را می طلبید. مدیریت نظامی و استراتژیک سردار سلیمانی بود این امور را سازماندهی کرد و همان طور که همه مشاهده کردیم؛ تروریسم و استکبار در کشورمان ناکام ماند.

مادر سوریه؛ در یک نقطه برای دفاع از هر مقدساتی خواه مسجد یا کلیسا مبارزه کردیم و در نقطه ای دیگر از دارایی و مایملک شهروندان و موسسه های آن ها در جنگی طولانی، بی رحمانه و گسترده که بر خاک سوریه فرود آمد. نقشی که سردار سلیمانی در این وضعیت حساس و خطیر ایفا کرد، او را در ردیف فرماندهان بزرگ نظامی در تاریخ ملت ها قرار می دهد. می پرسید مگر او چه کرد؟ او فعالیت گسترده ای را در امتداد منطقه وسیعی که شامل کشورهای بی شماری بود، هدایت کرد. شناخت اقدامات، استراتژی ها و جایگاه فراموش نشدنی شهید سلیمانی کار آسانی نیست. پس آیا می توان صفحه ای به گستردگی فعالیت های او گشود؟ من پاسخ می دهم که خیر!

به دنبال شهادت ایشان، موجی از محکومیت ها و واکنش ها در سطح جهانی به راه افتاد اما آیا صرف اکتفا به محکومیت و واکنش های عمومی در جهان می تواند ابعاد حقوقی این جنایت را تبیین کند؟ آیا باید انتظار برنامه ای مشخصی برای پاسخگویی به اقدام را داشت؟ در همین زمینه چه حرفی برای آمریکا باقی می ماند؟

● قدرتی که در دست هر کشور است نماد و نمایانگر مشروعیت آن در داخل مرزهای خود می باشد و هر دولتی از توانایی های خود برای اعمال قوانین تعیین شده در چارچوب حاکمیت بر شهروندان و در چارچوب مرزهایش استفاده می کند. حال قانون چگونه وضع می شود؟ قانون مطابق با قوانین حقیقی، ارزش ها، اخلاقیات و بر اساس اجماع نظر نخبگان مدنی و قانونگذاران تعیین می شود. اما درباره قانون بین الملل چطور؟ قانون بین الملل توسط گروهی از کشورها وضع می شود تا روابط بین کشورها را در محافل بین المللی و جامعه بین الملل که مهره های آن دولت ها هستند نه افراد، تنظیم و سازماندهی کنند. هنگامی که رفتار شخص حقیقی یا شخص بین الملل طبق قوانین اعم از قوانین بین المللی یا ملی انجام شود، این یک رفتار مشروع و بدون ابهام است، اما ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از اعضای جامعه بین المللی تنها زمانی بر اساس قوانین بین الملل رفتار می کند که مطابق با خواسته های این کشور باشد و اگر همین قوانین در تضاد با سیاست های واشنگتن باشد، در نخستین تقاطع از مسیر قوانین جامعه جهانی جدا می شود و راهی را برای خود ایجاد می کند. در واقع آمریکا در نخستین تفاوت بین این قانون یا آن قانون؛ با منافع خود قانون بین المللی را لگدمال می کند. همین رفتارها و رویکردها به ما ثابت می کند که آمریکا در جبهه تمدن قابل اعتماد نیست و نمی تواند رهبری بشریت را به عهده گیرد. فکر می کنید آمریکا با چه حقی و بر اساس کدام قانون نانوشته بین المللی اقدام به ترور یک افسر بلند پایه ی کشوری دیگر آن هم در قلمرو یک کشور سوم می کند؟ شما یک قانون (به معنی واقعی کلمه) بیابید که به چنین حقی تصریح کند. خیر؛ هیچ قاعده ی قانونی برای این اقدام غیر انسانی وجود ندارد و صرف رفتارها و اقدامات شرم آوری است که اساس آن انحراف قدرت است نه قدرت حقیقت.

محمد امین رجا

نماینده حزب حاکم بعث سوریه



«محمد امین رجا» نماینده حزب حاکم بعث سوریه در پارلمان این کشور در سالروز شهادت «سردار قاسم سلیمانی» دیدگاه خود را درباره شخصیت، جایگاه، فعالیت های شهید و ابعاد حقوقی ترور و حشیانه آمریکا تبیین کرد.



شما یک نماینده فعال در حوزه مقاومت و مرتبط با حزب الله هستید و بدون تردید با استراتژی ها و اهداف و جایگاه شهید قاسم سلیمانی در منطقه از نزدیک آشنا هستید. او را در عرصه دیپلماسی و متحد کردن نیروهای مقاومت در داخل و خارج از سوریه چگونه می بینید؟ آیا ایشان استراتژی واحد و مشخصی برای این کشور مدنظر داشت یا اقدامات مشابه آنچه در عراق و برخی کشورهای منطقه جریان داشت، بود؟

● قبل از پاسخ دادن به این پرسش می خواهم یادآوری می کنم که حاج قاسم سلیمانی یک شخصیت رسمی نظامی وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در جمهوری ایران است و بیش از آنکه یک شخصیت سیاسی باشد، یک شخصیت نظامی است، اگرچه از مراکز تصمیم گیری سیاسی در منطقه خاورمیانه دور نبود. اما در ارتباط با فعالیت سردار قاسم سلیمانی در سوریه باید بگویم که جمهوری عربی سوریه دارای روابط سیاسی و نظامی مشخصی با جمهوری اسلامی ایران بر اساس همکاری و احترام متقابل به تصمیمات سیاسی، نظامی و حاکمیت هر دو کشور است و هر اقدامی که توسط کارگزاران دو طرف در هر دو کشور صورت گیرد، از طریق کانال های رسمی و مطابق با توافق نامه ها و قوانین حاکم بر روابط دو کشور انجام می شود. بنابراین حضور شهید سلیمانی در سوریه در وهله نخست و پیش از هر چیزی برگرفته از مشروعیت او بر اساس تعامل رسمی با دولت سوریه بود و از آنجا که اکثریت مردم سوریه پشت حکومت رسمی ملی خود که نماد حاکمیت و وحدت و ضامن عدم تجزیه وطن به عنوان اساس وجود همه است، ایستاده اند، درمی یابیم که توده ها، احزاب و نیروهای ملی در سوریه از تعامل رسمی دولت با دوستان، خواه دوستان روس یا دوستان ایرانی یا هر نیروی دیگری که در کنار ما بوده و از ما حمایت کرده اند، استقبال می کنند. به همین دلیل است که مشاهده کردیم اقشار مختلف مردمی در سوریه، رهبران احزاب و چهره های اجتماعی که برای همکاری با این مجاهد بزرگ و فرمانده نظامی ارشد جهت نابودی تروریسم و مقابله با عناصر افراطی و متجاوز اجماع نظر داشتند، چگونه به سوگ سردار نشستند. اما در



برای بازگشت به دوران وحشی گری و حیوان گرایی، عصر زد و بند و دستگیری و عصر فقدان قانون و فقدان انسانیت و معانی والای آن است، بنابراین چنین شخصی در صحنه‌ی بین‌المللی نه تابع منطق و دلیل و نه قانون می‌شود و این موضوع بسیار خطرناک است چرا که به مفهوم انحراف از انسانیت به سمت نابودی انسانیت است و این به نفع هیچکس نیست. انحراف حرکت از مسیر قانون به سمت خط زور نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه رهاوردی غیر از کینه‌توزی و نفرت به همراه نخواهد داشت. این نکته را هم باید افزود و جلوی چشم قرار داد که قدرت در انحصار فرد یا گروه خاصی باقی نمی‌ماند، بلکه روز به روز از دستی به دست دیگر منتقل می‌شود. همه می‌دانیم که ایران و عراق دارای توافق‌نامه‌های رسمی نظامی با یکدیگر هستند و این توافق‌نامه‌ها حضور رهبران ایران در خاک عراق را در نظر بگیرید. به عنوان مثال؛ فرض کنید ایران یک هدف آمریکایی را در کشوری مورد هدف قرار دهد که دارای توافق‌ها و روابط نظامی با آمریکا است مثلاً یک فرماندهی ارتش آمریکا در خاک کره جنوبی هدف قرار دهد. آمریکا در این صورت چه می‌کند؟ آیا باز هم همان طور که درباره ترور سردار ادعا می‌کنند، آن را قانونی می‌دانند؟! البته منطق ما و منطق قانون بین‌الملل چنین رفتاری را باطل و غیر قابل قبول می‌داند و ایران بر تراز چنین رفتارها و فراتر از هر گونه قیاسی است اما ایالات متحده با چنین اقداماتی به دنبال زمینه‌سازی برای حرکت در مسیری است که همه را به ورطه‌ی نابودی و دنیای ناامنی می‌برد.

پس از سردار سلیمانی مسیر و سرنوشت محور مقاومت و به طور کل آزادی خواهان جهان چگونه خواهد بود؟ آیا اتحاد موجود حفظ خواهد شد؟

● قطعا هر محوری در این دنیا مردان و ستون‌های ویژه خود را دارد، هر محوری خاستگاه مردمی و ثقل عمومی برای تفکر بنیادین و رویکرد ویژه خود را دارد، محور مقاومت نیز این قاعده مستثنی نیست. این محور رهبران، شخصیت‌ها و مردانی دارد که هر کدام جایگاه، اهمیت و نقش خاص خود را دارند، محور مقاومت دارای پشتوانه و پایگاه مردمی در سطوح مختلف است. حاج قاسم سلیمانی در این محور یک انسان عادی نبود، او یکی از رهبران و فرماندهان برجسته در محور مقاومت بود که پایداری و قدرت، صبر و عناد و صلابت و استقامت در جبهه‌های جنگ، میدان جهاد و جبهه‌های مقابله با تروریسم در سراسر منطقه را در آن واحد داشت. اما در عین حال می‌توان گفت که حاج قاسم دست پرورده‌ی مکتب مقاومت بود نه اینکه او این محور را ایجاد کرده باشد. محوری که برای حقیقت مبارزه می‌کند یک محور قدیمی است و این محور قبل از ظهور حاج قاسم سلیمانی وجود داشت، حاج قاسم ثمره‌ی درخت مقاومت بود و محور مقاومت به تربیت و پرورش چنین رهبر برجسته‌ای افتخار می‌کند. بنیانگذار این محور امام خمینی «ره» بود و رهبر فقید سوریه نیز در کنار ایشان در تأسیس این محور مشارکت داشت. هنگامی که این دو بزرگ‌مرد در حال مبارزه با جهان استکبار بودند، حاج قاسم در عنوان جوانی بود، بنابراین در مدارس آن‌ها که همان مدرسه‌ی مبارزه، جهاد، مقاومت، کبریا و عزت و کرامت است، رشد کرد و به بار نشست. این تاریخ به ما اطمینان می‌دهد که محور مقاومت ثابت، پایدار و مداوم است. درست است که ما جسم حاج قاسم را از دست داده‌ایم، اما روح او همچنان زنده است و الگوی هزاران نفر از نیروهای محور مقاومت باقی خواهد ماند. ■



هیچ توجیه و بهانه‌ای برای این ترور وحشیانه وجود ندارد که آمریکا بتواند دست کم به عنوان دستاویزی برای خود ارائه دهد. با زبان قانون بین‌الملل اگر بخواهیم سخن بگوییم باید بپرسیم آیا جنگ آشکاری بین آمریکا و جمهوری اسلامی بر پا بود؟ آیا به عنوان مثال آمریکا مجاز به حمله‌ی نظامی علیه یک هدف ایرانی در خاک یک کشور سوم بوده است؟! رفتارها و اقدامات آمریکا به منزله مقدمه‌چینی، ایجاد و بازگشت قانون جنگل و قدرت یافتن زور بر مر قانون است، قانونی که طبق آن قدرت باید بدون هیچ گونه تهاجم و خونریزی در مسیرش حرکت کند. پس وقتی عملاً چنین رفتارهای خارج از قانون که همه درباره آن به اجماع نظر رسیده‌اند، رخ می‌دهد، نشان‌دهنده‌ی تمایل درونی و واقعی این یا آن شخص بین‌المللی





پرونده‌ی ترور باز است



■ علی مقصود

سرتیپ بازنشسته ارتش سوریه

«علی مقصود» سرتیپ بازنشسته ارتش سوریه و از فرماندهان حاضر در میدان مبارزه با تروریسم است. این سرتیپ سوری در پاسخ به پرسشی درباره خدمات قاسم سلیمانی در منطقه می‌گوید: او یک دایره‌المعارف فکری، سیاسی، امنیتی، نظامی و اجتماعی ممه‌ور به اعتقاد راسخ و ایمان استوار بود.



شما خود یک فرماندهی نظامی هستید و حضور در میدان جنگ را تجربه کرده‌اید. قطعاً راهبرد یک فرماندهی موفق، هنر توزیع و به کارگیری توانایی‌های نظامی به منظور بر آوردن کامل اهداف راهبرد است. به اعتقاد شما راهبرد قاسم سلیمانی برای منطقه و طبعاً سوریه چه بود؟

● شخصیت شهید قاسم سلیمانی با صفات و ویژگی‌های منحصر به فردش که کاریز ما و تفکر عمیق را توأمان داشته، یک دایره‌المعارف فکری، سیاسی، امنیتی، نظامی و اجتماعی را ممه‌ور به اعتقاد راسخ و ایمان استوار به ارزش‌های اصیل و مبانی والا تشکیل می‌داد تا از طریق همین ویژگی‌ها یک فرمانده بزرگ و رهبر استراتژیک بی‌نظیر باشد. شهید سلیمانی به حق «چه گوارا»ی روزگار مادر آسیا و در سطح انقلابیون برای تحقق اهداف عادلانه و مبارزه با نیروهای استکبار و بی‌عدالتی در جهان بود. این شخصیت الهام‌بخش و روشنگر نقش مهم و محوری در نزدیک کردن دیدگاه‌ها بین بسیاری از نیروها و جریان‌ها با دولت سوریه، به ویژه در شمال شرق کشور و تغییر گفتمان قبیله‌ای داشت و این گفتمان را به اتحاد برای میهن و حاکمیت کشور بر کل اراضی آن ترغیب کرد.

● بدون شک تجربیات شهید سلیمانی و دانش او در حوزه جنگ‌های نسل چهارم، جنگ‌های چریکی و قرار دادن این دانش و تجربیات به‌طور مستقیم در اختیار تشکیلات و فرماندهان نظامی ارتش سوریه از یکسو و تقویت نیروهای ارتش سوریه با پشتیبانی نیروهای مقاومت و نیروهای کمکی شامل گروه‌های عراقی، افغان، سوری و لبنانی از سوی دیگر به فرماندهان مقاومت و در صدر آن‌ها شخص سردار سلیمانی کمک کرد تا به گروه‌های تروریستی؛ نفوذ و اطلاعات لازم را به ویژه در باره ملیت‌های حاضر در این گروه تروریستی جمع‌آوری کنند و بتوانند با جنگ روانی و تبلیغات قوی چنان ضربه‌ای به آن‌ها وارد کنند که مفاهیم و ایده‌های به اصطلاح جهادی آن‌ها را باطل کنند. سردار سلیمانی گروه‌های مقاومت مردمی را در دیر الزور و سایر مناطق تشکیل داد. او نقش بزرگی در آزادسازی حلب ایفا کرد. شخصاً فرماندهی عملیات آزادسازی بوکمال و دیرالزور را به عهده گرفت و با عناصر تروریستی و حامیان آن‌ها به مفهوم حقیقی کلمه جنگید و بر آن‌ها پیروز شد. این شعار نیستند بلکه همگان نتایج عالی و شگفت‌انگیز آن را مشاهده کردند.

امروزه دیپلماسی ابزار کاستن هزینه‌های شکست و نهاده‌ی نه کردن دستاوردهاست و بدون دیپلماسی نمی‌توان دستاوردهای قدرت را تثبیت کرد و عملاً دستاورد میدانی داشت. قطعاً فرماندهی شهید سلیمانی به حوزه‌ی نظامی محدود نبوده و او دیپلماسی به سبک متفاوتی را در مدیریت جنگ در جبهه مقاومت به کار می‌گرفت. از نگاه شما نبوغ دیپلماسی او برای تثبیت قدرت مقاومت در چه بخش‌هایی بیشتر بروز یافت؟

● بله همین‌طور است که دیپلماسی ابزار کاستن از هزینه‌هاست آنهم به نفع جبهه خودی. سردار سلیمانی با ایفای نقش موثر در تغییر موضع حماس نسبت به سوریه به روشی مثبت، اختلاف بین دولت سوریه و حماس را تا حدود زیادی برطرف و آن‌ها را به هم نزدیک کرد. او همکاری و هماهنگی با جناح‌های مقاومت در لبنان (حزب‌الله) و فلسطین (جهاد اسلامی و حماس) را بر اساس قاعده‌ی وحدت دیدگاه و هدف برای محور مقاومت؛ تقویت و نقش بزرگی در تحقق نتایج مثبت و مهم در سطح منطقه داشت. او یک الگوی شگفت‌انگیز برای رهبری و فرماندهی در عین برخورداری از تواضع و ایمان بود و یک مکتب جهادی را در منطقه بنیان نهاد که هزاران نفر از کسانی که صاحب روح ایثار فداکاری بودند، به آن پیوستند و گام در راه شهادت نهادند. علاوه بر آن، شهید سلیمانی صاحب خرد استراتژیک بزرگی بود که از نیروهای استکبار و تروریسم پیشی گرفت و نقشه‌های شومشان را نقش بر آب کرد و آن‌ها را شکست داد. از یاد نمی‌برم که این تاکتیک‌های دیپلماتیک شهید سلیمانی بود که طرح‌های تفرقه‌افکنانه و تجزیه طلبانه دشمن را خنثی و مزدوران تروریستی آن‌ها را از داعش گرفته تا گروه‌های تروریستی مشابه آن چون «جبهه النصره» و «حرار الشام» و ما إلى ذلک را به بدترین شکل ممکن شکست داد.

سرانجام گروه تروریستی داعش را در پرتو تلاش‌های سردار سلیمانی در سوریه چگونه می‌بینید؟

● گروه‌های مقاومت به فرماندهی حاج قاسم توانستند ضربات قاطع و مشخصی را به نقاط قوت گروه‌های تروریستی وارد کرده و به دست نخبگان شهادت طلب نابود کنند. این چنین بود که داعش سقوط، و شکست آن به سرعت به مناطق دیگر نیز سرایت کرد. اصولاً در همان زمان؛ هنگامی که خبر حضور قاسم سلیمانی می‌رسید، جبهه‌های تروریسم پیش از آنکه عملیات را آغاز کنند دچار وحشت و فروپاشی می‌شدند. نام و تصویر حاج قاسم همیشه با مفاهیمی چون پیروزی ارتش سوریه و شکست تروریسم همراه است. اکنون نیز بقایای داعش در حال مرگ هستند و دیگر قادر به انجام هیچ عملیاتی یا ایجاد تغییر در معادلات میدانی نیستند. این از دستاوردهای سردار سلیمانی بود.

چه تعریفی از جنایت فرودگاه بین‌المللی بغداد و پاسخ به این جنایت دارید؟

● درواقع نقش محوری که شهید سلیمانی در سرنگونی پروژه‌های آمریکایی صهیونیستی در منطقه به ویژه فلسطین داشت، کاخ سفید را به ترور او متوسل کرد. هنگامی که آمریکا؛ شهیدان سلیمانی و ابومهدی المهندس یعنی فرماندهان بزرگ مقاومت را در فرودگاه بغداد با یک عمل جنایتکارانه، ناجوانمردانه و مغایر با قوانین بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل هدف قرار داد، مرتکب یک جنایت جنگی شد. البته ایران در پایگاه عین‌الاسد پاسخ این جنایت را داد و پرونده همچنان و از طریق اخراج آمریکا از منطقه باز است. از نگاه من؛ سلیمانی، شهید نمونه‌ای است که توصیفش به فرهنگ لغت و واژه‌نامه‌ای شایسته قد و قامت او نیاز دارد. او در وجدان ما و در ضمیر ابدیت زنده خواهد ماند و ما به ارزش‌های او و مکتب بزرگ جهادی‌اش وفادار خواهیم ماند. ■



از جبهه‌ی مقاومت تا پروژهی صهیو-آمریکا



● ولید سکریه

نماینده اهل سنت مجلس لبنان

«ولید سکریه» نماینده اهل سنت مجلس لبنان وابسته به فراکسیون وفاداری به مقاومت است. او به تفصیل حضور حاج قاسم سلیمانی را در جبهه‌های مختلف منطقه در عراق، سوریه، یمن و لبنان مرور کرده و اعتقاد دارد که در نبود فرمانده بازم با وجود مکتب بنیادین و اعتقادی در بین ملت‌های آزادیخواه، توطئه‌های صهیونیستی آمریکایی در منطقه راه به جایی نخواهد برد.



برخلاف بهار عربی که بیشتر رنگ و بوی نظامی گری و سلطه‌ی نظامیان بر مردم داشت، شکل‌گیری ارتش‌های مردمی با محتوای ایدئولوژیک مهمترین دستاورد سردار سلیمانی در منطقه خاورمیانه بود. آن‌هم درست در زمانی که ساکنین کشورهای اسلامی خطر تروریسم داعشی و حضور نظامیان اشغالگر آمریکایی و اسرائیلی را در سرزمین‌های خود حس کردند. مدیریت و بسیج این خیزش‌ها با جریان کلانی همراه بود که قاسم سلیمانی آن را به راه انداخت. او در اندک زمانی به اتاق‌های کار روسای جمهور و فرماندهان نظامی کشورهای منطقه راه می‌یابد و برنامه‌هایی را برای جلوگیری از پیشروی تروریست‌های افراطی ارایه می‌دهد. او همزمان در سه میدان حضور پیدا می‌کند: موصل عراق، حلب سوریه و القاعده یمن و عملاً موجب می‌شود که این کشورها از استحاله‌ی نظام‌های خود نجات یابند. او هم در میدان دیپلماسی یک‌ه‌تاز می‌شود و هم میدان نبرد و به تنهایی فرماندهی نیروهای مردمی سراسر منطقه را با پشتیبانی دولت‌های منطقه به دست می‌گیرد. به اعتقاد شما قاسم سلیمانی چگونه به این موقعیت یعنی فرماندهی فرامرزی دست یافت؟

● ابتدا فرصت می‌خواهم تا به روح شهیدان «قاسم سلیمان» و «ابومهدی المهندس» درود و فاتحه هدیه کنم که مصداق آیه «احیاء عند ربهم یرزقون» هستند. قطعاً شهید سلیمانی از نظر استراتژیک در منطقه مورد نظر ما از فلسطین گرفته تا سوریه و یمن و عراق و غیر آن؛ حضور مداوم داشت. او در ایران فرماندهی سپاه قدس بود. سپاه قدس یک قدرت نظامی در ایران است که توسط جمهوری اسلامی تأسیس شده و همانطور که از نامش مشخص است، وظیفه‌اش آزادسازی فلسطین و قدس است. هدفش هم درگیری مستقیم با دشمن صهیونیستی است نه هیچ کشور دیگری مثلاً در همسایگی شرق ایران یا مرکز آسیا یا هر کشور دیگری.

در این منطقه جنگ بین دو جبهه و محور در جریان است: جبهه نخست؛ طرح صهیو-آمریکایی ست که به دنبال سیطره بر منطقه و قرار دادن آن در قبضه استکبار جهانی آمریکایی

ابزار آن یعنی رژیم صهیونیستی است و در کنار آن‌ها برخی رژیم‌های عربی وابسته به آمریکا و سرسپرده به سیاست‌های آن نیز همکاری می‌کنند. اما در جبهه‌ی دوم نیروهای مقابله با طرح صهیو-آمریکایی به رهبری جمهوری اسلامی ایران قرار دارند. این نیروها متشکل از نیروهای متحد ایران در منطقه، از عراق و فلسطین و سوریه و یمن و نقاط دیگر هستند. در این کشورها وضعیت مشخصی برای فرماندهی نظامی نیست مثلاً در لبنان هیچ ارتش متحدی وجود ندارد که جنگ علیه اسرائیل را فرماندهی کند، لبنان دچار شکاف و تقسیم سیاسی است و در عراق و سوریه و یمن و فلسطین نیز وضعیت به همین شکل است.

دقت داشته باشید که فرماندهی نظامی مستلزم کار نظامی و سیاسی همراه با هم است. شهید سلیمانی از سوی جمهوری اسلامی مأمور اداره‌ی جنگ در این کشورها بر اساس اجرای فرمان رهبری جمهوری اسلامی بود، چرا که شخصیتی توانمند و با کفایت بسیار عالی در عملیات نظامی و سیاسی توانان داشت. ما باید هم کار سیاسی می‌کردیم هم کار نظامی. ما باید همه‌ی نیروهای مقاومت را در این کشورها متحد و کنار یکدیگر جمع می‌کردیم تا به دشمن اجازه ندهیم این نیروها را درگیر اختلافات داخلی و برانگیزی کند که آن‌ها را از مقاومت دور می‌کند.

نحوه‌ی شکل‌گیری و حمایت این نیروها و توانمندسازی آن‌ها برای پیروزی در برابر جبهه استکبار هم در نقش شهید سلیمانی تجسم یافته بود. این شهید نقش دو بعدی داشت: نقش نظامی و حمایت استراتژیک در اداره‌ی جنگ و دیگری نقش سیاسی و نحوه‌ی حمایت از نیروها و جلوگیری از ورود آن‌ها به اختلافات سیاسی و مسائلی از این دست. در این مرحله شاهد بودیم که آمریکا طرح سیطره بر منطقه را با دشمنی با جمهوری اسلامی از همان لحظه پیروزی بر رژیم شاه آغاز کرد و عراق را به جنگ علیه ایران سوق داد اما در حال حاضر عناصر صحنه را تغییر داده و برای تثبیت سیطره خود بر منطقه در کنار تأمین امنیت اسرائیل با دستاویزهای دیگری مانند ادعای برقراری صلح بین اسرائیل با کشورهای عربی وارد شده تا این کشورها با شروط اسرائیل تن به سازش دهند و به دنبال آن ایران را از صحنه تحولات این کشورها خارج کرده و در کنار رژیم‌های عربی ائتلاف ضد ایرانی تشکیل دهد و سپس مدیریت درگیری بین آن‌ها را به دست گیرد.

بگذارید محورها را جدا جدا توضیح دهم تا موضوع روشن تر شود. هدف به طور کلی جبهه مقاومت است اما هر نقطه‌ای از این جبهه به نحوی مورد هدف دشمن قرار می‌گرفت که خوب همه می‌دانیم چگونه ناکام برمی‌گشت. ابتدا از لبنان شروع می‌کنم: جبهه مقاومت لبنان در سال ۱۹۸۲ میلادی و به دنبال تجاوز اسرائیل به لبنان و ورود عناصر این رژیم به بیروت شکل گرفت. مقاومت اسلامی در این زمان به رهبری حزب الله با حمایت کامل ایران و تا حدی با حمایت سوریه بر اساس استراتژی این کشور مبنی بر اینکه این تجاوز منجر به وقوع جنگ بزرگی با اسرائیل نشود که سوریه توان تحمل آن را ندارد، شکل گرفت، اما پس از پیشرفت نیروهای مقاومت در جنگ، ایران و سوریه توافق کامل کردند که تحت لوای حزب الله عملیات مقاومت در لبنان را انجام دهند. حزب الله حقیقتاً در این جنگ عملکرد ممتازی نشان داد که سرانجام آن آزادسازی لبنان در سال ۲۰۰۰ بود که در آن دشمن زانو زد و خواستار صلح کامل و جامع شد. به یاد داریم که پس از آزادسازی کامل لبنان، آمریکادر سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد و پس از آن نیز از هیچ تلاشی برای ضربه به سوریه از طریق لبنان و خارج کردن این کشور از لبنان و تهدید دمشق به جنگ دریغ نکرد.

در همین محور لبنان پس از آزادسازی خاک بیروت و بیرون راندن صهیونیست‌ها از کشور، جنگ ۳۳ روزه یا همان جنگ تموز در سال ۲۰۰۶ رخ داد. پیروزی در جنگ ۳۳ روزه یک دستاورد نظامی درخشان برای محور مقاومت بود که هیچکس غیر از طراحان جنگ که تاکتیک‌های عملی آن را ترسیم کرده بودند، تصور آن را نمی‌کرد. بلکه همان مقاومت اسلامی بود که این پیروزی را با همکاری و نظارت جمهوری اسلامی ایران و به طور خاص؛ نظارت شخص شهید سلیمانی محقق کرد.

حال می‌پرسیم؛ این معادله که عده‌ای اندک بر عده‌ای بسیار که همان ارتش رژیم صهیونیستی با حمایت‌های گسترده و نامحدود آمریکاست، پیروز می‌شوند، در این جنگ ۳۳ روزه آن هم با آن برتری نظامی دشمن در سایه پشتیبانی بی‌چون و چرای آمریکا چگونه تحقق پیدا کرد؟ پاسخ این است که این جنگ متغیرهای بسیاری را در منطقه ایجاد کرد. سوریه که توان جنگ با اسرائیل را نداشت، به یک قدرت در برابر این رژیم تبدیل شد. بنابراین تفاهم و توافق گسترده بین مقاومت اسلامی لبنان و سوریه و جمهوری اسلامی ایران حاصل شد. استراتژی جدیدی برای آماده کردن مقاومت اسلامی لبنان و سوریه برای جنگ کامل علیه اسرائیل با استفاده از تمام امکانات موجود و با حمایت کامل جمهوری اسلامی ایران با ایجاد یک قدرت نظامی، تأسیس زیرساخت‌های لازم برای عملیات نظامی، ارائه تسلیحات و تجهیزات نظامی و هر آنچه که در این راه لازم بود، ارائه شد. این موضوع باعث رشد روزافزون و



اما درباره یمن باید بگویم که یمن موقعیت بسیار مهمی در تنگه «باب المندب» دارد. اسرائیل به دنبال کشتیرانی در دریای سرخ و اقیانوس هند و آسیا است. تسلط بر باب المندب، رژیم صهیونیستی را از نظر دریانوری به دریای سرخ محدود و محاصره کرده که باعث بیم اسرائیل و آمریکا شده است، همچنین در مرزهای عربستان سعودی که تسلیم کامل آمریکا و دشمن جدی ایران و هم آغوش اسرائیل است و همه امکانات خود را همراه با رژیم‌های عربی خلیج فارس برای سرنگونی سوریه و شکست حزب الله در لبنان به کار گرفت، باید گفت که جنگ علیه یمن آن‌ها را سرگرم جبهه داخلی خود کرد تا از عربستان سعودی در برابر نیروهای مقاومت انصارالله یمن حمایت کنند. همانطور که مقاومت اسلامی در لبنان روز به روز قدرت گرفت، بر قدرت جنبش انصارالله نیز در یمن روز به روز افزوده شد. همه به شگفت آمدند که یمن در اوج محاصره چگونه توانست قدرت گرفته و در برابر تجاوز سعودی مقاومت کند.

دقت داشته باشید که یمن اکنون عمق استراتژیک عربستان سعودی، کشورهای نفت خیز و دشمن با محور مقاومت و رژیم صهیونیستی را تهدید می‌کند و به یک پایگاه بسیار مهم برای محور مقاومت چه برای تسلط بر دریای سرخ و سلب آزادی دریانوردی از رژیم صهیونیستی یا حمله به این رژیم با موشک‌های میان برد با برد ۲ هزار کیلومتر و یا پهبادی به شمار می‌رود و همه زیرساخت‌های عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس را با اهداف موشکی و پهبادی تهدید می‌کند. حمله به تاسیسات آرامکو بهترین گواه این ادعاست که خود به جبهه دشمن هشدار می‌دهد ریسک حتی فکر کردن به حمله به کشورهای جبهه مقاومت را پیش‌بینی کنند. یمن اکنون در کنار حزب الله و مقاومت اسلامی به یک قدرت بازدارنده در برابر رژیم صهیونیستی و رژیم‌های نفت خیز عرب تبدیل شده تا حتی فکر حمله به ایران و کشورهای مقاومت هم به سر آن‌ها نزنند، چرا که محتمل خسارت‌های جبران‌ناپذیر خواهند شد. این جبهه‌ی جدیدی است که رژیم‌های عربی و به‌طور خاص عربستان را به خطرهای جدی به ویژه در مرز جنوبی با یمن تهدید می‌کند. این‌ها همه دستاوردهای استراتژیک ایران و محور مقاومت با تدبیر حاج قاسم در مقابله با طرح آمریکایی-صهیونیستی و اذتاب آن‌ها در بین رژیم‌های عربی خلیج فارس است.

اما درباره عراق باید بگویم که همه می‌دانیم و بارها شنیده‌ایم که جبهه مقاومت در جریان مبارزه با تروریسم تکفیری در عراق پیروزی و موفقیت بزرگی محقق و گروه تروریستی داعش

گسترده‌ی مقاومت اسلامی در لبنان شد که نه اسرائیل و نه آمریکا هرگز فکر آن را نمی‌کردند تا جایی که این مقاومت به بزرگترین قدرت بازدارنده در مقابل هر نوع حمله یا تجاوز اسرائیل تبدیل شد. اسرائیل اکنون از هراس مقاومت اسلامی حتی جرات آن را ندارد که فکر حمله به لبنان و سوریه و ایران به ذهنش خطور کند و از احتمال ورود نیروهای مقاومت به شمال فلسطین اشغالی و آزادسازی بخش‌هایی از این کشور واهمه دارد. به نظر شما این همه دستاورد غیرمنتظره از کجا آمد؟ آیا اگر راهبردهای عملی حاج قاسم نبود، ما به این نقطه می‌رسیدیم؟ هرگز!

حال می‌رسیم به محور سوریه و اینکه در سوریه چه اتفاقی افتاد؟، هدف از توطئه علیه سوریه با توسل به بهار عربی برای سرنگونی آن به عنوان یکی از کشورهای حاضر در جبهه مقاومت و تبدیل آن به کمر بند ایمنی برای اسرائیل همچون اردن و مصر و برقراری صلح انفرادی بین دمشق و قاهره این بود که مقاومت را در لبنان محاصره و سوریه را از ایران دور کند تا به این ترتیب ایران را از دور مبارزه با رژیم صهیونیستی خارج کند. اما ایران با فرماندهی سردار سلیمانی و کمک نیروهای متحد در مقاومت اسلامی وارد نبرد در جنگ سوریه شد. ایران در ابتدای کار با وارد کردن نیروهای حزب الله دستاوردهای نظامی گسترده‌ای برای حمایت از لبنان و مقابله با تروریسم که در حال تسلط بر بخش‌هایی از کشور سوریه بود، محقق کرد. تروریسمی که لبنان را نیز تهدید می‌کرد و در ادامه نیز وارد عراق و مرتکب جنایت‌های فراوان شد، در واقع آن روی سکه دشمن اسرائیلی بود. همه این دستاوردها شامل پیروزی بر داعش و نابودی آن و تثبیت سوریه به عنوان یک کشور مبارز حاصل تلاش شبانه‌روزی حاج قاسم بود. سوریه با وجود ترکیه در بخش‌هایی از آن و با وجود آمریکا در شرق فرات همچنان متحد جبهه مقاومت باقی ماند و طبعاً به محض پایان دادن به وضعیت فعلی، بازسازی این کشور با حمایت جبهه مقاومت و ایران آغاز خواهد شد.

ایران در حال حاضر به دنبال تشکیل جبهه مقاومت در جنوب سوریه و مرزهای جولان اشغالی است و این همان چیزی است که اسرائیل از آن بیمناک است. شما نگاه کنید رژیم صهیونیستی نتوانست با مقاومت در جنوب لبنان که به مراتب بسیار کوچکتر از سوریه است مقابله کند، حال وضع این رژیم در برابر مقاومت در سوریه چگونه خواهد بود؟ همچنان که می‌بینیم اسرائیل هر از چند گاهی به بهانه‌های مختلفی از جمله منع کمک به حزب الله یا جلوگیری از ورود سلاح به سوریه؛ به این کشور تجاوز می‌کند. این یک جنگ باز است و ما برای تغییر معادلات میدانی به نفع مقاومت و پیروزی آن تلاش خواهیم کرد و همه و همه دستاوردهای بزرگ سردار سلیمانی است.



مقاومت اسلامی و جلوگیری از بروز فتنه مذهبی بین شیعه و سنی استقبال کرد. طبیعتاً این یک عملیات سیاسی بسیار دقیق و با هوش سیاسی بسیار عالی است که همکاری با گروه‌های مخالف مقاومت البته در چارچوب مرزها را به همراه داشته و آن‌ها را حالت دشمن مطلق بودن خارج کرده و مانع بروز فتنه مذهبی یا توسل به نیروهای خارجی و بیگانه برای مبارزه با جبهه مقاومت می‌شود. این عملیات سیاسی بر اساس سلسله تفاهم‌های داخلی صورت می‌گیرد و شخص شهید سلیمان هیچ گونه دخالتی در امور داخلی لبنان نداشتند بلکه پیشبرد اوضاع سیاسی و برقراری توازن در امور سیاسی را به «سیدحسن نصرالله» دبیر کل حزب الله واگذار کرده تا قوای داخلی خود به نتیجه برسند و دخالتی در امور آن‌ها صورت نگیرد. فقط باید این تدبیر سیاسی به نحوی صورت گیرد که هیچ فتنه‌ی داخلی جبهه مقاومت را از هدف اصلی آن در مقابله دشمن صهیونیسم و تروریسم تکفیری از فلسطین گرفته تا لبنان و سوریه و عراق و یمن باز ندارد و هر زمان که نیاز باشد امکان حضور در نقطه‌ای جبهه جنگ وجود داشته باشد.



همه لازم است این را بدانند که استراتژی‌های دیپلماسی شهید سلیمانی مبنی بر مداخله در امور داخلی کشورها نبود چنانچه جریان وابسته به عربستان سعودی ادعای می‌کند، بلکه بر پایه تنظیم روابط بین نیروهای جبهه مقاومت بود. به یاد داریم که با آغاز جنگ اسرائیل علیه لبنان در سال ۲۰۰۶ «کاندولیزا رایز» وزیر خارجه وقت آمریکا گفت که این آغاز تحول و تاسیس خاورمیانه‌ای جدید است. تدابیر سیاسی شهید بود که تمام فتنه‌انگیزی‌های آمریکا حتی در ایران و لبنان و سوریه و عراق و یمن و مناطق دیگر حوزه مقاومت را خنثی کرد و با عبور از فتنه‌های سیاسی، پیروزی‌های بزرگی را در جبهه نظامی محقق کرد.

امروز در نبود قاسم سلیمانی و در شرایطی که برخی کشورها و رژیم‌های عربی سیاست عادی‌سازی روابط با اسرائیل را در پیش گرفته‌اند، جبهه مقاومت چه عکس‌العملی از خود بروز می‌دهد و آیا مسیر شهید سلیمانی فراموش خواهد شد؟

● هرگز؛ درست است که اکنون طرح آمریکایی - صهیونیستی اکنون در برابر جبهه مقاومت مستاصل مانده به ناچار به سمت گزینه دیگری یعنی عادی‌سازی روابط با رژیم‌های عربی رفت که تاکنون مخفیانه بود و برخی آن را علنی کرده‌اند، اما جبهه مقاومت دروغ‌پردازی این رژیم‌ها برای حمایت از آرمان فلسطین را در برابر ملت‌هایشان فاش و آن‌ها را رسوا کرد. درست است که رژیم‌های منفعل عربی آن هم برای کسب حمایت آمریکا به دلیل عدم مشروعیت از سوی ملت‌هایشان دست به چنین خینت‌هایی زده‌اند، اما از آنجا که راه شهید سلیمانی ادامه دارد و به مکتب بنیادین و اعتقادی در بین ملت‌های آزادیخواه تبدیل شده است، توطئه‌های صهیونیستی آمریکایی راه به جایی نخواهد برد چنانچه در لبنان مشاهده کردیم دشمن به زانو درآمد و این شکست برای آن‌ها تکرار خواهد شد. آیا در کنار این همه موفقیت و دستاورد بزرگ تاکنون هیچ رژیم عربی حضور داشته که اکنون علنی شدن روابط آن‌ها با اسرائیل بخواهد نگرانی ایجاد کند؟ هرگز! ■

نابود کرد و عناصر تروریستی از عراق خارج شدند. این در حالی است که گروه تروریستی داعش دست‌پرده‌ی خود آمریکا برای تجزیه و تقسیم عراق بود تا بتواند به‌طور کامل بر این کشور تسلط یابد اما به لطف حمایت ایران از حشدالشعبی و مسلح کردن این سازمان و اداره‌ی جنگ با سپردن فرماندهی به شهید «بومهدی المهندس» داعش نابود و از عراق خارج شد و این کشور توانست به صحنه مقاومت بازگردد و ارتباط بین ایران و عراق تا سوریه را ایمن گرداند.

مهم‌ترین نکته اینجاست که درواقع این موفقیت‌ها روند تکامل بین جبهه مقاومت بود. عراق هرگز بین ایران و سوریه فاصله نینداخت بلکه پل ارتباطی بین آن‌ها بود. آمریکا در حال حاضر تلاش می‌کند عراق بین سوریه و ایران حد فاصل قرار گیرد و برای تحقق این هدف به دستاویزهای متعددی چون برقراری تدریجی ارتباط بین عراق و عربستان یا با اردن و مصر از طریق سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و متوسل می‌شود تا این ارتباط اقتصادی به سمت متحدان منطقه‌ای آمریکا پیش رفته و تا حد توان منجر به دور کردن ایران از صحنه عراق شود. این یک جنگ باز بین جبهه‌ی مقاومت و طرح صهیو آمریکایی است. چنانچه در فلسطین نیز مشاهده می‌کنیم. غزه در بدترین وضعیت ممکن بود اما همین غزه دوباره با کمک جنبش حماس و جنبش جهاد اسلامی احیا و به تهدیدی برای رژیم صهیونیستی از منطقه جنوب پس از صلح مصر با اسرائیل تبدیل شد. فکر می‌کنید این قدرت‌یابی غزه چگونه اتفاق افتاد؟ با حمایت ایران و نظارت میدانی شخص شهید سلیمانی.

حال می‌پرسید چه شد که حاج قاسم شد سرداری که امروز فقدان حضورش بر کسی پوشیده نیست؟ قطعاً موفقیت‌های مقاومت اسلامی در جنوب لبنان، شکست داعش تکفیری در سوریه و عدم تبدیل این کشور به کمر بند ایمنی برای اسرائیل به‌رغم وجود جنگ جهانی علیه دمشق از آمریکا و ترکیه گرفته تا ناتو و کشورهای اروپایی، تشکیل جبهه جدید و شگفتی‌ساز در یمن و شکست داعش در عراق و همه تحولات این کشور، تهدید دربانوردی اسرائیل و تهدید امنیت عربستان همه بخشی از دستاوردهای بزرگی است که آمریکا به خوبی می‌داند ایران پشت آن قرار دارد و رهبری سیاسی آن به دست «آیت الله سیدعلی خامنه‌ای» است اما فرماندهی عملی و میدانی و مترجم راهبردهای سیاسی در صحنه نبرد کسی نبود غیر از سرار سلیمانی و نتیجه این درک، ترور این فرمانده بزرگ در فرودگاه بین‌المللی بغداد بود. واشنگتن می‌دانست که همه توطئه‌های آن‌ها در منطقه توسط این دو شخصیت بزرگ تهدید می‌شود. موضوع از میان برداشتن فرماندهی در جنگ موضوع بسیار مهمی است، زیرا یک فرماندهی موفق به دستاوردهای بزرگ و یک فرماندهی ناموفق به شکست ختم می‌شود. شهید سلیمانی بهترین الگوی یک فرمانده موفق بود که باعث شد کاخ سفید به جنایت ترور پناه برد.

مسلم بود که سردار سلیمانی برای خاورمیانه برنامه دارد و به حفظ استقلال و تمامیت ارضی فعلی کشورهای منطقه می‌اندیشید. او هم در جنگ‌های نیابتی حضور داشت و هم در صحنه دیپلماسی. او محور مقاومت را به سوی یک برنامه‌ی واحد سوق داد و می‌خواست به کمک آن‌ها مرزهای هلال اسلامی را گسترده کند. موفقیت‌هایی که در این مسیر داشت هم نشان از آن داشت که در گفت‌وگو با رهبران سیاسی و نظامی و مذهبی به توفیق دست یافته است. به اعتقاد شما او در مسیر از چه راهبردهایی بهره می‌برد؟

● در عملکرد دیپلماسی حاج قاسم باید بگوییم که همه می‌دانیم در لبنان دو جبهه وجود دارد: یکی موافق مقاومت و دیگری مخالف آن و موضوع صرفاً نظامی نیست. اگر مقاومت ائتلاف‌های خود را در صحنه لبنان از دست دهد و همه تشکلهای سیاسی علیه مقاومت ائتلاف تشکیل دهند، منجر به مداخله بین‌المللی در کشور می‌شود و ناتو برای جنگ با جبهه مقاومت به لبنان می‌آید. اسرائیل هم که طبیعتاً جان می‌گیرد بنابراین تشکیل ائتلاف‌های سیاسی در داخل لبنان که باعث انزوای مقاومت و استمداد از نیروهای خارجی می‌شود یک موضوع سیاسی بسیار مهم است که در اقدام حزب الله به برقراری روابط سیاسی بسیار مهم با جریان «ملی آزاد» به ریاست «میشال عون»، رئیس جمهوری لبنان نمود یافته است تا اتحاد جبهه مسیحی با مقاومت را تضمین کند و دست به توطئه علیه حزب الله نزند. حتی با جریان المستقبل که از نظر اصولی در جبهه عربستان قرار دارد و بزرگترین و قوی‌تری جریان سنی در کشور است. توجه داشته باشید وقتی از مذهب در صحنه لبنان صحبت می‌کنیم نباید به گونه‌ای برداشت شود که باعث فتنه مذهبی بین شیعه و سنی شود، جبهه مقاومت از «سعد الحریری» رئیس این جریان به عنوان نخست وزیر لبنان با شروطی چون تضمین امنیت



مردی که اسیر اتاق‌های عملیات نماند



■ ابراهیم الموسوی

عضو فراکسیون وفاداری به مقاومت در پارلمان لبنان

«ابراهیم الموسوی» عضو فراکسیون وفاداری به مقاومت در پارلمان لبنان درباره قاسم سلیمانی و استراتژی‌های سیاسی و نظامی و عقیدتی‌اش این‌طور می‌گوید که او شریک واقعی و سازنده اصلی پیروزی‌هایی بود که در منطقه به وقوع پیوست از جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ تا غزه، سوریه و عراق.

و دارند، دو بعد معنوی و استراتژیک یا همان مدیریتی داشت. در بعد مدیریتی و راهبردی، سلیمانی با نبوغ نظامی و تسلط بی‌نظیرش در درک نقشه‌های دشمن، توانست بسیاری از نقشه‌ها و حملات آن‌ها را در عراق و سوریه خنثی کند. ویژگی‌های منحصر به فرد چنین شخصیتی که با تواضع شدید و دلبستگی به مجاهدان و حضور همه‌جانبه در کنار آن‌ها همراه بود، به این موفقیت کمک بزرگی کرد. زهد شدید و بی‌نظیر سلیمانی همراه با بی‌اهمیت بودن به مسائل دنیوی، او را به الگویی واقعی برای همه مبارزان تبدیل کرد. در این رهبر بزرگ، ویژگی‌هایی توأمان وجود داشت که از نظر توانایی‌های عالی برنامه‌ریزی، وضع استراتژی‌های کلی و حضور شخصی و عینی در صحنه جنگ و فرماندهی و نظارت مستقیم بر اجرای برنامه‌ها کم‌نظیر بود. او خود را اسیر اتاق‌های عملیاتی و برنامه‌ریزی‌های تئوریک نکرده بود بلکه مانند هر سربازی و نیروی مقاومتی شخصاً در میدان نبرد حاضر می‌شد. البته دشمنان و در راس آن‌ها دولت آمریکا، از عظمت این رهبر و جدیت و حساسیت نقشی که او در صحنه‌های مختلف ایفا می‌کرد به خوبی آگاه بودند. آن‌ها در صحنه‌های مختلف، از عراق گرفته تا سوریه، لبنان و فلسطین، از نزدیک او را دنبال کردند و آثار مبارک و دستاوردهای برجسته او را زیر نظر گرفتند. آمریکایی‌ها همیشه خواهان ملاقات با او بودند اما همواره با پاسخ مخالف او و رهبر عالی‌قدر جمهوری اسلامی ایران مواجه می‌شدند. پس آنها به زودی پی بردند و به درستی دریافتند همه پیروزی‌هایی که در محور مقاومت رخ داده و به عبارت دیگر عامل شکست همیشگی پروژه‌های خصمانه آن‌ها؛ سردار قاسم سلیمانی است، به همین دلیل تصمیمی بزدلانه و ناجوانمردانه برای ترور او گرفتند تا بر این اساس به مقام شهادت در بغداد نایل آید. ترور اوج عجز آمریکاد نبرد با سلیمانی بود.

او تمامی ویژگی‌های سلیمانی به الگوهای مدیریتی او محدود نمی‌شود، او الگوهای معنوی



خاص خود را هم داشت. سلیمانی، سرباز بزرگ اسلام و یک فدائی واقعی بود که خود را با خدا با معامله کرد و جسم و جان خود را در راه شکوه، عزت، مصونیت و پیروزی امت اسلامی تقدیم کرد. عظمت او در این بود که مصداق عینی سخن امام علی (ع) در توصیف مومنان باشد، چنانچه می‌فرماید: «خداوند در نظر آنان بزرگ، و غیر او هر چه هست کوچک است.» همین روحیه‌ی فداکاری، از او عاشق مجاهدان و رهبر لشکر عشق الهی ساخت که باعث شد روابطش با رهبر انقلاب اسلامی و همه رهبران جبهه مقاومت و در صدر آن‌ها «سیدحسن نصرالله» بسیار برجسته و استثنایی باشد. محبوبیت او را باید در درونش جستجو کرد نه تبلیغات و ظواهر بیرونی. این رهبر بزرگ در قلب و ذهن رهبران محور مقاومت و همچنین در ذهن فرزندان امت اسلامی از فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، ایران و بسیاری از مناطق دیگر جایگاه ویژه‌ای داشت، به همین دلیل بود که مشاهده کردیم که چه غم و اندوهی در قلوب آنان به دنبال فقدان چنین شخصیتی حاکم شد. این فرماندهی بزرگ توانست یک شبکه‌ی قوی از رزمندگان مقاومت را از همه تخصص‌های نظامی و در همه جبهه‌های محور مقاومت ایجاد و آنان را به توانایی‌های فنی، آموزش‌های لازم و برنامه‌ریزی استراتژیک مجهز کند تا بتوانند نقشه‌های دشمن را خنثی کند.

امروز مسیر و سرنوشت محور مقاومت در نبود او چگونه خواهد بود؟ آیا این محور هنوز انگیزه و توان لازم را برای صف‌آرایی در برابر دشمن حاضر و غایب در صحنه‌ی خاورمیانه دارد؟

● دشمنان در هر رویارویی در آینده به میزان کارایی، قدرت و پایداری محور مقاومت پی خواهند برد. این محور معادلات جدیدی را خواهد کرد که نتیجه آن شکست نقشه‌های دشمن و تحقق پیروزی جدید برای امتی بزرگ است. سردار سلیمانی هم در همین مسیر توانست پیروزی‌های بزرگی برای ملت لبنان محقق کند، او شریک واقعی و سازنده اصلی این پیروزی‌ها بود، چنانچه پیروزی در جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ و همه‌ی پیروزی‌های غزه، سوریه و عراق را در طول حیاتش شاهد بودیم. او پس از شهادت نیز به برکت فداکاری‌ها و خون پاکش، پیروزی‌های جدیدی برای ملت‌های منطقه رقم خواهد زد. ■

وقتی صحبت از آرمان می‌شود، یعنی هدفمندی در کنار برخورداری از ارزش‌ها، از مهمترین ارکان حیات انسانی نیز همین هدفمندی زندگی است چراکه بر تفکر انسان تاثیرگذار بوده و سمت و سوی حرکتش را مشخص می‌کند. گمان می‌کنید آرمان فرماندهی مانند سلیمانی چه بود و چگونه این هدف در خط مشی او تجلی پیدا کرد؟

● «شهید قاسم سلیمانی» سید و قهرمان شهدای محور مقاومت، رهبری بزرگ و بی‌نظیر بود. فلسطین، قطب‌نمای همیشگی و ثابت او در هر سفر و مقصدی بود. آرمان فلسطین، قدس و مسجدالاقصی بر او حقیقتی ثابت و تغییرناپذیر بود. ملاک نگرش و موضع شهید در قبال مردم و دوری و نزدیکی او با آن‌ها بر اساس موضع‌شان در قبال آرمان فلسطین و دوری و نزدیکی آن‌ها به این آرمان تعیین می‌شد. سلیمانی از ابتدا و بر اساس درک عمیق و آگاهی متمایز خود، میزان اهمیت مبارزه با استکبار جهانی را که در دولت آمریکا و دست پروده آن، رژیم صهیونیستی نمود یافته است، درک کرده بود. بنابراین، با ایمان و اعتقاد راسخ خود به توانایی‌های ملت و جوانان و مردان و زنان آن، همه نیروها را بسیج و انگیزه‌ها را قوی کرد و نسل واقعی مبارزان مجاهد در میدان نبرد را پرورش داد. شهید سلیمانی به پیوند و ارتباط همه صحنه‌ها با یکدیگر و استراتژی وحدت نبرد از غزه و لبنان تا سوریه، عراق و ایران اعتقاد داشت، به همین دلیل تلاش خود را روی توانمند کردن این جبهه‌ها و متحد ساختن نیروهایشان برای ایجاد یک محور منسجم متمرکز کرد تا بتواند تجاوزگری‌ها را دفع و از شان و کرامت این امت دفاع و مقدساتش را حفظ کند، چنانچه شاهد آثار مقدس شهید در سوریه، عراق، لبنان و فلسطین هستیم.

الگوهای معنوی و مدیریتی هر جامعه بزرگان و سرمداران آن جامعه هستند. الگوهای معنوی در شخصیت و الگوهای مدیریتی او که سرآمد راهبرد همه فرماندهان در موضوعات استراتژیک چون مشارکت، برنامه‌ریزی، نظارت، تصمیم‌گیری و سازماندهی بود را چگونه توصیف می‌کنید؟

● موفقیت هر فرماندهی تنها به یکسری تاکتیک‌های رزمی و نظامی از پیش تعیین شده محدود نمی‌شود اما شخصیت شهید سلیمانی که همه به منحصر به فرد بودن آن اذعان داشته

قاسم و ابومهدی



■ علی القحوم

■ عضو ارشد جنبش انصارالله یمن

«علی القحوم» عضو ارشد جنبش انصارالله یمن است. برای او قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس مردانی هستند که پرچم مقاومت را در پایتخت‌های عربی و اسلامی به اهتزاز در آوردند.



این دو بزرگمرد در حقیقت نبردی را آغاز کردند که نشان‌دهنده‌ی اسلام اصیل محمدی در برابر استکبار آمریکایی و اشغال‌گری صهیونیست‌ها بود و رویارویی با خطر تکفیر موسوم به داعش و القاعده، دو بازوی اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل در منطقه را به تصویر کشید. همه این گروه‌ها دشمن واقعی اسلام و مسلمانان در هر منطقه، کشور یا سرزمینی هستند.

رابطه مبارزان یمنی با برادران مجاهد در جهان اسلام و عرب، یک رابطه ایمانی اسلامی است که تصویر درستی از مفهوم آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» مومنان با یکدیگر برادر هستند را به نمایش می‌گذارد و ترسیم حقیقی آیه‌ی «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» همگی به ریسمان الهی چنگ زده و به راه‌های متفرق نروید» در برابر دشمنان قسم خورده‌ای است که با یکدیگر متحد شده و از هر نوع مفهوم اصلاح روی زمین و حقایق برادری ایمانی به دور هستند، تنها نقطه اشتراک آن‌ها منافع دنیوی است. آن‌ها با طاغوت و طاغوتیان در جهات مغرب علیه جهان، به ویژه جهان اسلام هم‌سو و هم‌مسیر هستند.

خط جهاد، فداکاری و مبارزه با استبداد و مستکبران تنها راه درست و موفقیت‌آمیز است، حتی اگر در این مسیر مشکلات بزرگ نظامی و اقتصادی، جنگ شایعه‌ها، اختلافات و تفرقه‌انگیزی‌ها رخ دهد، بنابراین ما همه‌ی تحرکات دشمنان را که تلاش می‌کنند وحدت امت اسلامی را هدف قرار داده و منابع قدرت و انسجام آن را با ایجاد مشکلات ساختگی نژادی یا قومی و با ملی سلب کنند، غیر از تلاشی برای تضعیف اهل حق و حقیقت و از بین بردن اتحاد آن‌ها نمی‌بینیم. به همین دلیل است که خداوند متعال مجاهدین را چنین

توصیف می‌کند: «یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم»: آن‌ها در راه خدا تلاش می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌گری نمی‌ترسند (زیرا آن‌ها نسبت به امور خود آگاه هستند و حقیقت دشمن و اهداف شیطانی او را می‌دانند).

ما مسلمانان، در این زمان که حقایق خیانت به مقدس‌ترین و مانا‌ترین مسئله امت نزد وجدان اسلامی، عربی و بشری یعنی همان آرمان قدس و حقوق ملت فلسطین آشکار شده است، مبارزه با رژیم غاصب اسرائیل را یکی از نشانه‌های بصیرت و یقین در پایداری مبارزاتی می‌دانیم که مسئولیت‌پذیری آن‌ها در فداکاری‌های خالصانه در اوج ایمان و بینش و آگاهی نمود می‌یابد.

حاج قاسم سلیمانی که زندگی خود را وقف جهاد در راه خدا برای قدس و فلسطین کرد، یکی از ستون‌های مبارزه با استکبار صهیونیستی و آمریکایی در فلسطین و در تجاوز به لبنان به ویژه در جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ بود، آن هنگام که آمریکایی‌ها مرزها را شکست دادند و می‌خواستند خاورمیانه جدیدی را با شکست دادن مقاومت اسلامی در لبنان بنا کرده و هرج و مرج در منطقه ایجاد کنند، اما شهید سلیمانی و همراهانش به عنوان سدی نفوذناپذیر در مقابل این رویای خطرناک آمریکا قرار گرفتند که می‌توانست از لبنان به خاورمیانه عبور کند و به خاورمیانه‌ای آمریکایی تبدیل شود. در این نبرد تاریخی و بی‌سابقه امت اسلامی در مبارزه با صهیونیست‌های اشغالگر پیروزی ربانی به وضوح در برابر ارتشی که خود را شکست‌ناپذیر می‌نامید، مجسم شد. در این پیروزی مسلمانان در بیش از پنجاه پایتخت عربی و اسلامی پرچم‌های حزب‌الله و رهبران آن را برافراشتند، زیرا پیروزی بر صهیونیست‌ها یک پیروزی مهم و استثنایی برای جهان اسلام به‌طور کلی و فلسطین و لبنان به‌طور خاص بود.

خطرناک‌ترین توطئه‌ای که طی سال‌های گذشته تحت عنوان «داعش» علیه منطقه شکل گرفت و مناطق وسیعی از عراق و سوریه با حمایت و استقبال آمریکا و صهیونیسم به اشغال این گروه تروریستی درآمد، بر آن بود که کل منطقه را ویران کند اما شهیدان سلیمانی و المهندس و در کنار آن‌ها دو ملت سوریه و عراق با همه شجاعت، صبر و فداکاری به مبارزه با این توطئه پرداختند و اگر این رهبران نبودند، صحنه به گونه دیگری رقم می‌خورد و خطر بیشتر بود.

مردم یمن ضمن گرامیداشت یاد و خاطره شهدای اسلام در عراق و ایران در نبرد گسترده اسلام، از هر شهید و مجروحی که در این راه جان خود را ایثار کرده، قدردانی می‌کند. ما در یمن از شهدا و ملت ایران و عراق به خاطر حمایت شرافتمندانه آن‌ها در برابر تجاوزهای بی‌رحمانه به یمن قدردانی می‌کنیم. به همین ترتیب، مردم یمن تنها به یک موضع اخلاقی، بیانییه رسانه‌ای یا راهپیمایی تظاهرات بسنده نمی‌کنند؛ بلکه آن‌ها در صف مقدم مقابله با توطئه‌های دشمنان اسلام هستند که می‌خواهند با استفاده از ابزارهای خود در منطقه یعنی عربستان و امارات، یمن را به یک وابسته صرف به آمریکا و اسرائیل تبدیل کنند. یمن در این راه کاروانی از شهدا تقدیم کرده و ایثار و جان فشانی‌های فراوانی از خود نشان داده است که هدف در وهله نخست مبارزه با دشمن و در گام بعد تحقق استقلال و عزت و کرامت و زدودن غبار استبداد و استعمار از زندگی مادی و معنوی ملت یمن بوده است. ■



یمنی خالص



■ حزام الاسد

عضو شورای عالی سیاسی انصارالله

«حزام الاسد» عضو دفتر سیاسی و از اعضای شورای عالی سیاسی «انصارالله» یمن است که معتقد است سردار سلیمانی خالصانه در کنار ملت مظلوم یمن ایستاد و به یک یمنی خالص تبدیل شد. او در یادداشت خود بر اراده‌ی این فرمانده‌ی جنگ در به زانودر آوردن استکبار تاکید می‌کند:

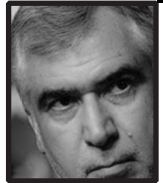
شهید مبارز «قاسم سلیمانی» مفهوم وحدت موضوع و موضع عملی است، مفهومی که باید در هر یک از فرزندان امت اسلامی بر اساس احساس مسئولیت دینی، اخلاقی و انسانی در مقابله با نیروهای شر و ظلم و تجاوز نمود یافته در آمریکا و اسرائیل و متحدان آن‌ها در جهان و مزدوران‌شان در منطقه تجلی یابد. او با مواضع قهرمانانه و فداکاری‌های خالص جهادی خود، الگوی عالی و عملی برای ارزش‌ها و اصول جامع اسلامی به شمار می‌رود که فراتر از زمان و مکان و بی‌اعتنا به هراس‌ها و تهدیدها عمل می‌کرد. همانطور که مدافع کشور و ملت خود بود، حامی فلسطینیان و نجات دهنده مردم عراق از هر طیف و مذهبی و پناهگاه مردم در برابر توطئه آمریکا و اسرائیل نیز بود. او با اتخاذ مواضع جهادی و خالصانه خود در یمن در کنار ملت مظلوم یمن ایستاد و در عمل به یک یمنی خالص و چراغ راهی برای هر تلاش آزادانه و صادقانه در راه خدا و یاری مظلومان تبدیل شد. تمام ناراحتی ائتلاف متجاوز از شهید و ناله و فریاد رژیم صهیونیستی و آمریکا فقط از سر عجز و ناتوانی آن‌ها در برابر مواضع، دستاوردها و پیروزی‌های او بود که ریشه در عنایت و پشتیبانی خداوند و حمایت همه‌جانبه از او در سطح جهان بزرگ اسلامی داشت.

ملت یمن ملت ایمان و خرد هستند و ایمان و خرد حکم می‌کند که وفار با وفاداری و مواضع مشابه و صادقانه پاسخ گویند. آن‌ها در مراسم شهادت این فرمانده بزرگ حماسه‌ای از خود در همبستگی با مردم بزرگ ایران نشان دادند گرچه ابراز مواضع همبستگی یا محکومیت و خشم از ترور شهید قاسم سلیمانی کافی نیست و دین انسان را نسبت به او ادا نمی‌کند. پس از آنکه دشمنان بر تفرقه بین ملت تمرکز و تمام توطئه‌های لازم را برای تجزیه یمن طراحی کردند، شهید سلیمانی از طریق مفهوم حقیقی و قرآنی برادری راه‌های عزت و کرامت را که از صحنه کشور دور شده بود، در میدان عمل برای مردم یمن ترسیم کرد. تحرک او، اراده‌ی استکبار را به زانو درآورد و طرح آمریکایی-صهیونیستی را به شکست رساند. تحرک او، قانونی و ضروری بود و ثمره‌ی آن را برای جهان اسلام مشاهده کرد. شهید سلیمانی بر اساس مبدأ وفاداری و تحقق عدالت به پا خاست و بر همین اساس خون او دینی بر گردن همه فرزندان امت اسلامی به ویژه ملت یمن است که امروز حامل پرچم مقدس جهاد در مبارزه با نیروهای کفر و نفاق و تجاوز هستند.

مردم یمن عهد و پیمانی با شهید سلیمانی دارند که در عرصه عمل و میدان نبرد ادا می‌شود، چنانچه راهپیمایی‌های میلیونی مردم یمن در محکومیت ترور سردار و وعده قصاص عاملان این جنایت و پیمان مجدداً «عبدالملک الحوثی» رهبر انقلاب مردم یمن گواه این ادعاست ■



دیپلماسی بحران



■ ابوالفضل ظهروند

سفير پيشين ايران در افغانستان

یک تکلیف است. این مسائل را به آن جهت بازگو می‌کنم که همه بدانند اداره نهضت‌ها که به قدس تبدیل شد، یک مساله پنهان نبود و همه وجود و اقدامات آن باخبر بودند.

بعد از پیروزی مجاهدین در افغانستان اوضاع چگونه شد؟

● بعد از پیروزی مجاهدین، سطح روابط از کاردار به سفیر ارتقا پیدا کرد و اولین سفیر مادر افغانستان جناب آقای نجفی بودند که ایشان در آن مقطع مسئول ستاد پشتیبانی افغانستان بود.



با گذشت یکسال از شهادت سردار سپهبد قاسم سلیمانی، همچنان بخشی از اقدامات ایشان در عرصه میدانی کمتر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. اقداماتی که این روزها صرفاً به عراق، سوریه، لبنان و به صورت کلی منطقه غرب آسیا محدود می‌شود غافل از آنکه در دهه ۷۰ شمسی حضور ایشان در بال شرقی ایران یعنی «افغانستان»، سراسر از تجربه پُر است اما کمتر کسی این بخش از زندگی شهید سلیمانی را مورد تفقد قرار داده است. بر این اساس برای کالبدشکافی حضور شهید سلیمانی در افغانستان به گفتگو با «ابوالفضل ظهروند» سفیر پیشین ایران در افغانستان نشستیم که از اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در افغانستان به عنوان سرکنسول حضور داشتند و از نزدیک شاهد تحولات این کشور در دوره حضور شهید سلیمانی بوده‌اند.

یعنی مادر مورد افغانستان دو بخش داشتیم؟

● دقیقاً همینطور است. بخش اول، دفتر نهضت‌ها بود که طبق قانون اساسی کشورمان که بر حمایت از نهضت‌های مردمی و اسلامی تأکید دارد، وظیفه‌اش حمایت از نهضت‌های مربوطه بود که بخشی از آن افغانستان بود. کمی بعد بخش مربوط به افغانستان را از این ساختار نهضت‌ها جدا کردیم که ستاد پشتیبانی افغانستان تشکیل شد. توجه داشته باشید که افغانستان پس از پیروزی مجاهدین با مشکلات زیادی روبرو بود که همین مساله باعث شد تا بحث مسائل و مباحث سیاسی به صورت کلی از این روند جدا شود و صرفاً ستاد پشتیبانی افغانستان به نوعی کمک به مردم، مدرسه‌سازی، عمران، سازندگی، پزشکی و غیره را پیگیری می‌کرد. بر این اساس اداره نهضت‌ها کار خود را انجام می‌داد اما ضعف مدیریت و نگاه به سیاست خارجی در چارچوب تفکر انقلابی موجب شد تا برخی تضادهای وجود بیاید و تمایل بر آن شد تا دفتر نهضت‌ها یکسال بعد از پیروزی مجاهدین (اوایل سال ۱۳۶۲) از کار بیفتد و مسئولیت‌های آنرا محول کردند.

به کدام ارگان‌ها محول شد؟

● بخشی از آن به وزارت اطلاعات محول شد ولی بخش اصلی و اعظم آن به سپاه پاسداران واگذار شد. در آن زمان سپاه فعال بود ولی برای آنکه همه چیز تفکیک شود، در سال ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ تمام اختیارها به سپاه داده شد و بحث تشکیل سپاه قدس به میان آمد.

فرماندهی قدس در آن زمان چه کسی بود؟

● در آن زمان سردار احمد وحیدی فرماندهی را به عهده داشتند و من هم از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ سرکنسول ایران در مزارشیرف بودم و در جریان حمله اول طالبان در آنجا حضور داشتم. در آن زمان من در شمال افغانستان با جنبش ملی اسلامی افغانستان به رهبری عبدالرشید دوستم، حزب وحدت اسلامی به رهبری کریم خلیلی و همچنین حزب اسلامی حکمتیار به رهبری گلبدن حکمتیار هماهنگ بودم و به نوعی می‌توانم بگویم که سفیر ایران در شمال افغانستان بودم اما عنوان من سرکنسول بود. کمی بعد، جناب آقای حدادی سفیر ایران در افغانستان شد و با دولت افغانستان کار می‌کرد و با سایر احزاب مانند حزب اتحاد سیاف، حزب وحدت اسلامی شاخه اکبری، و مابقی در ارتباط بودند. من در شمال و جناب حدادی در جنوب افغانستان به دنبال آن بودیم که دو طرف را باهم هماهنگ کنیم و به آن‌ها



بر اساس مستندات موجود، شروع فعالیت جدی سپاه قدس و پوستاندازی معاونت نهضت‌ها در افغانستان رخ داد. قبل از آنکه به حضور شهید سلیمانی در این کشور بپردازیم، مبدأ ورود این تشکیلات به افغانستان چه تاریخی و به چه دلایلی بود؟

● سنگ بنای اداره نهضت‌ها در وزارت خارجه گذاشته شد و صرفاً مساله افغانستان محوریت آن بود. در زمانی که کمونیست‌ها در افغانستان حضور داشتند و محمد نجیب‌الله به عنوان ریاست جمهوری این کشور در حال ایفای نقش بود، سطح روابط ایران و افغانستان در سطح کاردار بود و عمده ظرفیت اداره مذکور در خصوص افغانستان متوجه ائتلاف‌های مجاهدین (هفت گانه و ۹ گانه) در این کشور بود که تماشاً به دهه ۶۰ شمسی برمی‌گردد.

قبل از دهه ۶۰ هم این روند جریان داشت؟

● بله؛ تا حدودی کار انجام می‌شد اما اداره نهضت‌ها به صورت رسمی مسئول کمک‌رسانی به مجاهدین در جنگ با ارتش شوروی بود. همزمان هم ما درگیر جنگ با عراق بودیم، اما به هر ترتیب جمهوری اسلامی ایران در سقوط حکومت کمونیستی نجیب و تقویت مجاهدین افغان در آن بازه نقش اساسی داشت. در آن زمان حضرت امام (ره) هم قویاً بر حمایت از مجاهدین افغان تأکید کردند. به یاد داریم در آن زمان که عراق با موشک‌های اسکاد ساخت روسیه ایران را مورد هدف قرار می‌دادند، روس‌ها از افغانستان این پیام را به ایران دادند که اگر تهران از دست از حمایت از مجاهدین افغان بردارد، ما هم به صدام فشار می‌آوریم که شلیک موشک به خاک ایران را کاهش بدهد. پاسخ امام (ره) در آن موقع کاملاً قاطع بود. ایشان گفتند که پرونده افغانستان و حمایت از مجاهدین این کشور در مقابل شوروی یک موضوع سیاسی نیست، بلکه



با گذر از این فرآیند، شهید سلیمانی در چه برهه‌ای وارد معرکه شد؟

● در این بازه سپاه قدس به پرونده ورود کرد و زمانی که من در افغانستان بودم، بخش اعظمی از کارها به قدس داده شد. در آن زمان سردار شهید محمد ناصر ناصری، سردار قانی، فرمانده فعلی سپاه قدس و سردار وحیدی که مسئول وقت سپاه قدس بودند و این تیم تا سال ۱۳۷۶ بر روی افغانستان تمرکز داشت. در آن زمان، من ۱۱ ماه بود که از مزار شریف خارج شده بودم و متأسفانه برخی از غفلت‌ها به همراه مدیریت غلط باعث شد تا آن واقعه تلخ رخ دهد. در آن زمانی که مزار شریف بودم علناً همان سیاست مرکبی که خدمتتان عرض کردم را پیاده‌سازی کردم و با تمام ارگان‌ها از واجا گرفته تا سپاه و ایرنا کار می‌کردیم و خروجی آنهم بسیار خوب بود. به طور مثال در بامیان در یک باند فرود ۶۰۰ متری خاکی که عقب و جلوی آن دره است و اطرافش را کوه پوشانده، هواپیما فرود آوردیم و همین مساله به فتح بامیان ختم شد. اینها کارهای بزرگی است که در آن موقع انجام شد و محصول یک اقدام مشترک بود.



پس از سردار وحیدی، «سردار شهید قاسم سلیمانی» به عنوان فرمانده سپاه قدس منصوب شدند. کارنامه سردار وحیدی در افغانستان و کلاً سپاه قدس قابل دفاع است و توانسته بودیم در چنین صحنه پیچیده امنیتی، سیاسی و نظامی کار را جلو ببریم. تا جایی که در صلح تاجیکستان هم تأثیرگذار بودیم. پس از سال ۱۳۷۷ من برکنار شدم اما در فاصله سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۷ با حاج قاسم در معاونت سیاسی آن موقع آشنا شدم و از آن طریق، شکل‌گیری روند صلح افغانستان به ابتکار ایران را پیشنهاد دادم و گروه صلح قبرس را طراحی کردم و تعاملات ما با قدس و شهید سلیمانی کاملاً هماهنگ و تنگاتنگ بود. کمی بعد، من طرح عملیاتی کردن ائتلاف شیعیان در شمال افغانستان را مطرح کردم که در آن موقع شهید سلیمانی و مجموعه سپاه قدس نسبت به این موضوع کاملاً خوش‌بین بودند. چندی بعد سران احزاب دخیل در ائتلاف شمال را به تهران دعوت کردیم و من به اتفاق شهید سلیمانی و آقای محسن امین‌زاده (معاون سیاسی وقت وزیر خارجه) با عزیزان افغان گفتگو کردیم تا بتوانیم جبهه متحد را تشکیل دهیم.

ماموریت وزارت خارجه و قدس در آن برهه مشخص بود؟

● بله؛ مشخص بود. من در آن برهه مسئول پرونده پروسه صلح شدم و حاج قاسم روی مسائل پشتیبانی و لجستیک تمرکز داشت. آقای محمد ابراهیم طاهریان فرد (دستیار ویژه فعلی وزیر امور خارجه و نماینده ویژه ایران در امور افغانستان) هم در آن زمان مسئول ستاد پشتیبانی افغانستان بود. به عبارتی دیگر ما کارهای سیاسی و راهبردی را انجام می‌داد و حاج قاسم هم مسائل لجستیکی و میدانی را عهده‌دار بودند. این تقسیم‌بندی به خوبی نشان می‌داد که کار بسیار گسترده شده بود و یک مدل بسیار خوبی از درون افغانستان بیرون آمد.

اساساً فعالیت شهید سلیمانی به عنوان فرمانده سپاه قدس را چگونه باید تحلیل کرد؟ آیا ما صرفاً باید ایشان در اوضاع و احوال عراق و سوریه تحلیل کنیم؟

● ابتدا اینگونه نیست. اگر بخواهیم زندگی ایشان را تحلیل کنیم باید دو مبدأ برای آن در نظر بگیریم. نخست، بازه زمانی حضور ایشان در افغانستان تا قبل از حمله آمریکا به این کشور و دوم، قاسم سلیمانی که در عراق، سوریه و لبنان ایفای نقش کرد. ما در اینجا دو حاج قاسم داریم. در افغانستان و در آن مقطع تا زمانی که کنفرانس بُن برگزار شد و نهایتاً دولت «حامد

بفهمانیم که ادامه این اختلاف‌ها برای افغانستان سرانجام خوبی نخواهد داشت. در این میان درگیری دو طرف ادامه داشت و بسیاری از جناح‌های خرد و ریز هم حضور داشتند که از جنوب و جنوب غرب گرفته تا شمال و برخی از مناطق شمال شرق و مرکز را تشکیل می‌داد. یعنی یک آرایش در هم پیچیده و بسیار متنوع از طیف‌های مختلف در سراسر افغانستان حضور داشتند و این درگیری‌ها باعث می‌شد تا طرفین نتوانند از یک حد بیشتر پیشروی کنند و یک تقابل فرسایشی را ما شاهد بودیم. در آن مقطع، نماینده دبیرکل سازمان ملل هم به صورت میدانی حضور داشت و هر زمان که قرار بر غلبه جناح‌ها بر یکدیگر بود، سر و کله‌اش پیدا می‌شد. سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی می‌خواستند این درگیری میان طرفین وجود داشته باشد تا طرفین بر یکدیگر غلبه نکنند اما نفرات آن‌ها در درگیری با هم کشته می‌شدند و توان نظامی‌شان کوچکتر می‌شد.

استمرار این درگیری‌ها نشان از وجود حمایت خارجی داشت؟

● خیر؛ اینگونه نبود. به یاد دارم زمانی که برخی از این دوستان حرف می‌زد، می‌گفتند که ما به حدی مهمات از زمان شوروی در دست داریم که تا ۲۰ سال می‌توانیم بجنگیم و جالب این بود که هر چند یکبار، ذاقه مهمات جدید در افغانستان کشف می‌شد و این کشور انبار تسلیحات بود. دلیلش هم معلوم بود؛ اتحاد جماهیر شوروی به قصد دستیابی به آب‌های گرم (خلیج فارس) ارتش خود را با صدها دستگاه تانک وارد افغانستان کرد اما شکست خورد.

سپاه قدس و سایر بازوهای آن در مقطع مذکور به چه کاری مشغول بودند؟

● در آن زمان صرفاً بحث قدس نبود بلکه ما شاهد یک کار ترکیبی بودیم. سعی می‌کردیم تا یک مفاهمه در میان جریان‌ها به وجود بیاوریم و به نوعی ترکیبی از دیپلماسی رسمی و جهادی را به نمایش گذاشتیم. یعنی هم باید با بدنه مردم افغانستان در ارتباط می‌بودیم و هم باید کار دیپلماسی رسمی را انجام می‌دادیم. این وضعیت تا سال ۱۳۷۶ جریان داشت که حمله طالبان صورت گرفت و زمانی که این جریان وارد میدان شد علناً ما یک جریان سوم را شاهد بودیم که با طیف اسماعیل خان واقع در شرق و شمال شرق افغانستان درگیر بودند. و دولت هم با طالبان و اسماعیل خان می‌جنگید و جناح‌های دیگر هم طالبان درگیر بودند. این پیچیدگی و بهم‌ریختگی باعث شد تا دست آخر طالبان بر همه غلبه کرد و این موضوع باعث شد تا طیف‌هایی که در افغانستان با هم درگیر هستند، تحت عنوان «جبهه متحد» کنار هم قرار گیرند. در آن زمان به خصوص بعد از حمله طالبان به مزار شریف در سال ۱۳۷۶ من شخصاً در حال تبادل نظر با بسیاری از بزرگان و سیاستمداران افغانستان بودم تا بتوانیم مدلی از دولت را در آنجا سر و شکل دهیم. به این مساله بدان جهت اشاره کردم که متوجه باشید به هیچ وجه روندها و فعالیت مادر آنجا حول یک محور سیاسی یا صرفاً میدانی نمی‌چرخید، بلکه یک اقدام مرکب در حال انجام بود. در شرایط کنونی هم اینگونه است؛ یعنی هم بحث سیاسی و دیپلماتیک در جریان است و هم موضوع نهضت‌ها.

دلیل انتخاب و پیاده‌سازی این مدل مرکب چیست؟ آیا در روند اجرای این راهبردها تضاد به وجود نیامده است؟

● اشاره خوبی کردید و باید بگویم که تضادها یا به قول امروزی‌ها، پارادوکس‌ها در این روندی که از دهه ۶۰ شروع شد بارها دیده شده و اساساً ماهیت منطقه ما تضادگونه است. اینکه می‌گویم ما در وضعیت کنونی باز هم مجبور به استفاده از این مدل مرکب هستیم، بدان معنا نیست که این یک امر اختیاری بوده است. در حوزه هدف‌گذاری و تبیین راهبردها باید توجه کنیم که علاوه بر آمریکا بسیاری از کشورها علیه ما در منطقه و پیرامون کشورمان در حال فعالیت هستند. فرق نمی‌کند که این تحرکات در پشت مرزهای شرقی ما باشد یا در خاک همسایگان غربی ما. بر این اساس برای اجرای پدافند علیه این سیاست‌ها باید راهبردی تدوین می‌شد که هم دربرگیرنده سیاست باشد هم مسائل میدانی و نفوذ موریگی را جلو ببرد. حتی مسائل مربوط به اقتصاد را دربر گرفت. یاد دارم در همان زمان شخصاً بازرگانان و حتی رانندگان کامیون را تشویق می‌کردم که وارد میدان شدند و حتی تأمین امنیت آن‌ها هم پای ما بود. مردم افغانستان در آن زمان غذا و دارو و کمک می‌خواستند و ما از طریق ترکیب کردن «دیپلماسی رسمی» و «دیپلماسی جهادی یا همان نهضتی» توانستیم این اقدام‌ها را صورت دهیم. اگر فقط یکی از این دو راهبرد را به کار می‌گرفتیم، بدون شک یکی از آن‌ها قربانی می‌شد و متأسفانه معمولاً دیپلماسی نهضتی است که قربانی می‌شود. اگر ما نتوانیم این دو را باهم جلو ببریم مشکلات عدیده‌ای به وجود می‌آید. کمالات غربی‌ها هنوز به دنبال تغییر نقشه ژئوپلیتیکی منطقه هستند.

آنهم در بحث مبارزه با اشرار و تامین امنیت در مرزهای شرقی کارنامه مشخصی از خود به جای گذاشتند و در نهایت با انتصاب به عنوان فرمانده قدس وارد یک فصل جدیدی از کار نظامی و امنیتی شدند.

چه فصلی؟

● همان مسائلی که پیش تر اشاره کردم، ببینید افغانستان را نمی توانید با هیچ جای کره زمین مقایسه کنید. در آن زمان علاوه بر طالبان، ده ها طیف سیاسی و شاخه های نظامی شان در افغانستان فعال بودند و کمی بعد طالبان کشور را با عنوان امارت اسلامی در دست گرفت. حالا هم علاوه بر طالبان، القاعده و داعش شاهد حضور دولتی هستیم که خودش در داخل با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می کند. بر این اساس به عنوان کسی که مسائل سیاسی و میدانی در افغانستان را از نزدیک دیده ام، باید بگویم که هیچ جای دنیا بماندن پیچیدگی و لایه به لایه بودن افغانستان وجود ندارد. بر این اساس افغانستان برای شهید سلیمانی یک دوره آموزشی بود که ایشان آب دیده شدند و اساساً فهمیدند که بحران و پیچیدگی در منطقه یعنی چه. لذا حضور شهید سلیمانی در افغانستان با حضور ایشان در عراق یا سوریه و حتی لبنان، کاملاً فرق دارد.

چه فرقی؟

● فرماندهی که از حاج قاسم در عراق و سوریه دیدیم را در افغانستان ندیدیم. ایشان تازه در افغانستان با ماموریت ها، ساختار و فرآیندها آشنا شدند و کسی که افغانستان شناس باشد و پیچیدگی های این کشور را بفهمد بدون تردید می تواند بسیاری از مسائل ریز و درشت در روابط بین الملل را تحلیل کند. دلیل این امر هم مشخص است؛ چرا که در افغانستان، علاوه بر آمریکا تمام کشورهای اروپایی در قالب ناتو حضور دارند و البته قدرت های شرقی مانند روسیه، چین، هند، ایران و حتی پاکستان در آنجا فعال هستند. این کشور تنها جغرافیایی است که به نظر باعث شد شوروی سقوط کند و بر همین اساس من افغانستان را «سر» ایران می دانم اما متأسفانه در کشور ما نمی فهمند که افغانستان چیست و چه ظرفیت هایی دارد. حاج قاسم تجربیان افغانستان را به عنوان یک سرمایه گران بها به عراق و سوریه بُرد و این نکته ای است که هیچگاه بدان توجه نمی شود.

به عنوان کسی که از نزدیک با شهید مراوده داشتید، چه ویژگی هایی باعث تمایز شان می شد؟

● نخستین مولفه مثبت ایشان، عدم سکون بود. ما در کشورمان در همه عرصه ها مدیرهای زیادی داریم که صرفاً صندلی اشغال کرده اند اما حاج قاسم به شدت در فعالیت بود و ساکن بودن را دوست نداشت. دومین مولفه این بود که فقط اهل حرف نبود و قاطع بود. زمانی که به جمع بندی می رسید، دیگر همه چیز تمام بود و میرفت برای اجرای کار و اینجا فاصله اش با نفرات دیگر، ۱۰ پله می شد. درست است که ایشان سر به زیر و افتاده بود و همه دوستش داشتند، اما در کار کاملاً قاطع بود. او در افغانستان آموخت که چگونه باید در صحنه بحران، قاطع و با صلابت باشد و همین مساله باعث شد تا «دیپلماسی بحران» خلق شود. به این معنا که در میدان نبرد و بحران نباید جازد و باید با قدرت تمام وارد میدان شد و کار را انجام داد. نکته جالب این است که شهید سلیمانی، آدم شناس خیلی خوبی بود. به یاد دارم که در برهه ای در مورد چند موضوع باهم در جلسات مشترک اختلاف داشتیم اما کمی بعد شهید سلیمانی به من می گفت که من تو را مدل دیگری دیده بودم و سریع با هم رفیق می شدیم. بنای ارتباطش بر رفاقت با آدم ها بود.

حرف آخر؟

شهید سلیمانی در افغانستان فهمید که مشکلات دیپلماسی و مسائل دیگر در کشور ما چیست و به همین دلیل بود که در عراق با وسواس زیاد چینش نفرات در سفارتخانه و کنسولگری ها را دنبال می کرد. او در جایی که باید مذاکره کننده می بود، نقش خودش را ایفا کرد و در جایی که باید نقش یک فرمانده نظامی را بازی کند، وارد میدان شد و به نظرم این همان دیپلماسی انقلابی بود که به تصویر کشید. ■

کرزی» روی کار آمد، ما شاهد شخصی بودیم که دوش به دوش سایر نهادها و مانند وزارت خارجه به عنوان فرمانده جدید سپاه قدس، کارش را انجام می داد اما در عراق، لبنان یا سوریه شما یک فرمانده آب دیده و با تجربه را مشاهده کردید. در افغانستان ایشان کار پشتیبانی از جبهه متحد افغانستان را بر اساس هماهنگی هایی که با معاون سیاسی وزارت خارجه داشت، انجام می داد. من بر این عقیده ام که ایشان هم سرباز خوبی بودند هم فرمانده قابلی به حساب می آمدند. در افغانستان به نظرم ایشان کار سربازی را انجام دادند و در غرب آسیا ما یک فرمانده تمام عیار را دیدیم.

می توانیم بگوییم که افغانستان برای شهید سلیمانی یک کلاس درس مهم به حساب می آمد؟

● دقیقاً همینطور است. به زعم من ایشان در افغانستان دوره سربازی را طی کردند و مداخله علنی در مسائل سیاسی نداشت. من بارها شنیده ام که می گویند چرا با وجود سپاه قدس در آن برهه آمریکایی ها افغانستان را گرفتند؟ این سوال عملاً اشتباه است و من هم بارها جوابش را داده ام. زمانی که کنفرانس بُن بر گزار شد یا شش دور مذاکره در ژنو انجام شد، سپاه قدس دخل و تصرفی در پرونده افغانستان نداشت جز همان مباحث پشتیبانی و در هیچ روند سیاسی حضور نداشت. در مذاکره قبرس هم اینگونه بود. یعنی هر وقت خروجی خوب می شد، می گفتند که این کار وزارت خارجه است و هر وقت که بد می شد به گردن قدس می انداختند. به نظرم این بخشی از مظلومیت شهید سلیمانی در افغانستان بود. پس از اتفاق هایی که در افغانستان رخ داد و دولت کرزی با هماهنگی کامل آمریکا روی کار آمد، نظام به این جمع بندی رسید که اگر در عراق هم قرار باشد اینگونه اوضاع جلو برود، با مسائلی روبرو می شویم و در اینجا بود که شرح وظایف قدس و شهید سلیمانی مدون تر و مشخص تر شد ولی ساختار او و سپاه قدس کاملاً مستقل عمل می کرد. این همان دیپلماسی مرکب است که حالا خروجی اش کاملاً مشخص شده است.



اولویت شناسی و مدل کار شهید سلیمانی در افغانستان چگونه بود؟

● تقسیم کار در آنجا و در آن موقع مشخص بود. اگر قرار بود که توافقی انجام شود ما در کنار آن ها بودیم و بالعکس. آنچه برای من جالب بود، حیطه بندی حاج قاسم بود. ایشان بر خلاف بسیاری از اشخاص دیگر، زمانی که در جایگاه خود حاضر می شد، به شدت حیطه بندی را رعایت می کرد. به این معنا که در کار کسی دخالت نمی کردند و عقب یا جلوتر از آن ها حرکت نمی کردند. به عنوان مثال زمانی که قرار بود یک بحث سیاسی با احمد شاه مسعود مطرح شود، نماینده وزارت خارجه وارد میدان می شد. زمانی که قرار بود بحث امنیتی مطرح شود، نماینده وزارت اطلاعات می آمد و زمانی که قرار بود مسائل مربوط به لجستیک و کلا موارد مربوط به سپاه قدس بیان شود، حاج قاسم وارد می شد. یعنی ایشان می دانستند که کجا و چه کاری را باید انجام دهند. بیشترین تمرکز ایشان بر روی هماهنگی در افغانستان بود تا موازی کاری نشود. شروع کار ایشان در افغانستان به نوعی یک کلاس آموزشی بسیار بزرگ در مورد مسائل خارجی بود. شهید سلیمانی در هشت سال دفاع مقدس فعالیت مشخصی داشتند و پس از



حق انتقام محفوظ است



محمد محمود رفعت

رئیس حزب ناصری وفاق ملی مصر

«محمد محمود رفعت» رئیس حزب ناصری وفاق ملی در مصر و عضو «مجمع عربی-اسلامی حمایت از مقاومت» است. او برای سالگرد شهیدان «قاسم سلیمانی» و «بومهدی المهندس» در چند خطی که نوشت. بر نبوغ نظامی قاسم سلیمانی به عنوان یک فرماندهی جنگ تأکید کرد.

سردار سلیمانی فرمانده سپاه قدس است، از نامش پیداست، آرزو دارد تا قدس و اماکن مقدس آن را آزاد کند. از آنجا که تمام پیروزی‌های محقق شده در سراسر نقاط سرزمین‌های اشغالی به دست سردار سلیمانی صورت گرفت، کام آمریکا و رژیم صهیونیستی از حضور یک فرمانده که پیروزی در صحنه سوریه، لبنان و عراق به دست او رقم خورد و اراضی اشغال شده به تدبیرش آزاد شدند، تلخ شده بود.

دلیل پیروزی‌های سردار را باید در درون او جست نه بیرون از وجودش، دروازه‌های باز به روی پیروزی فرمانده، سلیمانی نتیجه طبیعی این حقیقت است که او هیچ تفاوتی بین یک حزب و حزب دیگر یا بین یک مسلمان سنی و یک مسلمان شیعه قائل نبود. او عمق این مفهوم را درک کرده بود که پروردگار، ما را مسلمانان نام نهاده و این نامگذاری الهی تعهدی است بر اینکه هیچ فرقی بین ما نیست مگر به ایمان و اعتقاد هر یک از ما به حق مقاومت و تلاش برای آزادسازی سرزمین‌مان.

اگر به جزئیات هر عملیاتی که به فرماندهی شهید سلیمانی انجام شده بود، به دقت بنگریم، درمی‌یابیم که ایمان و دانش دو عنصر بنیادین پیروزی بوده است، ایمان به خداوند و یاری جستن از او و بهره گرفتن از علم به عنوان دروازه ورود به پیروزی. چه کسی باور می‌کرد حزب‌الله مقاوم و پایدار که تعداد مبارزانش از چند هزار نفر فراتر نمی‌رود، بتواند بر آمریکا، رئیس استعمار جهانی و رژیم صهیونیستی پیروز شود آنهم درست وقتی که پیش از آن ارتشی سازمان یافته با سربازانی بی‌شمار از چندین کشور طعم تلخ شکست را چشیده بودند. آری این ماحصل اعتقاد شهید به پیروزی و بهره‌مندی از علم به عنوان راهی برای رسیدن به هدف بود. سردار سلیمانی بزرگ شده مکتب انقلاب اسلامی امام خمینی رحمه‌الله علیه بود و به اصول



همان انقلابی معتقد بود که آمریکا را شیطان بزرگ و رژیم صهیونیستی را دشمن اشغالگر و دشمن اسلام و مسلمانان و همه آزادی خواهان جهان می‌خواند.

ما ملتی هستیم که به صلح مبتنی بر عدالت اعتقاد داریم، نقطه تلاقی وحدت بین شهید سلیمانی با «بومهدی المهندس» تلاش برای تحقق عدالت و حقیقت تا برقراری کامل صلح بود. پاکسازی سرزمین‌های اسلامی از اشغالگران و تروریست‌های تکفیری هدفی بود که آن دو را با یکدیگر متحد کرد. این مزدوران و تکفیری‌ها دست پرورده استعمار آمریکا با حمایت رژیم صهیونیستی و رژیم‌های مرتجع عرب بودند. دلیل دشمنی آمریکا و صهیونیست‌ها با ایران این بود که جمهوری اسلامی با تروریسم در منطقه مبارزه می‌کند و غیر از حق راهی برای آزادسازی سرزمین‌ها و برقراری عدالت نمی‌پذیرد. این بود که آمریکا هر دو شهید را در فهرست تروریسم جهانی قرار داد، آمریکا و خیانتکاران حامی آن براساس قاعده «هر کس با ما نیست، دشمن ماست» رفتار می‌کنند آن‌ها بویی از حقیقت و عدالت نبرده‌اند.

شاید این برای اولین بار در تاریخ است که رئیس‌جمهور یک کشور بزرگ بزدلانه می‌ایستد و اعلام می‌کند که او دستور ترور شهیدان سلیمانی و مهندس را صادر کرده است، زیرا او یک جنایتکار قاتل است که به جنایت آدمکشی افتخار می‌کند. بدین گونه است که یادآور سخنان «جمال عبدالناصر» رئیس‌جمهور فقیدمان در مصر می‌شوم که در توصیه به ملت مصر گفت: «اگر می‌بینید آمریکا از من راضی است، بدانید که من در مسیر نادرست حرکت می‌کنم.»

تا زمانی که زنده هستیم حق آزادسازی همه اراضی و حق انتقام خون شهیدایمان محفوظ خواهد ماند، زیرا دشمن ما زبانی غیر از زور نمی‌داند و نمی‌شناسد. ایران اسلامی که در حال مبارزه با مثلث خصم دون یعنی آمریکا و اسرائیل و رژیم‌های مزدور عربی است، شایسته است سر خود را در برابر دشمنان ملت بالا گرفته و به خود ببالد که نسلی از نیروهای مبارز و مقاوم را پرورش داده است. ■

برای دو شهیدی که جان خود را در راه یاری اسلام، آزادسازی قدس و سراسر سرزمین‌های اشغالی و پاکسازی سرزمین‌مان از لوث وجود گروه‌های مزدور سیاسی به کارگردانی آمریکا، سرکرده استعمار جهانی و رژیم صهیونیستی، رژیم اشغالگر فلسطین فدا کردند، می‌نویسم: قدس برای ما مسلمانان یک میراث معنوی و تاریخی و قبل و بعد از هر چیز یک میراث دینی است. قدس، قدمگاه پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم است، در آن مسجدالاقصی نخستین قبله مسلمانان وجود دارد که خداوند پیرامون آن را برکت داده است، از مسجدالاقصی بود که پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم به معراج رفت و با پروردگار دیدار و گفتگو کرد.

«قاسم سلیمانی» فرمانده سپاه قدس با تمام دانش، هنر و نبوغ نظامی خود آمد تا تمام دانشی را که درباره فنون رزم در اختیار دارد، در راه دفاع از اسلام و مسلمانان وقف کند. او از حمایت و پشتیبانی از سوریه در مقابله با مزدوران و گروه‌های تروریستی و آزادسازی سرزمین سوریه‌ها از چنگال تروریسم به عراق حرکت می‌کند تا این سرزمین را از وجود داعش و النصره، دست‌پرورده‌های اطلاعات صهیونیستی-آمریکایی پاک و از سیطره شوم آن‌ها رها سازد و آزادی را به ملت بازگرداند. او از کشوری به کشور دیگر به عنوان یک فرمانده مبارز در دفاع از اسلام در حرکت بود. سردار سلیمانی فرماندهی است که نقش او در پیروزی و پایداری یمن در برابر ارتش‌های ارتجاعی عرب به سرکردگی عربستان سعودی و امارات در یمن بر کسی پوشیده نیست. پیش از آن پیروزی بزرگی در رویارویی نظامی حزب‌الله با تجهیزات نظامی آمریکا و نظامیان صهیونیست اسرائیل محقق شد، پیروزی که صهیونیست‌ها را تحقیر و آن‌ها را مجبور به عقب‌نشینی شبانه از سرزمین اشغال شده کرد. پیروزی حزب‌الله در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶ پرچمی بود که همه مسلمانان و جامعه عرب را سربلند کرد و توانایی و قدرت امت اسلامی را برای تحقق پیروزی با عزم راسخ و رهبری بزرگ نشان می‌داد. ما امیدواریم که روز آزادسازی قدس فرا برسد.

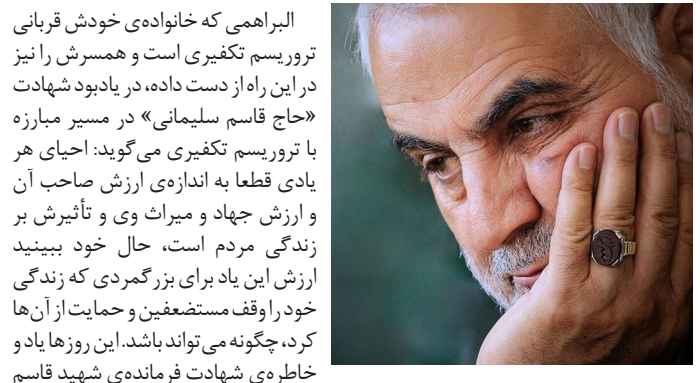
شکست محاسبات ژئوپلیتیکی استعمار



■ مبارک‌الله‌براهمی

نماینده سابق پارلمان تونس

«مبارک‌الله‌براهمی» نماینده سابق پارلمان تونس، یکی از رهبران حزب «جریان ملت» و همسر شهید «محمد البراهمی» مؤسس حزب مذکور است که در سال ۲۰۱۳ ترور شد. او خود نیز مورد سوءقصد گروه تروریستی داعش قرار گرفت اما جان سالم به‌در برد. البراهمی در تونس به از حمایت از حزب‌الله لبنان و محور مقاومت مشهور است. البراهمی در گذشته به همراه هیئتی پارلمانی از مرزهای جنوبی لبنان و فلسطین اشغالی و منطقه‌ی مرزی ارتفاعات عرسال که از دست تروریست‌های جبهه‌النصره آزاد شده بودند، بازدید کرد.



البراهمی که خانواده‌ی خودش قربانی تروریسم تکفیری است و همسرش را نیز در این راه از دست داده، در یادبود شهادت «حاج قاسم سلیمانی» در مسیر مبارزه با تروریسم تکفیری می‌گوید: احیای هر یادی قطعاً به اندازه‌ی ارزش صاحب آن و ارزش جهاد و میراث وی و تأثیرش بر زندگی مردم است، حال خود ببینید ارزش این یاد برای بزرگ‌مردی که زندگی خود را وقف مستضعفین و حمایت از آن‌ها کرد، چگونه می‌تواند باشد. این روزها یاد و خاطره‌ی شهادت فرمانده‌ی شهید قاسم

سلیمانی را در یکی از بدترین و کثیف‌ترین عملیات‌های تروریستی گرامی می‌داریم، عملیاتی که توسط وزارت جنگ ایالات متحده و سرویس اطلاعاتی آن (سیا) و سرویس مصاد علیه یکی از بزرگ‌ترین رهبران اتحاد مقاومت صورت گرفت. آن‌ها او را ترور کردند تا به شکست و ناکامی خود در صحنه‌های نبرد و مقاومت در سوریه و عراق و لبنان و فلسطین و یمن پایان دهند.

شما با حضور در راس هیئت پارلمانی تونس به سوریه و لبنان سفر و از مناطق جنگ‌زده و آسیب‌دیده از تروریسم دیدار و کار کرد محور مقاومت را از نزدیک در صحنه میدانی مشاهده کرده‌اید، استراتژی‌های نظامی شهید سلیمانی در معادلات جنگی منطقه را چگونه تبیین می‌کنید؟

● فرمانده قاسم سلیمانی؛ یک فرماندهی وابسته و دل‌پسته به دفتر مدرن یا خودروی لوکس نبود، او خدمتگزار مردم و اهداف اصیل و والای آن‌ها بود. سردار مانند سربازی در میدان جنگ بود، فرماندهی که خود در صف مقدم مقابله با اشغالگران صهیونیست و استکبار آمریکایی و مزدوران تکفیری وهابی که توسط استکبار جهانی سازماندهی و آموزش دیده بودند و توسط دولت‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس و البته از گنجینه و ثروت‌های مردم آن‌ها تأمین مالی می‌شدند، قرار داشت. قاسم سلیمانی یک فرماندهی نظامی استثنایی و مهندس استراتژی‌های پیشرفته در جنگ آزادسازی قدس و سراسر فلسطین بود. این شهید از سال ۱۹۹۸ میلادی فرماندهی سپاه قدس ایران را به عهده گرفت و تمام تمرکز او حمایت و پشتیبانی از گروه‌های مقاومت با آموزش، تجهیز و پیشرفت آن‌ها بود. به عنوان مثال در لبنان، «سیدحسن نصرالله» دبیرکل حزب الله او را شریک پیروزی‌ها توصیف کرد، زیرا این شهید پشتیبان جبهه‌ی مقاومت بود که در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۶ پیروزی‌های چشمگیری محقق کرد. پیروزی‌هایی که ارتش شکست‌ناپذیر را شکست داده و تحقیر کرد و اسلحه و تجهیزات آن را به خرده‌ی آهن در موزه‌ی مقاومت تبدیل کرد. مقاومتی که آغاز شکست دشمن صهیونیست را تشکیل داد و زمینه را برای حرکت به سمت فلسطین هموار کرد. تغییر

کیفی در سیستم نظامی مقاومت فلسطین که به لطف حمایت‌های سردار سلیمان از خطوط قرمز عبور کرد، او را به دشمن سرسخت رژیم صهیونیستی تبدیل کرد و همه دستگاه‌های این رژیم در پی از میان برداشتنش برآمدند. کار و تلاش خستگی‌ناپذیر سردار برای متحد ساختن نیروهای مقاومت و توسعه و پیشرفت عملکرد این جبهه، دشمن را به هراس و وحشت انداخت. باید دید حال آن‌ها چگونه است هنگامی که در جنگی سخت علیه باندهای تکفیری وهابی یا بهتر بگوییم همان ابزار کاربردی آمریکا، غرب استعمارگر و رژیم صهیونیستی، آن‌ها را در لجن شکست فرو برد و طعم ناکامی را به آن‌ها چشاند؟

شما در جایگاه یک نماینده‌ی پارلمانی که بارها از کرسی خود به دفاع از حزب‌الله لبنان و فلسطین پرداخته و بر لزوم اتحاد در برابر دسیسه‌های دشمن صهیونیستی و تکفیری تأکید کرده‌اید، گفتمان سیاسی حاج قاسم را در متحد کردن نیروهای مقاومت چگونه توصیف می‌کنید؟

● شهید سلیمانی از طریق دیدارهای دوره‌ای با رهبران گروه‌های مقاومت فلسطین رسالت خود را برای توسعه فنون جنگی، آموزش و تخصص نظامی و توسعه سیستم‌های موشکی انجام داده است به طوری که شهرهای فلسطین اشغالی در تیررس موشک‌های مقاومت قرار دارند و آن‌ها به‌طور مداوم در داخل فلسطین اشغالی به صدا درمی‌آیند. هنگامی که سیستم‌های موشکی توسعه یافت و هواپیماهای بدون سرنشین که سلاح مقاومت را تقویت می‌کنند، روانه‌ی نبرد با دشمن شدند، مقاومت فلسطین به یک تهدید آشکار برای رژیم چریکی صهیونیست تبدیل شد. همه این امور به لطف راهبردهایی است که توسط فرمانده شهید قاسم سلیمانی ترسیم و اجرا شده است. این بزرگ‌مرد تاریخ در پیامی که به گردان‌های عزالدین القسام ارسال کرد، گفت که همه یقین و اطمینان داشته باشید که ایران فلسطین را در هر شرایطی تنها نخواهد گذاشت، هر اندازه که فشارها بزرگ باشد و محاصره شدیدتر. به فضل چنین حمایت و پشتیبانی بود که مقاومت فلسطین به معادله‌ای دشوار در داخل و خارج فلسطین تبدیل شده و پس از وارونه شدن توازن وحشت و تغییر آن از ترس مردمی مظلوم و منزوی به رعب از مقاومتی که رژیم صهیونیستی را به لرزه درآورده، شمارش معکوس برای نابودی این رژیم آغاز شده است. شهید سلیمانی در اندیشه و عملکرد خود، نمایانگر سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی این کشور بود که مبتنی بر دشمنی با رژیم اشغالگر صهیونیستی و ایالات متحده آمریکا است که نقش پلیس جهان را بازی می‌کند و با همه کشورهای که از فرامین او سرپیچی کرده، جنگ به راه می‌اندازد. جمهوری اسلامی ایران برای ایجاد شبکه‌ای از روابط منطقه‌ای و بین‌المللی متشکل از متحدانی که نقطه تلاقی آن‌ها با یکدیگر اهداف محور مقاومت بود، تلاش کرد و اکنون این محور نشانه‌های پیروزی را ترسیم می‌کند. نام شهید سلیمانی و به‌طور کل جمهوری اسلامی ایران در سوریه نیز تداعی گر مقاومت است. شهید و کشورش پشتیبان و یاور سوریه و سلاح و موقعیتی برای آن بودند که با آن به مقابله با جنگ جهانی کثیف علیه مردم و ارتش سوریه پرداخت. چنانچه «بشار اسد» رئیس‌جمهور سوریه در سوگ شهادت سردار گفت: «هرگز حمایت سردار سلیمانی از مردم سوریه را فراموش نخواهیم کرد».

از تروریسم و توطئه‌ی استکبار با توسل به ابزاری چون داعش برای تجزیه سوریه و عراق گفتید. دستاورد این فرمانده را در نابودی تروریسم و ناکامی توطئه استکبار چگونه می‌بینید؟

● برمی‌گردد به سوریه؛ آمریکا و صهیونیست‌ها برای خاتمه بخشیدن به نهادهای دولت ملی در سوریه و عراق از طریق جنگ نیابتی که توسط گروه‌های تکفیری تروریستی و با بودجه رژیم‌های نالایق عربی و غرق کردن مردم منطقه در جنگ‌های خونین اداره می‌شد و این ملت‌ها را قرن‌ها به عقب می‌راند، تلاش بسیار کردند تا سرانجام از همه محاسبات ژئوپلیتیک خارج شده و امن و امان و توسعه بیشتری را به نفع اسرائیل محقق کنند. در مقابل این جبهه، شهید فرمانده؛ قاسم سلیمانی قرار داشت که نماینده‌ی کشور خود و کل محور مقاومت بود و با حضور پررنگ در صف مقدم جبهه‌های نبرد و تقابل در سوریه و عراق قرار داشت. او انگیزه‌ی مبارزان را بیدار و با انواع حمایت‌های لجستیک برای انجام پروژه‌های نظامی آن‌ها را سازماندهی و پشتیبانی کرد. سرانجام تکفیری‌ها شکست خوردند و با خوار و ذلت از شهرهای سوریه و عراق اخراج شدند. محور مقاومت همچنان بقایای آن‌ها را تعقیب می‌کند.

شما یک مقام مردمی در کشور تونس و نماینده‌ی جریان مردمی در این کشور هستید. وصف شما از فرماندهی مردمی محور مقاومت و جایگاه او در بین امتی واحد مزین به رنگ‌ها و نژادهای مختلف چیست؟

● شهید سلیمانی که پیروزی مردم یمن در مقابل ائتلاف متجاوز سعودی-اماراتی را رقم زد، پیروزی انقلابی جهانی مستضعفین در سراسر دنیا را اثبات کرد. دیدیم که مردم یمن در غم از



لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون أو يقتلون وعدا عليه حقاً في التوراة والإنجيل والقرآن ومن أوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم له وذلك هو الفوز العظيم: خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید، تا بهشت از آنان باشد. در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند وعده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده است به حق برعهده اوست. و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروش که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است. ■

دست دادن سردار خون گریستند و با تجمع‌های میلیونی خیابان‌ها و میادین را پر از دحام کردند. شهید قاسم سلیمانی؛ فرماندهی نظامی و سلحشوری بود که هرگز از موضع خود عقب‌نشینی نکرد. او یک انسان به معنای واقعی کلمه بود. چنانچه همراهانش را به مهربانی با کودکان و زنان توصیه می‌کرد. او با دستانش اشک از چهره‌ی کودکان می‌زدود و با آن‌ها می‌گریست. خداوند متعال او را دوست داشت و به دلخواه خود به عنوان شهید برگزید. شهید سلیمانی مصداق عینی این آیه شریفه بود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ



سردار قاسم سلیمانی

شهادت تولد
۱۳۹۸ - ۱۳۳۵



خبرگزاری کار ایران (ایلنا)